

لحمته
هو العریر

کتاب مطالب کنج دانش که کهن نیست

از مایعات مشرب اثاثا فان نعمت السلطان محمد تقی خان

تخلص حکیم منی بر بعضی از نکات و برخی رموزات بلاد ممالک

ایران و افتخارات ایرانیان در اکثر اوقات زمان بناسبت

با و مکان از روی صُحف مؤرخان و کتب سیاحان از تاریخ

یرانی و فرنگی و یونانی بسع نموده و بر هضم فروده است

بعی و استمام چاپخانه بان ماسمو و ملا رضای کتابفروش

خونساری در دار انخلان و طهران

در کارخانه چاپ سراسر چاپ

انمام بدرف
۱۳۰۵

هو

درختیه عهد

همایون طشت لاله و خنده

روزگار میمون شاهنشاه سلطان مکر اکل و خاکن

حلیل نیشتم یار فلک خمر گاه و ما

ملک سپاه قبله سلاطین جهان قدوه خواقین

بهر مروت سرادشاهان ایران و

شیدادیان زین فرامی اورنگ و اورنگ کاکیا صبا

تاج و یکدین غیاث الاسلام و ایلمن

سلطان جهان خاقان صبا

قران

النظام

ناصر این

که روزگار دولت و مهت او عمر

و شوکت و شمس با طهور امام در شدت قوت

اسلام رسا و بزور کار در ازو

عز و دیر باز هر دامن و مهر منش شخص

حکیم حکیم محمد تقی خان متخلص حکیم

تریت یافته استان ملک باستان

ظل اندو مداح و شناسان جوان

شاهنشاہ جد کابلی و جد
کامرودین و زینب

۶۵۵

شوق

پس چاه

از جمله صاحبان کتب این کتب تصنیف و تالیف و مصنفین و مؤلفین
اکثر مردمان بزرگ و وزرای سترگ و حکامی فاضل و فضلا
کامل بوده اند مثل **ابو محمد**

ابو معین کلبی دانش جفر است در شصت و هجده سال وفاتش در سال دویست و هفتاد و دو
در زمان معتد عباسی است

ابو مکرر هشتمین بن ابونصر محمد بن شب معروف باین کلبی نام مولفات بسیار خوب بدست در
شده دویست و هجده سال وفاتش در زمان نامون عباسی در سال دویست و چهارم هجری است

ابن اشیر اینان سه برادرند که هر یک باین اشیر مشهور و معروفند و هر یک صاحب تالیفات و تصنیفات
معروف بزرگتر از هر یک است کتاب نهایی از تصنیفات اوست پس از وی ابو الحسن الدین
ع است کامل التواریخ از مولفات اوست پس ابو الفتح ضیاء الدین نصر الله است که مثل الارز از مولفات
و این سه فاضل کامل از وزرا و امرای زمان آل ابوب و انابکان موصل بوده اند وفات محمد الدین بن اشیر
در شصت و شش هجری بوده وفات غزاله بن اشیر در شصت و هجده هجری بوده وفات ضیاء الدین اشیر
در شصت و پنجاه و پنج هجری

عظامک علامه الدین محمد بن محمد برادر شمس الدین محمد صاحب یوان است تاریخ جهانگشای جو
از مولفات اوست که عبدالله و صاف در صدر کتاب خود از امام سید دومی ستا بد وفاتش در شصت و هجده هجری
ابو ریحان بیرونی از مشاهیر حکای دوره اسلامی است اسلش از جمله پرورشت که از شرای سند است
از آن است نفعی هستند که در زمان خوارزمشاه بودند مقدم بر همه است پس شیخ از شمس ابو علی بن سید
ابو سهل سیسی ابن قمار ابو نصر عسکری ابو علی مکتوبه یعنی شرح حالات آن حکیم دانشمند در کتب قبوله
مشهوره و ما سطور است بهتر از همه استقصای آن در نامه دانشوران شده و مصنفات آن حکیم دانشمند بسیار است
از جمله آثار الباقیه است که از مولفات مفیده دوره اسلامی است و در آن مندرج است فنون علوم و در این نام
در اربعین طبع رسیده و ابو ریحان در زمان سلطنت سلطان سواد غروی در غزنین وفات کرد

ابو حامد محمد بن محمد بن احمد القزازی در شصت و هجده هجری بوده از مشاهیر علمای بزرگ است و تصنیفات
بسیار از جمله اجزاء العلوم است که چند مرتبه در خارج و داخل طبع رسیده و وفاتش در طابره که از اعمال طوس بود
در روز و شنبه چهاردهم جمادی اشان سنه پانصد و پنج هجری اتفاق افتاد

احمد شمس الدین بن محمد بن ابراهیم بن ابابکر بن خلکان از فضیلهای مؤرخین سنه پانصد است و از مولفات
مفیده او کتاب وفیات الامعین است که در میان ادباء هر طبقه از طبقات االی علم مشهور و معروف است در مصر و ارا
نیز آن طبع رسیده و احمد بن خلکان در سال شصت و هجده هجری وفات کرده و در شصت و هجده هجری
موافق سال ولادت و وفات عمر شصت و هشت در سال شصت و هجده

و سپاه

خیزد نغز از نغزی با معروف به بخش انداختن اکبر و اوسط و حسن مشهور از بخش با همین سه نفر و دینی غنیمت مشهور
بخش اکبر بخش عبد الحمید بن عبد الحمید است کتبتش ابو الخطاب بخش اوسط بخش سید بن مسعود کتبتش ابو الحسن است
بخش اوسط بخش علی بن سلیمان است کتبتش ابو الحسن وفات بخش اوسط در بغداد در سال سیصد و نوزده هجری
بوده گویند بجهاد در گذشت .

نرجاح **جو** نامش ابراهیم است کتبتش ابو اسحق در او سیصد و اوایل ماه چهارم هجری بوده است
مؤلفات سیصد از وی مشهور است وفاتش در بغداد در سیصد و شانزده هجری بوده است .
خوانده میرزا **مهمام** لقبش غیاث الدین است مادرش دخترش صاحب روضه انصاف است و خود در نزد
میرزا حبیب الله صاحبی وزیر فراسان بود و کتاب حبیب اسپر فی اخبار افراد البشر بنام میرزا حبیب الله است
اصح در نهایت جودت و خوبی عبارات آن کتاب را پر داخه فائده آن در احوالات شاه اسماعیل است .
وصاف نامش عبد الله است به فضل الله و صاف صاحب تاریخ معجم و خود از فضلا و همان علمای
و خود تاریخ و صاف بر قون فضل وجودت طبع آن فاضل و ناگواهی است صدق و شایسته است عدل
و آن کتاب در او افزونست معتمد هجری بنام خازان خان تالیف شده و آن کتاب در حقیقت قسم تاریخ جوینی است
که خود در ابتدای آن میگوید و در زمانه هشتم هجری آن کتاب را تمام نموده .
مضمون آنست که چند نفر از فضلا هستند که در خرافات کتاب پر داخه اندیشی ممالک و ممالک است مؤلفین آن
کتاب اکنون تریب در این مقام نوشته میشود .

ابو الحسن صاحب بن علی جرجانی است کتاب ممالک و ممالک فارسی از اوست .
این خردی به ابو القاسم عبد الله بن عبد الله که از اساتید کتاب ممالک و ممالک در عربا پر داخه
گرفته آن الان موجود است و نیز همین اسم کتاب دارد که مسافت با این بلد از آن کتاب ذکر نموده .
ابو زهد احمد بن سهل بلخی کتاب ممالک و ممالک معروف و مشهور از اوست که اقالیم ارض موسط
در آنها مسطور است و بلاد اسلامیه را بتفصیل در آنها نگاشته است .
ابو العاص احمد بن محمد بن طیب السرخسی از حکمای بزرگ دوره ایلخانی است بقون فضایل آراسته بوده است
و نمیزد یعقوب بن اسحق کندی است در سیصد هجری بوده است در نزد معتقد عباسی باهی وجیه و قدری رفیع جدا
کرد آخر الامر سیاحت قاسم بن عبید الله در سال دو بیت هجری قبل رسید ممالک و ممالک در دوره اسلام نوشته
اول او نگاشت و مؤلفات بسیار از او باقی است .

فخر بن **حسن** از فضلا و علمای ماه پنجم و اوایل ماه ششم هجری است مؤلفات بسیار دارد از جمله تاریخ الارباب و خصوصاً اخبار
در آنها احوال سلاطین را از ابتدای ملوک فارس نوشته تا اوایل بومیان .
حدائق مستغنی قزوینی در او افزونست معتمد هجری بوده است تاریخ کزیده فارسی از اوست بزرگترین
اسکندر بنک مغنی در زمان شاه سلیمان بوده تاریخ عالم را از مؤلفات اوست .
میرزا اصنافی قزوینی است از چند نفر از فضلا است که در احوالات زنده به تاریخ پر داخه اند و تفصیل از

دیاچہ

مرحوم خان ہایت در تاریخ خود نوشتہ است .

ابو الفتح محمد بن خضر ہمدانی صاحب اسما البلدان است .

ابو الفتح نصر بن عبد الرحمن ہکنذری او نیز کتابے در موسم اسما البلدان و این کتاب در موسم خراج
خواجہ علی روایتے مؤلف تاریخ طبرستان است

ستید ظہیر الدین ابن سید نصیر الدین مرغشی ایضا مؤلف تاریخ طبرستان است کہ در سنہ ہشتاد و ہشتاد
تالیف نموده است .

ابو جعفر محمد بن جریر طبری مؤلف تاریخ امم والملوک است کہ مشہور تاریخ طبری است کہ در سنہ سیصد و آزا
تالیف نموده وفات وی در سیصد و دہ ہجری است در بحرین چاپ شدہ

عبدالرحمن محمد انصاری المالکی مشہور ابن جلدہن صاحب تاریخ کبیر مشہور است کہ در سنہ ہشتاد و ہشتاد
ہو العبر و دیوان ہستنداد و ہجرتے ایام العرب و الروم و البربر

شرف الدین علی بزوی صاحب نظر نامہ بخوری است کہ در سنہ ہشتاد و ہشتاد ہجری ہستم و ہشتم ہجرتے بنظم در آورده و فاش در ہشتاد و ہشتاد
امین احمد رازی مؤلف تذکرہ ہفت اقلیم است کہ در سنہ ہزار و دہ در عمد شاہ عباس اول تالیف نموده

ابو الفکر علی بن محمد بن علی بن بھوزی بغدادی مشہور ابن جوہی صاحب مستظلم فی تاریخ الامم کہ در سنہ
شصت ہجری تالیف نموده و فاش در پانصد و نواد ہفت در بغداد بودہ .

مولانا جامی شرح فاش مشہور است بہارستان از منظومات است .
علی بن علی صاحب ساکت و ممالک فارسی مختصر است .

علی بن حسین ابن علی مسعودی صاحب ساکت و ممالک مختصر عربی است و فاش در سیمہ چہل و چہد ہجری
تاریخ مرقع الذهب از مؤلفات است .

ابن حوقل دو کتاب دارد مستی بساکت و ممالک ذکر بلاد را در این دو کتاب مستوفی کردہ و منسبط اسما را
ابو عیوب عبدالعزیز البکری اور نیز کتابے است مستی بساکت و ممالک کہ در سنہ پانصد و چہد ہجری
نمودہ وفات وی در سنہ چہار صد و ہشتاد و ہشتاد ہجری است .

ابو عبد اللہ کبلائی وزیر ہمد خراسان اور نیز کتابے است مستی بساکت و الممالک و آن کتاب بسی بسوطا
و در آنجا از نجوم و بعضی اصطلاحات متعلق بحیرافیا مسطورہ آشتہ و دیگر جامعتی را با این اسم کتاب ہست کہ نسخ بعضی از
انہا در دست ہست .

فکر تہای شہر از شاہ ہیرا بل فضل است کتاب آثار البلاد اور در ہشتاد ہجرتے تالیف نموده بلاد را بر حسب
اقالیم در آنجا می نویسد و آن نوزاد را پارس چاپ کردہ اند .

پافوق جمعی از شاہیر فضلاد علم ہما او آخر ایشتم ہجرتے است اور مؤلفات نکوست در جزایا از جوہر کتاب
مجم السدان است کہ در پارس طبع رسیدہ و چنان کتابے بدین بطور خوبے عبارت در دورہ سلامتے پانصد
شدہ و دیگر کتاب مشترک است کہ اسما مشترکہ با و را در آن نویسد و آن کتاب نیز در پارس طبع رسیدہ پس

از ان مراد الاطلاع است کہ در آنجا مختصر نویسد اسامی بلدان را و این کہ کتاب در جزایا است و مؤلفات
دیگر در دورہ فاش در روز یکشنبہ ہستم ماہ رمضان سال شصت و ہست و شش در خانہ کہ در ظاہر طلب بودہ اتفاق افتا

در سنہ

دسپاچه

مشهدالدين فضل الله صاحب جامع التواريخ است و آن كتاب بهترين كتاب اهل تاريخ است در احوالات
چنگيز خان و اولاد او و طوایف مغول پرداخته در ذیل آن سوره قالم و اخبار متعلق بغير اخبار انگاشته قتلش در
سال هفصد و سیصد هجری بوده .

جانان خردی منسوب بهوشنگک مناست نسخه که الان بطبع رسیده در قدیم الا بام بوده حسن بن
وزیرانمون از اجداد بی ترجمه نموده و ابوعلی بن سکویه در اول کتاب خود مطالب آنرا نگاشته .
لطف الله مهر لقب بنورالدین معروف بجافا پروزده التواريخ بکستری از توفات است که در
هشتصد و بیست و نه برشته تالیف در آورده و عاقل پروزده سوال هشتصد و سی و چهار در شهر زنگان در گذشت
یکی از شعرای آران قطعه در تاریخ فوت او گفته این است **بسال هشتصد و سی چهار در شوق وفات عاقل پروزده زنگان بود**
آریطو کلس گو یا ارسطو با . یونانیان افلاطون را پلاتون گویند و اصل نام وی اریطو کلس بوده و این
نام ارسطو را میماند در هر حال چون حکیم مشرایه بنیاد علم و وسیع بجهت بود پلاتونش میگفتند و در (۴۲۹) کتاب
میت و نه در و این بیت و پنج قبل از سیلا در دیده احکا که شهر آن باشد نموده شد و بحسب الظرفین بود یعنی
پدرش اریطون نام از سلا که آنتس بن حکمداران آن بوده در بیت سالکی پدرش برای تعلیم او را بفرماط
تسلیم نموده و افلاطون در او ایل کفین مشرب بود لی پس از اثر بیت سفاط بنالش بطرف منصرف
گشت از روز که در مجلس درس سفاط حاضر شد تا وفات سفاط با کمال خلوص و احترام حرکت کرد پس از وفات
سفاط از شهر آن شهر بکاره رفت و سیاحت مفضیله کرد و تسیریه و مصر و جزیره سبیل و یونان علیار سیر
کرد و در آن سال بعد در چهل سالگی بآن برگشت و در درگاه دار الفنون شروع بندرس نمود و در مجلس
درس چند ان طلاب حاضر میشدند جمیعاً طالبان درسش میت و بیست نفر بودند که در خانه مخصوص خودش
جمع میشدند در سر در نیز خانه اش نوشته بود (هر کس که از علم بندر با اطلاع است داخل شود) و در سن
هشتاد و یک سالگی متارن روزیکه نوله باقیه بود وفات کرد بسیار علایم الطبع بود و شو جنهای با ضرر او است میت
و همسر خود زندگان کرد پرهنر کار خالق با وفاری بود غالب کسی نتور و غضب او را ندیده بود از مشایخ پیراننده او
ارسطو چند نفر دیگر بودند در میان طالبانش و در فرزند هم بود یکی از نسخه های مجاوره سوال و جوابش زده
سوفطانیان است و یکی علم و ادب آموختن بچوانان است و یکی بحث در مطالب مخصوص برجال است .
این چند کلمه از ضیاع و فرامیثات ایشان است از اختلاط با شرار مجانبت کینه که آنها اگر بشما بدی کنند منت
آنها بر شما بگذارد علم و ادب اولاد خود را بپایه علم و ادب خود حصر و قصر ننماید چون آنها از برای زمانه
ورای زمان شما خلق شده اند بتقریب حکمرانان خرد عادل و مال غیر طلال و سخاوت بموقع و بیجا و اعمال حسنه
که حسنه قد نباشد غبطه کنید کفران نعمت سب بود می از نعمت میشود قائل از تنگی و وسعت و رحمت ناکان
دل تنگ نباید باشد چرا که باید بداند که در دنیا نیست استخاق و بیفت هر کس منقسم شده است قائل سنگ گزین
عتبار ایش و عشرت با آنها و جمال ترجیح میدهد آنان حرف نو که خودش را هم نباید قطع کند که مغایر
ادب است بجای بدترین ضیاع است بیار متواضع باشش که خلق تو طبع کنند و زیاد اظهار شدت کن که از تو
مردم نفرت کنند کج در شای سخن گفتن و شجاعت در وقت غضب و خفت در عالم شهوت معلوم شود کسیکه
از خود شرم کند از خلق حیا کند .

دیساجہ

چون نامی از سقراط در مطلب برده شد ششم از ایشان میکاریم
سقراط که از کتب مورخین یونان شرح حالش آتیجا شبیه سقراط چهار صد و سی و شش سال و برو ابی ۴۰۶
چهار صد و شصت و چهار سال قبل از میلاد مسیح متولد شده و در سن هفتاد سالگی وفات کرده حکیم مشاریه از نامی
تعبیر الویس از مضامین مذتبه اشکالیست فیضی شهر آتین است چنانچه در نزد قدما می مورخین متفق علیہ است از جهت علم و اطلاق
از جمیع فلاسفہ متقدمین بزرگی داشته پدرش سوفوکلس نام مجاری بوده و مادرش فارانت نام زن قابل بوده نخست
فن حکیم از اکسافورس و بعد از فلاوس نام اخذ شده مشاریه چون درک نمود که اشتغال نمودن بتفتیش و سنگنا
حقایق اشیاء در تہذیب اطلاق نمیتواند تمام حواس و احکام خود را بطلابسیکه متعلق بآداب و اخلاق است
صرف مینماید بدون جهت فیما بین یونانیان او را واضح حکمت او تہ مبارزه کنیرون که از مشاہیر خطبای رود تہ الکعبہ
بوده است گفته فلاسفہ که قبل از سقراط آمده اند ہم مشغول بتفتیش حقایق اشیاء بوده اند ولی سقراط فلسفہ را از این
کیفیت خلاص نمود از ابطلابسیکه متعلق بوظایف بیثبات اجتماعیہ ناسبت تخلص نمود و فلذہ ایشہ افکار و ادوات
خود را بتفتیق و تدقیق اینکہ اطلاق حمیدہ و وسیعہ و خیر و شر عبارت از صفت مختصر ساخته بود و بکثرت چیزها اینکہ
معلق دارد بخوم ما فوق در جہ اوراکت ماہستند بر فرض ہم کہ قدرت ما بر آنها متعلق داشته باشد از برای تہذیب
اخلاق اہم فایده ندارد این بود کہ سقراط صرف بدان شعبہ فلسفہ مشغول گشت کہ متعلق باخلاق است چون مشاریہ
عالم بقول خود بود و خواه در زمان صلح و خواه در هنگام جنگ حب الاسکان و ظایف انسانیت را بکثرت بجای آورد
این اصول جدیدہ فلسفہ را کہ وضع کرده بود در نزد عامہ و غیرہ حسن قبول و مورد تحسین شدہ بود و در بیان فلاسفہ کہ
سقراط تنها بکثرت زود است در و محاربه کہ حضور داشت ہر چند طریقیہ بان منویجہ و منسوب گشت باز مشاریہ در جنگ
با یونانیان افتخردہ بدون آنکہ از خطر پر سپرد ابراز جرات نمود در یکی از محاربه با ذفقون را کہ از حکام و موثرین
و امرای لشکری آتین است از ہلاک فلاس نمود با معنی کہ چون ذفقون هنگام ہزیت از اہمیت و بزمین افتاد اگر او را
سقراط بدوش کشیدہ بود بقدر چند تھی ناسب او را گرفتند و بدربزہ بود استہ در دست دشمن گتہ بشد نیز در جنگی دیگر کہ
آتینیان کلاہنرم شدند و فرار نمودند سقراط پس از تمام لشکر از محاربه روگردانید و در هنگام حجت با تہ تجدی ابراز جلاوت گتہ
کہ آتینانہ کہ فرار از انتقام مینمودند جوأت میگرددند بر او حملہ و رشوند سقراط فرارین و محاربه دیگر از شہر آتین بیرون رفتہ
فیلوفان و دیگر اہل لغت نمودہ برای کتب اطلاعات جدیدہ تدقی در مالک بیکانہ سیر و سیاحت مینمودہ ولی سقراط
در این باب نیز مخالفت مسلک آنها حرکت کرده است چون اصول فلسفہ کہ خودش وضع کرده بود عبارت از
مسائل تہذیب اخلاق و معرفت نفس بود و تحصیل اینہا نیز در آتین میان ہشہر بہای خودش ممکن بود حاجت با عیال گشت
انصار عیدہ نہ داشت گذشتہ از این در ملک خود ماندن و در اصلاح حال ہشہر بان و تہذیب اخلاق خود سعی نمودن را نہ
و طبقہ ذمت خود بہ نہت چون حکمت او تہیہ با قوال بل با فعال تعلیم شدہ سقراط در اوضاع و حرکات خود از طریق مستقیم
کہ نامی آن عقل سلیم است سرسوزد اخلاف مینمود و بکوفت اورا بصفت مجلس انتخاب نمودہ بودند چون بوجہ قانون
منہم خوردہ بود کہ ہر ہر رای صوابست با مضایفہ بیان نماید در جنگی کہ باستی بوجہ آن نہ تہ از روی ساری لشکری
قتل شوند از داوون ای شناع و خراز نمود حتی با وجود اینکہ چند نفر از متقدمان ملک در این باب اورا نہد بگرد
بودند باز داوون رای خراز کردہ گفت برای عاشات داشتن با بعضی اشخاص نفس سوگند نمودن از برای شخص
با موسس قبیح است سقراط غیر از این کیدہ ہمچون در مقام حکومت نشست با اینکہ از آحاد ناس محدود بود یعنی منصب

دس

در جایی نداشت محض سبب کمال غف و فط و اخلاق و فضیلت بدرنگب اعتبار کرده بود که در باره او از حکام و اصحاب
 جاه بیشتر توفیر و احترام سپیدند در رسیدگی با مورات شخصی خویش کمال اعتبار داشت که از آنجا که بکار
 خودشان نپرداختند با مسامحه و پشردگی میکردند قیاس نمیدادند پیش نطف و مناسب حال بود هر چند از غنا
 نبود ولی دارای غنای طبع و علو جناب بود وی چند مدرس مقل و مکان محبتی نداشت اصول مدرس او عبارت
 بود از محبت دشمن با جمعی که دورش جمع بودند بلیغی که از شعر و خطبای این بود در حق سقراط بعضی چیزها
 استناد کرده بود که نقل مجازات شد از جمله آنکه سقراط با همه اشیا اعتقاد ندارد و از برای خودش پاره الهی
 جدید و آنگاه ندوده و این یک فقره محض افترا بوده چون وی یکسایک با و مشد رجوع میکردند میگفت موافق آنچه
 ابولون بشاه بنا نماید عمل کنند چون از کاهن نر بزرگ استغفار میخواند که چگونه باید عبادت و پرستش ابولون کرد
 میگفت هر کس باید نوجبا اصول و این مملکت خود اجرای عبادت نماید سقراط نیز همین اصول حرکت میکرد
 و با همه هدایای جزوی لغت بدیم میکرد میگفت هدایای من هر چند قلیل و جزوی است بقدر هدایای دیگران قبول
 بشود چون خلاص و عبودیت اهل صلاح بیشتر از هر چیز نزد الهی مقبول است بگفت از خدا مال و جاه طلب
 کردن مثل این است که از خدا رحمت بگفت و باطن نماز بطلبند چرا که شیوه عرب و فارس را کس نمیداند و همیشه
 مناجاتش این بود که هر چه نیراوست با و عطا بشود زمین حاجت منست و فضایل اخلاق سقراط فرین بخشین و
 موجب نعت هر بود حتی گویا بگفت امتنا به فضایل نداشتند او را احترام و عظیم نمینمودند و خود را داخل حوضه
 درس او ساختن و با او محبت داشتن را بر هر گونه حظوظات ترجیح میدادند .

اعلان

این کتاب کج دانش که مجمع تعجبات کتور اهل پیش از روی کتب حکامی فاضل و فضلا
 کامل و مؤرخین یونانی و مؤلفین فرنگی و مؤلفین و کلمتین ایرانی منتخب و تالیف شده شرح ملاحظه
 جمالت ایران و شمه از عصر بعضی از شهرایران و اتفاقات واقعه در هر زمان بمناسبت جا و مکان
 از جنگ و پیکار و سنایع و صرفه خلق و عصر آیران و افتخارات ایران شرح داده و ترغیب
 در هامی ملاحظه نمود و نیز در ضمن شرح هر یک بنسبت کلام که سبب سلاطین پادشاهان و پادشاهان
 یا سرداران نامی و پهلوانان کرامی از ذکر آنست که سبب کلام که در ضمن شرح
 ان سرتان بنمونه و صفا مرتب یا آمار یا شرح و توضیح است و در هر یک از اینها که چاره پذیر
 است

فہرست کے آٹھ مورخان و سیاحان و استادان و معلمین و فضیلتی و عثمانی و یونانی و مسلمان ہند

کہ تالیف و تصنیف از ممالک ایران کنند

ازدوت ہر دوت یونان ابوالمورخین مورخین قبل از میلاد	تاریخ سردار اسکندر رحمت قرعہ ۳۲۰ قبل از میلاد
ابو یوسف	اسامی مصنفین فاضل و مؤلفین کامل و مورخین و سیاحان
ابن	کبار و جہت مند ادا نامان بزرگوار عرب و عجم و ترک
استرابون	از بدو اسلام ۱۳۰۳
اکثر	امام سعد الدین
آئین و بیرہنس	اسرار الاسماء
اکثر بانیس طبیب خاصہ اردشیر بیکان ۴۰۰ سال قبل از میلاد	ابن ابی طیبہ
آریسٹوٹل	ابن ابی شہر
عین	ابن جوزی
بزرگ کلدانی مورخ ۳۵۰ سال قبل از میلاد	ابن حوقل
پلوتارک سیاح و مورخ	ابن خلدون
زیٹ زینوف مورخ	ابن خلکان
پولیب سیاح و مورخ ۲۰۰ سال مورخین قبل از میلاد	ابن عباس
تاورینہ مورخ و سیاح فرانسیسی عصر صفویہ	ابن خنیسہ
بوہن مورخ	ابو اسحق
ژوسٹین مورخ	ابراہیم بن محمد الفارسی در ساکنان
دیودور مورخ و سیاح ۷۰ سال قبل از میلاد معاصر کوریک	ابو حامد غسنہ الی
ہراک مورخ و سیاح و مورخ	ابوزید
شارون سیاح و از مورخین نامی مورخین ۱۸۰۲ مسیح	ابو سہل زورسنی
کنڈرکوسکی سیاح و نامور دولت روس	ابو العباس طوسی
کنڈکوریس مذہب و مورخ اسکندر	ابوالفدا ابن ملک دمشقی صاحب شرح بہار
موراویف در ۱۲۳۵ ہجری لیاقت خواہ و خوارزم اند	ابوعون
مارینیکی صاحب منصب نامور دولت روس	ابو معشر علم جہت مند
مارکنٹیل فرانسیسی مورخ و سیاح معاصر ہاکوٹا	ابونذر شہام ابن محمد
مایکٹراک مورخ از قبلا افغان تا جلوسش در شاہ سونم پور	انارالاول
پروڈرکس مورخ یونانی	انارالباقی ابوریحان بیرونی نجوم و جغرافیہ
پیکلای دشتی مورخ	انارالبیاد تالیف زکریا بن محمد القزوی
موسیوفاڈن سیاح	احمد رازی
	اجای علوم و فنون
	ابوجسید

دسپاچہ

<p>تاریخ ہرات تاریخ مرات الزمان تاریخ بایقہ تاریخ ہبود تاریخ و صاف . شرف البین عبدالعزیز بن ابی بکر تاریخ دول بایقہ حموی تاریخ ترکستان محمد الدین محمد بن عدنان تاریخ امم و الملوک ابو جعفر محمد بن عربی طبری تاریخ آل سبکین ابی افضل ہیتی تاریخ صدر رازی تاریخ آل چنگیز تاریخ آل سلجوق تاریخ ابن الذرات شیخ ناصر الدین محمد بن عبدالرحیم طبری تختہ الہیہ تالیف شمس الدین محمد بن ابی طالب دمشقی تختہ العباسیہ شیخ محمد علی حسر اسانی تذکرہ ہفت اعظم احمد رازی تذکرہ السنہای صدر الدین قویسوی تذکرہ الاولیای شیخ عطار تواریخ شریف تقویم البلدان ابو بھند ترجمہ بیسے جامع التواریخ جلالی جامع الحکایات محمد العوفی جامع الدقائق جزاغای ابن عسید جامع رشیدی چاودان حسرد جانکشی تادری جانکشی علاء الدین عطا ملک جوینی ۵۵ جان نامہ ابن عبد اللہ علی جزیرہ ابن علیہ</p>	<p>اخبار عباد ذکر ابی محمد القروی افش ادریس ابن عمران ادیب ابو العباس احمد بن علی بن بایک ارسطو اسماء السبلدان اخبار الارسیہ حسن التواریخ حسن دہلو اخبار العرس اخبار بنی عباس تالیف احمد بن ابی یعقوب الکاتب ایمان العرس ابی فرج صفہانی جلادری جہارستان نور الدین عبدالرحمن جاسی سجدہ التماجیح من بن حسن ہمدانی پارسے نامہ تاریخ ابن اعثم کوفی تاریخ ابو حنیفہ دینوری تاریخ طبرستان تالیف محمد بن اسعد ہمدانی تاریخ جلالی تاریخ طبری تالیف سید محمد ظہر تاریخ زندیہ تاریخ قرشتہ تاریخ کرندہ عبداللہ مستوفی تاریخ عالم آرا تاریخ خواجہ رشید الدین تاریخ حکم صاحب تاریخ نجوم تاریخ تختہ العالم تاریخ تختہ الاسرار تاریخ نگارستان قاضی احمد غفاری تاریخ مولانا حسنین</p>
--	---

وپیچاچہ

عاطف ابرو نور الدین لطف احمد بن عبد اللہ
 حبیب اسیر
 حمزہ ابن حسن
 حمزہ ہمناسی
 حسد نامہ
 دبستان الذائب
 بیچ الابرار مخشری
 رسالہ ابن سلطان
 رسالہ سلطان مکتاہ سلجوقی
 روضۃ الانوار حق سبزواری
 روضۃ اصفای عیسی
 روضۃ اصفای جدیدہ
 رسالہ ابی دلف
 ریاض السیاحۃ
 ریاض العارفین
 زاد اسپیل خلیل طالقانی در آداب سلوک
 زبدۃ التواریخ جمال الدین ابی القاسم محمد بن علی کاشانی
 زینت الجاسس میر محمد الدین محمد
 سیر الملوک خواجہ نظام الملک وزیر
 سفر نامہ عبد الرزاق بغیر میرزا شاہ رخ بھندوین
 نیتہ الاولیای قادی ہندوستان
 شہنامہ
 شمس فقہ
 شمشاد نامہ
 صور الاف الیم ابی زبدا محمد بن سہل اللخ
 طایع الحیوان معاری
 طرز نامہ نجوم سے از شرف الدین
 طبقات ناصری
 عقد الایام کرمان
 عوائد ابن حکم
 صین العصاة
 صبح عیسی

عیون التواریخ نور الدین محمد بن شاکر
 فتوح البلدان جادری
 فرج بیدار شدت
 کارنامہ و آداب اعراس ارد شیر با بکان
 قابوس نامہ امیر کیکاؤس
 کتاب اناب ہمناسی
 فتوح اجمال طبرستان
 فتوح العراق ابی مخنف لوط بن یحیی الارود
 فردوس التواریخ تالغ خروین عابد الابر قوی
 فتوح الایام عبیدہ معمر بن شمی
 کتاب اسلوک فی معرفۃ ذوالملوک قتی الدین احمد بن علی
 کتاب البلدان احمد بن ابی نعیم الکاتب
 کتاب خیال
 کامل التواریخ نور الدین ابی الحسن علی بن محمد بن امیر الخوارزمی
 کتاب دالدین ابی القاسم اسمعیل عمر دمشقی شہر بان کثیر
 کتاب الاقا لیم ابی احمد استخری
 کنگول جناب شیخ
 کزاجو اہر ابو الوفای خوارزمی
 مجالس العاق
 مجالس القاسم علی شیر نوائی
 مجالس المؤمنین قاضی نور الدین شوشتری
 مجمع ارباب ممالک خواجہ رکن الدین جوینی
 مجمع الامثال
 مرآت البلدان ناصری
 مرآت البلدان حلیتی
 مرصد الاطلساغ
 مصباح الارواح
 مرصاد العباد
 ساکت ممالک
 سمرین جلیل
 منتخب التواریخ
 معجم البلدان

۵۰ روزہ دارا زاری نامہ

دہ پانچ

<p>مطالعہ اللحدین علامہ الزرقانی . ابن احنی سمرقندی ساکت مالک جعفر بن احمد مزوری ساکت البلدان تالیف ابی اعجاز یوسف اکرامانی مرآت الممالک علی بن حسین شہرکاتب طوک الطوائف شہام بن محمد البکلی مرقع الدنوب مسود سے محمد کمال بن اسمعیل صاحب منصب و مورخ شاہ جہاں منصور بن باذان موافق فاضل محمد علی مرآت اہمجان</p>	<p>مظاہر اللطیفین سبکی نقحات الانس نشر الدرر ابو نصر ثعلبی نزہت القلوب مدارائے مستوفی نظام التواریخ طلحہ ناصر الدین بیہاوی ذیح التواریخ رزوک بنیوی سے مقامات حسری مقامات حمیدی فاضل قطب الدین زینب الاذنان فی تاریخ صفہان تالیف مجد الدین اعجاز محمد بن علی</p>
--	---

فہرست واسامی شہر ہائے معظمی کہ در این کتب میں مسطور شدہ و تحتیں
 لازمہ کہ در خبر و پختہ فرمادہ چہ سہولت یافتہ تین ہر یک

سنہ	اسامی نقحات
	آباد و سامیہ آبریان آبتین جزو ضحاک زند
	آبکون کک تہ آوزم بدفت
۴	آل ہشتاد بنو افراسیاب اب ارش رویان کجور
۶	ایران سلم برج درفش کاویان آوازہ
۸	البتہ چرخ زابل اردشہر باہجان
۹	آبہر
۱۱	اوجان
۱۱	آوزانجان
۱۳	آردبیل
۱۵	آردی دریاچہ آردی
۱۵	آرس سفان

دیشاپ

اساسے تختیاں	۱۵
الوند کنگاور	۱۶
استراباد	۱۸
اردستان	۱۸
ازجان	۱۸
اسفہان مہرجان	۱۹
اشرف میانکالہ کیل کیلان	۱۹
اشکنون	۲۰
اسکذریہ	۲۰
اسپهان سکستان جی ہناوند بویہ مانان قلعه نبرک	۳۰
استخر	۳۴
اردشیرکورد خورداروشیر شیراز جور پاکور	۴۵
استروناوند	۲۶
الموت	۴۷
امویہ رود جیون دریاچہ ارال	۴۸
امواز	۵۱
اردوان	۵۲
ابوان کبری نروان ہناوند	۵۹
بابلا بوا اویشروان ترک تاتار	۶۵
بابل اسکندر بامیان	۷۸
بادکوبہ	۸۰
بارفروش	۸۳
بحر خنیز رود اہل باد ہزان شروین سرفاب باوند	۸۸
بحر قاز قلچ تازی جزیرہ ہرن ہرن کران	۹۶
بجیرہ زرد زرد ہیرمنند	۹۹
بخارا توران	۱۰۱
بخشہ خوارزم ہزاراب خبہ کرکایج اورکنج	۱۰۲
برودہ بلقان	۱۰۵
بروجرد ہمدان دارپوش پارس شہر بانویہ ہوشنگ مان ہنوش	۱۰۶
تا فا	۱۰۸
تین	
تتا خان	

دستلاچه

اسامی تختات بطام تونس دانشان نا پور پت گذر لدباب ترشیر	۱۱۵
بسمه کوفه دینه که بسرام	۱۱۵
بغداد عقوق نا سیزورد سیند کنخ خورش	۱۲۲
بلخ زرد ری ولیم سولخان مرد خراسان کیومرث ساری	۱۳۵
کابل تازستان آذربوشنگ زردشت قابوس	
کهن بیکه بیژن کبو کودرز کرکین	۱۴۵
کبوج لبوس سرابز کمدان بندطیس بندر پارک بسور کرمان جردن جاپون	۱۴۹
کوان بهن بم دکن دینور شهوان امامان حیرت زاو	
مسافت سردار اسکندراین نبادر نرپور	
کوشهر رشیر شاپور دشتک دشتنان	۱۵۶
کوسان دسپید بجز صراب خلیان	۱۵۸
کوتوبین دشتاب اورمزد حسره پرویز	۱۵۹
کهن سبزوار پوشنج جام هوم	۱۶۶
کهنیز جون تونس دادبجود کاربان فریدون تونس حکایت احمد خوارزمشاه	۱۸۹
کوشیر جاباب	۱۰۳
کوشیر خراسان بندر فسنین پنجاب مصر کله امرا مسافت اسکندریه شترالی خوارشکانیان ده باره سنبلاوی ایرانیان	۲۱۲
کوفیس شیروان خزر او اسپاب آذربایج کرخستان سوخرا و شاه هریر مازندران نبرستان خاردن مسافت شاه عباس مسافت مارک پل باسجنا	۲۳۲
کوبیرکان شرح حال ابوالحسن	۲۳۳
کوسرک شرح بیان احمد رازی مسافت سیباج خاندانی از خنده افغان الی خوارزمشاه	۲۳۴
کوردجان انجن ارا	
کوجسم قتل و لیجان میرزا ولد امیر علی قسبلخان نواد ده ریشخان امام و یکی از امرا شاه عباس امیر شاه و تفسیرش	۲۵۰
چارباغ پرا فرمان دستور العمل امرا و دولات بین راه خراسان بهمانداری بهما چون شاه ابری پنجم آمدن ابران بشرفیاب سلطان زاو و باختر خاف	۲۵۰
کیزو برات	
چارحال قتل قسبلخان سره ارباب کرخجان	۲۵۲
جاسب های	۲۵۵
چالدرن	۲۵۵

و سبلا چه

اساسه تحقیقات	صفر
جل جلال شرح و بیان طهای جزائی در قیام حدود مدی کبیر و صغیر آبادی ری از قول خواجہ سید ارواژی نوذر کبفاد امام اوران	۲۵۸
جسواد رود کر شیروان خوشان	۲۶۹
چشمه بزنجور کتبه شرح شهادت سلطان حسره میرزا ولجید سلطان محمد صوفی	۲۷۰
چشمه سبز ثبوت احکام نجومی در فوت یزدجرد موبد میرید	۲۷۰
چشمه علی ایمنجا جسرجان	۲۷۱
طیفا	۲۷۱
جود کور ابران	۲۷۳
بجون عتاید مورخین و سیما جان فرنگی و یونانی و عرب و ایرانی و غیره	۲۷۴
خل چنان بت بساوش کرد کوه سمرقند	
سی و اہتمام سکندر بقصاص خون دارا	
جیرفت بوب	۲۸۳
جسرم کلات	۲۸۳
چارده خسروج علویان عبد نامون	۲۸۴
خار	۲۸۶
خرسان سیاحت نامہ امی سبامان خار و تحقیقات صاحب مطلع الشمس	۲۸۸
خسرتان	۳۱۰
داستان شہد ارتقیل دارا شہنشاہ عجم در رسیدن اسکندر اقوال مورخ اسکندر و غیره	۳۱۲
داموند	۳۱۸
رادگان	۳۲۰
زریخان	۳۲۱
زیر	۳۲۲
سبزوار	۳۲۲
سمنان شرح حال رکن الدین علاء الدود مسغانی	۳۲۲
شاہرود حضرت نادر شاہ و بہرمت افغانہ	۳۲۵
شوش شوشتر غرہ شیب خارجی و مجاج و فقرہ شاہ دروان و فقرہ طلوع صاحب تاریخ و غیره	۳۲۷
طوس اقوال قلندہ در آبادی طوس بعضی اتفاقات قلندہ غرہ کلین طوس	۳۳۵
فارس شرح بعضی جزایر بعضی اتفاقات	۳۵۶
فیروز کوه	۳۶۷

مکتوبہ

و سپاه

صفحه	موضوع
۳۷۵	فوجان بعضی اتفاقات
۳۷۵	قتل سلطان حسد میرزا و جلوس مهمل میرزا بعضی واقعات و طلوع ملاحظه
۳۹۲	قتل میرزا و بعثت دار قلم از کشت و نشت شاه عباس و غیره شرحی از بعضی سربازان
۴۲۲	کاپوش
۴۲۵	کردکوه
۴۲۷	کرکاج
۴۳۱	کرمان
۴۴۰	کرستان
۴۵۱	کازرون
۴۶۲	مرو شایگان
۴۹۳	مشاوت
۵۲۶	هند و هندوستان
۵۴۳	هند و هندوستان
۵۴۳	هند و هندوستان
۵۶۴	هند و هندوستان
۵۶۵	هند و هندوستان

بلیان و غیره

یو خاطر خاطر اولی الالباب مطالعه کنندگان این کتاب اوقات نشانی مکتوف معلوم باد نه مشور و مکتوم که
 بشد نکازند تفرقه متخلص بحکم دنیا ایفان کتاب موسوی بکنج دانش شرح و تحقیق مطالع جغرافیه و تاریخچه و جالبه
 بلدانی و ذاکر اسامی آنها مکتوب است بالف با ناء یا ناء یا ناء یا ناء یا ناء یا ناء از کتاب صراة البلدان ناصر مصنیف
 نجر فیلیوف کیر جناب منطاب اجل اکرام فخر محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزیر اقطبا غات
 از م الله ایام افاضت افطن کوه و در بلاد و فواجی ابا الخراسان از مجلد کتاب مطلع الشمس که هم از فاضل الفیاض
 جناب منطاب اجل معظم دامت شوکر است استفاضه نموده و هم در بسیار از مواقع دیگر در سابل و
 تحقیقات جناب منطاب معجز الیردام فیما العالی که غالباً در ذوات با آنها سذبل است بعد از
 استبدان اعتماد و اتکال و زرد و از شوئی شدید و شعی مضط که بیشتر علوم و ترویج فون
 دارند بنده مؤلف را مادون فرمودند که هر جا عبارات اثار قلبیه و اشارات افکار حکیمه
 ایشان را چنانکه مشهود می افتد بجهت نقل نماید الحاصل چون علما عظام میفرمایند که از بزرگان علم
 یکی آنست که هر قول و یا تحقیقی را بصاحب آن استاد دهند و بروی که مؤهم سرفک بوده باشد مندرج
 در آنند لایم آمد که این بنده نیز جلیب این برکت و رعایت این ادب اقبل از شروع در کلام اعلام
 کند که من بکرمتر اعفانم بنجود بر دم راه قطع این مرحله بامرغ بلیان کردم

دستگاه

اساسه تحقیقات	صفحه
جیل جابل شرح و بیان علمای خرفانی در زمین حدود مدی کبیره و غیر آبادی ری از قول خواجہ شہد اررازی مؤلف کتفاد ۱۱۱۱ اوران	۲۵۸
جسجداد رود کر شیروان خوشان	۲۵۹
چند بجزد کتب شرح شہادت سلطان حسره میرزا و بعد سلطان محمد حسن	۲۶۰
چند سبزه ثبوت احکام نجومی در فوت یزدجرد موبد میرد	۲۶۰
چند علی ایضا جسجدان	۲۶۱
طفا	۲۶۱
جود کور ایران	۲۶۳
چگون عفا بد مورخین و کیا جان فرنگی و یونانی و عرب و ایرانی و غیره	۲۶۳
خزل چنان بت بیادش کرد کوه سمرقند	
سی و اہتمام سکنہ بقصاص خون دارا	
جیرفت بوب	۲۸۳
جسرم کلات	۲۸۳
چارده خسروج علویان عبد مامون	۲۸۴
خار	۲۸۶
خربسان سیاحت نامہ ای ستیان خان خاربہ تحقیقات صاحب مطبع شمس	۲۸۸
خسرنان	۳۱۰
داسنان شہزاد قتل دارا شہنشاہ مجرم و رسیدن اسکندر اقوال مورخ اسکندر و غیره	۳۱۴
دماوند	۳۱۸
رادکان	۳۲۰
زریخان	۳۲۱
زیر	۳۲۲
سبزوار	۳۲۲
سمنان شرح حال رکن الدین علاء الدین و کسغانہ	۳۲۲
شاہرود حضرت مادہ شاہ و حضرت افغانہ	۳۲۵
شوش شہر فقرہ شیب فارسی و حجاج و فقرہ شاہ دروان و فقرہ طلوع صاحب تاریخ و غیره	۳۲۷
طوس اقوال قتلہ و آبادی طوس بعضی اتفاقات قتلہ و غیره تکلمین طوس	۳۳۵
خارس شرح بعضی سبزه بر بعضی اتفاقات	۳۵۵
قزوین کوه	۳۶۶

دیس نامہ

صفحہ

فوجان	بعضے اتفاقات	۳۷۵
قرظین	فتوۃ قتل سلطان حسد میرزا دہلوی کھل میرزا بعضی واقعات و طویع ملاحظہ	۳۷۵
قندار	فتوۃ سفر نادریستہ دار فتوۃ از کفایت و خفت شاه عباس و غیرہ شری از بعضی شہرہ دار	۳۹۲
کاپوش	دانشا ریزہ	۴۲۲
کردکوه		۴۲۵
کراچ	جنوبہ شتر از جنگ چنگیزخان و سلطان جلال الدین	۴۲۷
کرمان	عبور اسکندر سیاحت ناز مارک سردار اسکندر	۴۳۱
کروستان	شرعی از پارس و عجم	۴۴۰
کازمند	ظور کا و بارہ و آبہ و آل بویہ کو بارہ کوسید	۴۵۱
مرو شاہین	اتفاقات متفرقہ فقاوول اوزبک و کوشا از سلاطین صفویہ	۴۶۲
مشاوی	واقعات متفرقہ فتوۃ از متفرقہ بعضی کتبیں	۴۹۲
سندھ	قوات عرب ایران و بلقان و اتفاقات متفرقہ	۵۲۵
ہمدان	کاربات عثمانی اہمدانی کارزار اور شاه و افغان	۵۳۳
ہندوستان	دست یافتن انگلیس ہا ہند	۵۴۳
پنڈ		۵۴۴
یونان		۵۶۵

یو خاطر خاطر اولی الالباب مطالعہ کنندگان این کتابا فافسانہ باب مشکوف معکون باد نہ مشو و مکتوم کہ
 بشدگان زندہ حیرت فی متخلص بحکم و کتا ایفان کتاب کو سو بکنج دانش شرح و تحقیق مطالب خبر اقبیہ و نبیہ و مجالس
 بلذاتی و اکثر اسامی آنها مکتوب و اشعار با ناء یا ناء یا شاء یا جم از کتاب مرآة البلدان ناصر مصنیف
 مخری فی یونان کیر جناب سنطاب اجل اکرام فتح محمد حسن خان اعتماد الشیاطنہ و فیہ مراتب طباغات
 اذ ام اللہ آیام افاضا اقتبیر کردہ و در بلاد و فواجی بالخراسان از مجلد اکابر مطلع الشمس کہم از نقاب النفا
 جناب سنطاب اجل معتم دامت شوکت استاسنفاضہ نمودہ و ہم در بسیارے از مواقع دیگر و سابل و
 تحقیقات جناب سنطاب بکثر الیہ و ام القیام العالمی کہ قابل بار و زناجات با آنها مندی است بعد از
 اسپندان اعتماد و اتکال و زدیپد و از شوئی شہید و شہقی مفرط کہ بشر علوم و تربیح فنون
 دارند بیکہ مؤلف از افاضون فرمودند کہ ہر جا عبارات اثار قلبیہ و اشارات افکار حکیمہ
 ایشان دلچسپانکہ مشہود ہوا ہند بکینہا نقل نماید الحاصل چون علماء عظام مہتر یافتند کہ انبر کاظم
 یکی آتنت کہ ہر قول و با تحقیق و ابنا جن آن استاد ہند و بروی کہ موہم سرتک بودہ باشد ہند
 نشان نہ لان آمد کہ این ہند ہیز جلیب این برکت و رعایت این ادب انبل از شروع و کلام اعلا و عام
 کند کہ من بشر منزعانہ بنجود بر دم راہ قطع این سر جلدہ نامرغ بیلیمان کورم

دیسامہ

یادگار نامہ نخستین محمد حسین خان جدائی قشیر که در ہرات وفات یافت دیگر محمد حسن خان کہ والد خان دیشان بود
دیگری محمد حسن خان کہ در سن کمولت در قید حیات است برابر اسبف القلم و صاحب خدم و ششم وجود و کرم بود
و با احرار و ابرار شسرون و با طبع موزون بود و صاحب قفل و اہل حال و آستانش مجمع ارباب کمال و مہر بود
در آن بلاد با غرت و ثروت و مال و منال بودند پس از فوت ایشان محمد مدنیان دیشان در دولت قاجار زبانت
سیار نموده و بر اہل موروثی رسیدہ و مناصب عالیہ مانند وزارت و امارت متناز و وقتی بخدمت کی عسکر
فارس سداوز بودہ بان مناسبت تخلص نموده و تیر وقتی بامر حضرت سلطان فعلی شاہ جہان بان قاقان حسلہ
اشیان کہ علی قلی خان کفوف و ازویدہ نابوس درمازدران مجوس آمد و مقید و سپردہ خان شون کرد
مجلد امیری است بہت و سخاوت موصوف و با دراک و دکاوت معروف و میان ادبا و فضلا مشہور و شہساز
و شعر از نزدیک و دور ایشان را مدحت سرا بودہ و وی ہشان را صلہ فرا و جاہرہ نامی نیک و سجاد ادبی و ساد
عام ارباب کمال را مجلس محفل اصحاب جاہ و جلال را و ناقش لجا و منزل چنا کہ محمد باقر نیک تخلص قباط شہساز
در سر ہشان بعیش و اغناط و در خدمتشان از ہر کویہ تعیش فارغ ہال و محو رہا ندیمان اہل حال بودی و شہساز
بحکم چندین اختاب قشیر را زبیت با فرمودہ و حقوق پذیری بر کردن من ازند و ربیب ہشان بودم و بمصاہرت
تیز رفت استندہ و نام بالاخرہ در چارباغ معروف خستہ آباد غاصق تخلص حاجوی ہمنام کہ این زمان معروف
بچارباغ صدریت و شوب بجاجی محمد حسین خان صدر ہمنام نے وزیر قاقان خلد اشیان فعلی شاہ طالب اللہ
صنجد و طرغاشیہ بان دو چارباغ دیگر است و در مدرسہ ہم داروہ جابائس منستی پیل حاجوی بر روی زائیدہ
میشود و از پل نامی بسیار محترم روزگار بہت در ۱۳۴۷ ہجرت ایزدی پوستہ در مقبرہ علامہ سرباب کہ از اجندا
خوشان است مدفون کردیدہ رحمہ اللہ و خود مشر و حاد کہ کتاب ریاض السلاطین کتاب جنت العارفین خود نگاش
و فرزانشان را کہ اشتہام الغرض این بندہ مدت عمد بود کہ جد و جہدی نمود کہ او فات صرف نامیم تاریخ
این ایراد و عرف کنم تا کتابے جامع پسند ہر قابل سامع بخار و طالبان قدر دانان را بسپارد و بتالیان
دراز و عمود ویر باز کتب مؤلفان نامی و مصنفان کرامی را منوخر و طویل بود قاتر ہر یک از صغیر و کبیر
برنا و پیرتان را سنجیدہ تا لغاتشان پر از سیر و خبر و تصنیفاتشان مزین بدترو کو ہر حکایاتی دلنہد و خوب
و اقصائے خرد لند با اسلوبی مرغوب ولی در نسخہ جات و ہر یکی از نوشتجات کتاب چاہ و صد ہزار ہستی
بی شمار است و طول کلاش بسیار کہ خیر از ہر فرسخ خوشہ و از ہر اچمن نوشہ گرفت کہ بجار و گیران نسیب
و پسند ہر طالب از خاص عام و شہساز کرام کرد و ہر اک کتاب تخلص است رکبن و ود تہ بہت نفس و سکن
کہ شہر شہر و تیر و بگردست بہت و نظیر ہر اعلیٰ و پست میرسد و بمطالئہ اہل ہر کشیش و بچواہ و بداندیش کشیدہ
و مورد ایراد ہر با سواد بی سواد میشود ذوق بیان کتب متحق راست بری از دروغ و کم و کاست کہ ازند
و نامی بصیر و بیای جنبیر و اند کہ چہ قدر دیدن این کتب قصہ و نور دیدن صحافانہ تصدیق خودی و بیگانہ
لازم است از این تا لغات و تصنیفات مشہور کہ زاہدہ از کردہ است برورد ہر بچہ باید مطالعہ کرد و
کتر آنرا مطابق نمود کہ این باہر جمع آوری نمود و بچہ مرتبہ و در جہر خون دل باید خورد و در تیج بزدا از منہدین
متوسطین تا فرین این حاصل برد و این نتیجہ بہت آورد و از اہم نبودن اسباب و جمع نبودن نسخہ و کتاب
و نہ ہمدستی کہ اغاتم نماید و نہ کسی ہستی کہ عمدہ از کار کشاید از بیان جہات طلال زبان ناظرہ لال است

دیس

تومس پس مصلحت نیست عرض حال فی الجمله در این چمن مسطور از این کجسین فرور هر کسی از کل و خار و حسی که در آنست خرد و
 پند شستیمه اش رخت نو و پیشان کونی ساز و باوه درانی و پیوده سهرانی آغاز کرده بجای مطالب واقعه وارده
 قصه و استغنیه بارده بیاب و فصل نگاشته و نامش کتاب حکمت و فضل گذاشته و بعد ما هر کس دگر دیده در صحت آنان
 کوشیده و از نکات منلوط و حکایات صدق و کذب منلوط آن ختم پوشیده و من چندین سال که با منسردگی و لال با این پیش
 و خیال بودم و پیش از شباب هر دفتر و کتاب که در دستمان از دگر همیشه گردان میکردم و مطالعه و نحو رسیده ام تا زود فتره
 برستم و متحشان متختر شتم و بر همه مفصل گذشتم و در هر نسخه پنج الی چاه هزار سیستی مختصری دیدم و مطمئن گردیدم و راست
 درست فهمیدم ثبت و ضبط داشتم و نشان گذاشتم این مقدار از حکایت و روایت نگاشتم بی کلمه کم خلی و تم تم سید کرد
 القصه از احوال سلاطین پادشاهان ذوالشان الاقدار و حکیمان فاضلان بزرگوار و اقوال و افعال مستوده
 متقدمین و ششم مرتبه سلاطین محاسن اطوار و شیخی کردار متاخرین و نوادر حکایات و بدایع روایات و بیان و قایع هر بنا
 در اطراف و اکناف جهان در اقطار و اصا حاکم هر سلطان بدایع و غرائب ریح سکون و عجایب و قایع جهان بوقلمون
 مسطور داشته و قسمتی از آن معرفتی بلاد معظم ایران و تعریف ممالک و بیسج آبادان است و توصیف مکان و جا و
 آب و هوا و آبانی بر بنا مرقوم شده و در ضمن واقعات و حکایاتش و ساختن و انطباقش را اینکو شرح داده است
 بصیرت مطالعه که کان رکش دگام وجهه ندا سامی مؤلفین و مصنفین جبرائیل و مندسین و سیاحان مورخین را نیز
 از بود و موجودی و پیوده و روسی و سنسرخ و عثمانی و رومی و ایرانی عرب و عجم از پیش و کم ثبت و ضبط نموده ام
 و داد وقت در متحشان داده و نام کجسین و الثوران نهادم اگر در تعریف سامی پادشاهان و سلاطین و توصیف
 تاج و کین کوتاهی شده و تطویل را برای نده و اکتفا بدان قدر بیان و تعریف و تفسیر و نظیر نماید رجوع کتابت
 السلاطین جتیر فرماید که نسختی جدا و تعریف و مشین و غنی بر کل و شرح مصفا و رکین است و انشاء الله الرحمن منعم ملا و ایرا
 از حراب آباد و ویران و تحقیقات دگر لارنه آن نویسنده ربانی و ناید سبحانی در جلد ثانی کجسین و الثوران مذکور
 و مسطور است ملاحظه فرمایند در بعضی از این کجسینای غیر که همه مخزن دگر و کج نگردد بنا بلزوم از سلاطین نامدار و

شهر ایران تا جدار چیزی مرقوم شده است مثلاً

- کنج و اشهر ایران تا جدار چیزی مرقوم شده است مثلاً
- جنت السلاطین شهر ایران عجم و عرب بید از روی توایخ فرنگی و یونانی و ایرانی و غیره است
- رضوان الملوك منظوم شهر ایران که یاد در جنت با در جانه خواب ابدت خائین و چاکران خود رسیده
- کشتن الدرر حکایات متفرقه از روی بیشتر کتب حکای فاضل و فضلی کامل است
- منتخب اللالی اشارت حکمت فردوسی و خاقانی و ناصر خسرو و علوی و سعد و لقا و انور و غیره و غیره
- مسکات التالکین که در طریقه تمام فرق در اویش و عرفا و بلا و در فن و مدت عمر و وضع سلوکشان است
- مجمع الدرر از غرائب و قطعات و مضایق و تفرقات و رباعیات خود حیرت است

و سپا چه

از جمله ندایم بعضی از مورخین ما چو اخصیفت را پنهان کنند و نوعی دیگر مطلب را عنوان نمایند اگر راست و با کم و کاست بیان اتفاقات و واقعات را بجا نیاورند که اثر آن واقعه بهتر و بیشتر است چرا که بنگه ملاحظه مطالب شبیه بدروغ کرده چراغ کذب را فرو می نماید و حال آنکه اتفاقات و واقعات بر کوچک و بزرگ و خورد و سترک واضح روشن و کشف و مبرهن است و بزرگ و صغیر و غنی و فقیر پوشیده و پنهان نیست بل روشن و عیان است و چرا اطلاعات غایب و داخل کاوی اختلاف پیدا کند اگر نه حقیقت هر واقعه افسار و اشتها را بافتی چگونه تقریرات پیشینان چو برآ مردم انزبان در آید باور نمود پیش بر بیکانه خویش خبانتی کرده یا جانی رسانیده در این عهد با قد و جهد نصرت و تکذیب با تخمین و توجیح کنند و اگر نوبسند و در سنوات گذشته مضائقه از سخت خبر نموده انزبان عقلای فاضل و فضلا کامل موشکافی از سخت و ستم و صدق و کذب آن واقعه بجا نیاورند و نوسیده را مورد وطن و لعن مبداء ازند خاصه در تواریخ شهرایران کرام و پادشاهان عظام ملاحظه نموده اند و همه جا دشمنان مقهور و معاندان مقول و سرکشان سبکنا دیده و منک نشناسان بزار سیده را ذلیل و فقیر و مسکین و فقیر نگاه داشته و بی وجود انگاشته و با چه پنداشته جلالت و جلالت قدر سلاطین را منور و بزرگواری خواقین را غیر معلوم گذاشته و فی الواقع هر سرکش شیری و کروش دیرری را بقدرت جلاوت و مرتبه شجاعت و قدر و قابلیتش از روی حقیقت بکارند و بسرا نیند افتخار سلاطین بزرگوار و فخر مالی این ملک پایداری است زیرا که هر او با شش و شاطر و قراشش را که جرات و قدرت و قابلیت جبارت و اقدام با فخر رشادت نیست چنانچه در فخره انجام زنده و طلوع نیز عالم کبریا جابیه چرا باید عدد در اروا به پیر کرد و سلطان شیرستان شیر مقابل بار و باه پیری نیست بلکه با شیر است مثل اینکه در رفتی از این کجینند بناستی شته از جبارت لطیف خان زند که واقعا شیری بود و جلاوت و جلالت قدر و بزرگواری حضرت جنت مکان اخامد شاه شهید نوشته ام که چه قدرت و رشادتی و چه جرات و جبارتی از شیر دیر زند بروز کرده و حضرت شاه شهید رموان آشیان چنین شجاعت و دیرانی ایگونه شتره شیر از اباغاک یکسان عمارت جبارت را است و در آن ساخته و گزیده بهر با سهر و پائ و دزد و که آن سلاطین روزگار که سایه پروردگارند مقابل نشوند و قابل استنا کردند دیگر آنکه حقیقت و در واقع عظمت و قدر و جلال و علو مرتبه اجمال بحال حضرت شاهنشاه و هر افسر شهر بار بلند اختر قبله سلاطین عدالت آیین هنر خواقین صاحب کین ملک الملوک و سلاطین ناصر الدین شاه قیل و دو مان حلیل با بحال بی حال را که بارگاه چاکرانش همه دشمن سپهر برین سر کوب چرخ پیشین است نگاشتن و بکن نجات و قیض موش و کوش داشتن چنین است که اولاً اینکه یکی از جلال و بزرگواری و رجحان تاجدار است و بزرگی شهر باریشان بر سایر پادشاهان است که پس از عرب الی کنون که شته است که بهترین اوقات روزگار و سبکترین ایام گردش چرخ دوار است سلطان شهرباری و پادشاه تاجداری باین طول فراعنا و سلطنت و شهرباری نباید مگر یکی از خلفا و دیگر کسی از صفویه زیرا که خداوند عالم و عالمان ترحم و رحمتش بر بندگان نه چندانست که بتوان نمود و خود انامی بصیر و بسینای خیر است قابل زولاین تر و سزاوارتر بهر پرستی و کندیاری این جسع کونینده لاله اتانده و صاحب اختیار ی این ممالک عجم و افسر و اوزنک هم شهرباری را ندید که از فرط رافت و عدالت وجوده کریم و علو مرتبه و جلالتش تمام خلق از صمیم قلب بجای و بیگانه صغیر و کبیر غنی و فقیر کوچک و بزرگ خورد و سترک دوام دولت و طول عمر و راضی از از درگاه احدیت و بارگاه صمدیت درخواست و تمنایانند خدای خود و انانست که چه در بای رحمتی و کوه چو

دیس

دستگاه باقوتی بر سر این بندگان بکندارشان گذاشته که بخشش چو خورشید نایب باد بدش زبانه سرانیده باد
و کجرا از جلالت پذیرد و علت این شهر بار جلیل و شاه بنیسیل آنکه در هر عصری از اعصار و فطری از اقطار در هر
کوشه از ملک ^{دولت} و انقلاب برپا شده و چنانچه در کتب ضبط و در تواریخ ثبت است که اهل سیردان در آن عصر
بغض خود با پادشاه سرداری سپاه باقیان نایب آن فتنه و فساد و تحصیل آن مقصود و مراد شریف فرامیفته
و از اول طلبه سلطنت که تاج و تخت مملکت بوجود می مبارکشان زینت یافته چندین فتنه با
بزرگ و جنگهای سترگ در هر گوشه ممالک ایران و مکن و لیران اتفاق افتاده از قوت قلب شخص سلطنت و
فرط بزرگواری و جلالت و علت ابد استغناء لغز نموده و قلب مبارک را متاثر ساخته هر دو فتنه یکی از سرداران
ایران و تربیت با فتنان این آستان مامور شده به زحمت و محن انعام نایب بنی را برزودی نموده اند که سپهر کرامت
مات و جبران شده از جلودار و ایل دولت فتنه و آشوب ملک خراسان و تراز و انقلاب آنان و جلالت و جرات
سالار و شجاعت و رشادت و بی همتایان که از شور و غلب مردان و نظام و چپاول ایشان عالمی به تاب و جواب
و زهره شیران آب گردید با بر و اشاره شهر یاری سرداری از ایران با دست از شتره شیران کفایت آن فتنه
و فساد ایشان نمود چنانکه مال حال آن شیران و فتنه احوال آن لیران در تواریخ مسطورند که کور است یکی دیگر خبر
ملک هرات که از بلاد با بکد از ایران و افغانستان حیره خوار این شهر پاران و همه ششیر زمان و لیر و پروان
شیر کبر بودند و چندی بکشتن نامی خود سرد و پیش و پاکیزه تراشی سر شده بود برای مبارک کوشالی ایشان و
همه نمودن ایشان و از گرفت سرداری مامور گردیده شهر محکم و حصار داری محکم را که بسی تو صیف فساد
استیگامش نگاشته اند و تخریبش را کمال بد داشته بیکد و حمل با خاک گمان و لیرایش را پاران و حسته و
مالان نموده که ششیران بنزد او اند و سرکش زاریات نموده بند نهادند باز در پای به پایان رفت و رحمت طوکان
بمخرج در آمده از نصیران در گذشته مضمونند یکی دیگر فقره فارس و بندر آن سو اهل طبع عجم و بحرمان بود
که با بر و اشاره طوکان سپهسالاری سپه ای با فرج پایداری مامور انجام این خدمت گردیدند و بزودی اتفاق افتاد
این فتنه و فساد گردید و این واقعات و قبل اینان ابد قابل تأثیر در وجود مبارک حضرت اقدس شهر بار
شاهنشاهی نقل الله روح العالمین فدا شود عالمی بین شغفتم ز فیوض شاه است غیر آنکس که بخت بد خود گمراه
لوسادت که شوی زنده ز قبیل درش بخت بیدار شود آنکه طلاقه است .

یکی دیگر آنکه هر شهر یا راجه دار و هر سلطان با غر و اقتداری سالهای سال بجد کمال اوقات شریف صرف میفرموده اند
بعضی از چاکران و خانه زادان را تربیت فرموده تا خدمات خود را بر جوع نمودند آنکه تهنه اکبر و وجود شاه اعظم
بطل الله اکریم درجه و پایه تشریف است که هر یک از چاکران و غلامان و کاندان را که لایق تربیت و قابل نظر حضرت هستند
بزرگ توجهی در مدت قیام چنان تربیت فرمایند که قابل رجوع هر قسم خدمت با کمال جان فشانی و صداقت شده
ز جمله مرحوم مخور محمد ابراهیم خان نوزاد معجزه و انجمنه که نیاکان که اسس ناآدم همه از نیکان و بنابر با غر و خراسان
بجو احمد از پاکان و از چاکران عسقی و خدمتگذاران صدیق خلوت شهر یاری بودند چون در نظر کیمیا اثر مبارک
سند تربیت آمد نظر توجه طوکان چنان او را تربیت فرمودند که بزودی قابل همه نوع رجوع خدمت شده بر تهنه
بند امین استلطافی سرفراز و مشهور میان بنگران سر بلند و مخور گردید آنجن او هم در نهایت
رستی و صداقت و راستی ایشان ملک پاسبان مبارک خدمت نمود و روز بروز در درجات مرتبه

دِسَاحَه

چاکری خودی شنود و گر کنی خدمت سلطان تو بصدق دل کن که بیکت رسانند ز چاهت بر باد تا پس از
خدا مات نمایان و چاکری شایان بصدق دل و جان و تقرب بپایان خود را تصدق حضرت سلطان بنموده
برعت حق سبحان پوست و جان پاک و روح فرخاکش دهر و قهر رضوان بیخوشات ربانی در سایه غایت پرور
مستغرق بحر کرم نامتناهی و رحمت الهی گردید بود آسوده که از رحمت شاهنشاه یکسر از گوی خرابات بر زمین
خود این ظاهر و پید او مطلبی باهر و هوید است کسی را که شاهنشاه و ظل الله از صداقت و حسن خدمت او شنیدند
و راضی بود البته خداوند اله از او خوشنود و راضی است چون شاه شد رضا ز تو راضی است کردگار
از جان کبوش و خاطرش را نگاهدار و از آن رضوان آر میده چند نوز دیده ماند که همه خانه زاد آن جیستی و غلام
زادگان واقعی اهل بخت شریاری بوده و بستند اگر چه همه میوه بخت بوستان و نوکل بخت گلستان و دلیل بخت
کلزار و تمام زاد و خدمت گزارند نظر کیمیا اثر مبارک یکی از ایشان را دیگر جوهر فاقیت و پاک فطرت و لایق توجیه
و تربیت دیده توجیه مبارک ملوکانه بر تربیتش صرف کردید و نیز بخت بلند اعیان سلطان ممتاز و بخت
سرافرازند کیمیای نوبه حضرت اقدس شریاری و مین بیخوشات حضرت باری باندک تربیتی چنان لایق و
قابل رجوع هر گونه خدمتی کردید که از صدق و صداقت و حسن کفایت این جوان سالخورد و پیر خور و سال در
چاکری حضرت سلطان دیده شپهرات و حیران شد چنانکه آسمان کویا که در ترکش همین بخت نیز داشت
خداوند عالمیان پادشاهان را که شهر بار جهان و کنهان بندگان خود نموده به شک و ریب غلامان و چاکران
کامل با صیب دهد و دهن دقیق ملک الملوک هم بخت و خوب تربیت فرماید اگر چه خود حسن و خاشاکی هستم که بنویز
از عدم بخت و سعادت اشو منور خورشید عالم کبر هکات تا جداری بر من تابیده و باران رحمت آسمان آن بهترین
چاکران صدیق شریاری بر من باریده و تقبیل آن آستان با احترام که بلحا خواص و عوام است شرف نده
بکج کلبه خود با فدای سبحانم دعای شاه و شاهی وزیر سیرانم ولی حسن اثر توجیه و تربیت پادشاه ظل الله
و کفایت و صداقت و جان فدا آن چاکر درگاه در خدمت شاهنشاه در اسناد و افواه است اولاد در شهر
نیت جز شکن زلف بار اتحق وزیر است درویش بصیرت و درویشی وزیر سیرت لاله بوستان خدمت است
و کل گلستان صدقت هر سپهر نوک و کار ساریت و ماه آسمان حشمت و بزرگواری و در حشمت که هر درج حشا و
تابنده ختر بجز صدق و صفا مطلع صاف است و منع منات صاحب کمال و جلال و سعادت بخت که که مباله بود از بخت
که بود از اثر رحمت ظل الله که بکدی نپداشتند باید بقرنها حضرت سلطان یکی از چاکران را تربیت فرماید تا پس از
شش سال قابل رجوع خدمت و لایق افتخار وزارت کرد و پیشند که باندک مدتی نظر توجیه خرد و ناچار و شهر بار با افتد
چگونه یکی از خانه زادان را تربیت فرموده که از غنایات بلا نهایات تمام خدمات عمده دولت ابدت در کف کفایت
و بد قدرت این بزرگوار بر گردیده پروردگار است که هر یک از اخذات بزرگ را یکی از وزرای سترک بخت از
عمده برمی آید و کون زمام مملکت و کلیه امور دولت ابدت بعهده ایشان است و چنان شخص رسیدگی
نموده انجام میدهند که بکلی خاطر مبارک اقدس شریاری و تمام خلق مملکت از هر جنبه و هر حیثیت آسوده است
خاصه خدمات مخصوصه اهل بخت شریاری بر ابراهیم بدستی و پاکی انجام میدهند که بایه آسایش خاطر مبارک گردید
هرگز این نیت بغیر از مدد فیض فیض اله بهمین از اثر تربیت شاهنشاه دیگر از سلف و خلف سابق و لاحق
چه در کتب سیر و چه در صحف خبر دیده و شنیده نشده که بکس شخص واحد باین عسر و سال باین خوب و مر خوب

دیاچه

از عهد تمام امور ملکی و دولتی و عیشتی برآید و همه را آسوده و راستی دارد و در واقع از قوه بشر بیرون است
جز نظر نو به در عین ملوکانه و کفایت و صداقت چاکرانه فیض چنین قوه و توانایی بجا کران عطا نشود نه هرگز
کلیه کج نهاد و زندگی کلاهداری و این سروری داند پس تفاوت تربیت چاکران هم چون تفاوت عالم
شهریار است چنانچه پیش عرض کردیم معلوم است تا خواب در است و پرورش و عشرت را بذوق خدمت و شوق
صداقت بدل کنند و محض شاه پرستی بجای از خود گذرند باین معارج بلند و مدارج ارجمند مشرف شوند تا برده ریخ
کج میسر میشود اگر آینه همه از فیوضات اثر تربیت و عنایت با نهایت حضرت شهریار است باز خدا گواه و رسول آگاه
که روح پرستش آن رضوان آرا مگاه غریب بجز رحمت ائمه از سخاوت فایده حسن صداقت و بیافت خدمت
اعلی حضرت از فرزندان در حضور جان محرم و شاد است خوش سعادت آنجن ز بر چرخ بلند که کرد کار خستیش عطا کند
فرزند حقیق کون با نصد هزار بیت نخبه وزیده نظم و شرو تاریخ از مصنفین و مؤلفین و مؤرخین و مکتبین و کاتبان
و ساکنین منتخب نموده ام پدید است چه قدر از کتب مؤرخین کامل و مصنفین فاضل باید دید و بهسم در نور دیدن این
پایه و پایه منتجب نمود در هیچ عصری از اعصار و هیچ عهدی در روزگار بدر بار ملوکانه چنین کوه سحر بکانه اتفاق نیفتاد
این از عصر عرب تاکنون در افاق بوزارت شده منحصر و زبده و طاق اگر چه این فرقه جلیله بسیار و این عیان
عالیه بشمارند و این طایفه عالم مدار و انبیر دم بزرگوار در طریق خدمت ملک و رحمت کوشیده اند و لباس اقتدار
پوشیده و این خود مشهور و مستلم جمهور است که ملک باین سبط و عرضه خدمت باین وسعت بوده و هر یک را نخبه
خاصی مخصوص داشته و بر جوع کج خدمت این همه لوای شهرت افزاشته اند بی خوابه نظام الملک و غیره این
و تنبیه آتدین معروف باین آینه کوزرای آل ایتوب و حسن میندی و صاحب بن عباد و ابو الفضل علی بن احمد
و عبد الملک کنذری و برگیان که از ایشان جهان و جهانیان فرسند و شاد و این بود و این همه سبزه این بوستان
و فضل این بوستان بوده اند اگر چه گویند که نجوم آسمان وزارت بوده اند و معلوم است که ثقت و محتشانشان همه
مخط است سن و محاسن و خیل نیست کردار و محاسن دلیل است سر آرند و پیشند که شمس الوزد است از تقوه
مناشان کنایات بسیار و از تفاوت حالاتشان حکایات بسیار است این زمان بگذران وقت ذکر .

این مرآت جمال شواهد حقایق و مشکواته کمال انوار و قایق مصباح انجمن صدق و صفا و محتاج مستحق جوید عطا
اکنون کتاب کالات روحانی و اقباس معارف حقا فرموده فاضل است کامل و یکی فاضل فصاحت بیانش فضل
جو اموشی بردان صفای دوران نهاده و طلاق لاش بند لکت بر زبان بلغای جهان گذاشته در آویزات مشهور
روزگار و در حکایت معروف بل و نهارینا که خود کالات صوری است و اول لازمه تربیت باقه آستان مبارک
شهریاری و در جنب دیگر کالات معنوی نموده بودت جبل شباخ سر و بجا ملک بهلوی بخواند و دوش درک
مفاهات معنوی یعنی بیا که آتش موسی نمود کل ناز درخت گشته نوحه شبنوی از حسن فطرت و صفای طوبی
او فاش بخدمت پادشاه معروف و سا فاشش بموجبت ظل اتمه مشوف جامع علوم صوری و معنوی و
دلرای خصایل ملک و انسان و فارس میدان عرب و فارسی و کاهکاهی و هلال و ماهی نیز از احاطه عالم عارفین
و عالیه اهل عین بر آن آستانه راهی بایند و بعضی دور و کراهت زبای معرفت و کرمت رسند از صفای طینت
و توفیق حضرت اعدیت همه رستخیز بخدمت و کرمت نمایند عرض میکنم این محض رفاه و رضایت
و آسایش و راحت خانه ناس دعا و دعا و دعا و زبیری و ادبیس و واسطه میان خلق

دباجه

ملکت و حضرت سلطنت واجب و لازم است چندان بنان که خرقه از ذق کند قبول بخت جوانت از فلک پیر زنده پوش
خود چون خارج از میان خلق و بگذرد و لغی س ختام از خارج و داخل بگاشتن محسنات این بزرگوار بیک ذات مجید صفات
شاه علم امر و روز رضایت صغیر و کبیر سید او رحمت برنا و پیر سوید است از هر باب آری شیخ و شاب جبرافت و عدالت
شاه شاه رضایت و راحت از وزیر خیر خواه در بسند و افواه نیست پس لازمه چاکری غایبانه است که ایت و آسایش
زمانه را بکارم و بالکهای دراز بگذارم تا بسندگان بخوانند و آیدگان بدانند که بهترین عصر روزگار و بیکوترین وقت
و صبح و آرد و دردها خوش نشان و بیک سعادتان بوده و مردان این اوقات همه مسعود و محمود بوده اند
نهی سعادت انگش که از طریق صفا کندیج وی در اندیش ز صدق ثنا انصافا و زبری است مؤید باشد
پاک بزدان و بر کزیده حضرت سبحان جان نشان حضرت سلطان بشرو بزرگ بزرگان و سزگان و ذرای باستان
و نه شکذار صدیق بزرگتر شناه از سایر عصاره ابران فسد واه اصحاب علم است و قبل از باب جواد علم دلیل است بر
فطرت و ذات و علم در اوقات لازم بهر مرد علم پس نه آنکه که چنین کس خارج معارج کمال و نایب مناخ عز و جلال
و شایسته تجید و سپاس و زینده و تجید بیخاس بی از فرط بند تهنی و خوش فطرت و پاک طینتی عطا پاشی است
خطا پوش و جرم بخش نه پوش کرم جهان فرسایش کار غاشه آل برکت زریه نموده و نعم ابر آسایش بار نامه
حانم را حلی نموده سز که فخر کنند و دو مان بدین بکتا بزرگوار است که بفضل و نهر پر است و بطنون با بر است
ز چاکران صد بنان شهر با جهان محفل سپید و فضل شاب و عمر جوان بنان و بیانش محلی ترا کافی است و سن
جوانش خلق را ابدی شایه تا جهان است و شناه تو باشی سدر خلق چنین بگذران عید صفات و جامع محسنات
همیم کریم و سلیم جنیم مسکین نوازی عظیم است که بیایان در از و عهود و بزرگوار هفتش نیار و و چرخ زوارش
ذراع بی شاه هر آنکس بصدق خدمت کرد چنین ز تربیت شهر بار کرد و فرد که وجودش بایه آسایش و راست
سلیق است و عطا وجودش سبب رضایت حضرت رب العالمین سر آمد اهل کرم و نعم است و عطا بیس با نیاز
از لایه نسیم بنان غیر تجریر فتنش فاخر است و زبان غیر مقبره شناه و محمدش شاکر که هاشم محال و معدوم است
و شالش خیال موهم محفل دور پیش تقدانت و فرد تنیش پیشو ا دیده سپهر برین چون وی وزیر بنظر نابور و
و کنار دایه زمین شمش با بیری پرورده در آستان ملک پانان اعلی حضرت تو شوکت اثبات انش که بایه
دیانت است بحال رسیده که قلت اولی در چنین والا خواسته و موجود حقیقی وجودش چنین پر است فرنا باید که
ناز پشت آدم نطفه بو الوفای کرد و با اویس اندر قرن روزگار را دورا بنا باید که جولانها کنند تا درسی از
سودن و دعت و گوهری از حرقن مرتبش برورد و هر بر عده برور و نور آورد و منتها بر کرون اهل زمان و خلق جهان
کنار و سزگان لطفی است از حضرت کرد کار و تر تمی از جانب پرور کار بعباده نامس و کمال رقت نوازی شناه
کردن که باس از دست و زبان که بر آید که عده شکرش بر آید معلوم میشود بر این بندگان حضرت سبحان
و حضرت سلطان رعایت با پایان و فضل شایان است که ایشان را بدین بنده امتحان شده و چاکر تربیت یافته
سپاند که هر پاک بیاید که شود قابل فیض الحق تو کرم جن و بزرگی بسیط دل و دست که با با شل خجل پس
خوشنوی کند و عطای میکنی مفضل بهانه جوایمک یه بین حسن صفات است که باعث ذکر مجلس و ابر فرزند
باری رو سفیدم بر حضرت پاک بزدان که بود صدق بهر آنچه که نموده بیان کنند تا از عفو و انعامش
عیب بیان دارم که چشم از عیوبات و کزرتش بپوشند خداوند هم جان در سوره الم شرح فرموده است

و س ا ح ه

إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا بندگان و نیکت بنیان که خود همه محض و اغراض اند بجایش که صاحب جانانیم
تا خسران باز رو کنند ان بائیم هر دم ز قدر انقبض رسد فلق مرا نماند و وزیرانشا خوان بپشم از نگارش حال
و گذارش احوالات بپستیاری قلم مذکور دیان آثار و اطوارشان بگذرند و در وقت عبور رقم کنم از جنس بیرون
و نشا و تاریخ ولادت و سعادت خدمت و اهل صداقت این وزیر با نظیر او در ستمهای دیگر مشروح تر چون
رباض بسنوبت سابق حقایق در باصن مضامین خوشبو و رکبن آرستند و از رخسار خرق و نقصان سپید
و نهان پیراسته کنم .

از جمله یکی از نصفت و کیفیت های سپداری از چاکران حضرت سلطان ملک پسران و سرداری از سرداران
ملکت ایران بنکارم که پایه و پایه تربیت بافتگان آستان حضرت شهبازی و معنی سپیدی و سالاری را دیگران
با دیگران بسنجند و بفرستند در سنوات که مرحوم منصور سلطان مراد میرزا حاکم اسلطنه بفرمان فرستاد
خراسان و حکمران آنان نامور و مختار بود در نقاط اطراف و کفاف آنروز بوم فراول و کرده بفرز بوم داشتند
که هر وقت از دزدان ترا که شوم بجهت دزدی بسر نقطه هجوم برند زود خبر بشهر برسانند روزی فراول طرح اجبا
داد که همه شیخ کیکی از شهبان دلیرو دلیران شهباز و رشیدان نامی و سرداران سپید و کرامی متبر ترا که است باهرا
سوار جراسع و خونخوار از مر و بیرون شد دست تطاول کشوده بنای چاول نموده ناخت و ناز ساز کرده اطراف
خراسان و محل و هوش آنان و دانات و بلاد بنام راحتی با خنر و جام و صحنی آباد و تربت تمام برعت و
کربت انداخته قتل و نهب و غارت نموده خرد و بزرگ انان و ذکور صغیر و کبیر غنی و فقیر و سبک و اسیر نموده
مال و شتر و کوسفند را رفته و تمام آبادی کوفتند پیش کرده غنیمت شمرده برودند و از بابت کم کردن پد و دیگر جبات
از طرف برادر رفتند سپیدار شد بچه در نوش و تاب گرفت از سرش رحمت و خورد و خواب
رغبت ترش انجان بر فروخت که خورشید از لغت خشمش بوخت بچستی جان کرد پاد در کاب که کربت
شیر فلک باشتاب بران چنان بستی تاب و نوش که یکباره از مخرج شد عقل و هوش فو اب اشرف والا
سپیدار ایران از شیران و درندگان و در میان و جنگ آوران با نصد شمال می و نیز آرو با نصد سوار فراسا
و عراق با چند سکر کرده مشیر زن و جنگیان شیرا وزن بدون تدارک سکین و تار و تبه رکبن از شهر بیرون
آمده ترکمانان باغی و دروان طاعی را تعاقب نمودند بزم تعاقب چنان ناخنی که شیر فلک زهره تابا
نبودی تدارک بجز ترک کس در آن سرب بودی و با روط دسب ترکمانا در عبور بلوچ های اطراف
خراسان رسیده نیز سعید خانوار و لوازم بلوچ را پیش کرده کوچ دادند و از نزدیکي همراه سبزه زار با نبره
جای را نیز چاید در دو ساعت بزود و در هر پیرا اسیر نموده سرازیر شدند از کنار قلعه حفاق و حواله هرا
عبور کرده بهر خاک که رسیده از قتل و اسیر و نهب و غارت فرو گذاشت کرده آنچه داشته بودند و همه جا
شاهزاده سپید و لیران و شهبان ایران در تعاقب ترکمانان و آن نحو بریدگان قیامتند در روز از شب
و شب از روز نشناختند همه جا پد برداشته لوی است افراشته بودند نوعی غم را فرم کرده بودند که اگر
تا درون دروازه مرو باشد دروان طررد و ترکمانان خونخوار را را نکنند و سرند پس از چهار شب از روز
که هشتاد فرسخ همه جا تعاقب کردند در خاک مرو چهار ساعت از شب پای تلی بزرگ رسیدند آنجا محض تازه
موتلا اسبها نفسی قدری در رکش نمود و وقتی طفت شدند که از دو هزار نفر زاده از چهار صد نفر دیگر

دیس

بانی نماز ما بقی در سرعت ناخت خندرت جارت دیک و دور برورد و هر آنرا که توه سهرای بوده رانده است و آنرا که حالت بنای روی داده در زها نماز است بعضی از سران و برخی از سرگردان بنای جارت که نشتند که اکنون خاک مرو و مکان دشمن و کمن هر دو داهرمین است هشتاد فرسخ راه رانده تمام لشکر بر اهما مانده مانیر اسبان خسته نفعان کسندشت قلیا با جمع کیشری اگر هم دو چار کردیم چکار توان کرد و چه سودی توان برد مجبور باشیبه که از هر دو دور است مزن بر سپاه از خود بیشتر نواب اشرف و الاسر دار و لیر شیر کبر چو دیدند رنجی برد و چگونه کجی از دست بند فرمود و رفتنای شمارا سودی و بر جرح من بهبودی نیست نه جواب خداوند اله را دارم و نه روی عرض بخل آید در مقابل و مقابله لوای کران که علامت سایه سلطان است خود گرفته حلا آورم

کیش گشته بنام به که صد زنده جنگ اقل نخل از پروردگار و منتقل از حضرت شهریار باشم در این بین دو نفر از اهل بیت قدرت پیکو از صحرای حجت کرده خدمت نواب اشرف و الا عرض کردند که ترکمانان پشت همین تیر رسیده اند بای و طایفان که نزدیک مرو و خانه خودشان است چون دشمنان بعضی پیدا و برخی ناپیدا و تمام صحرا پر از اسیر بسته و مال و خشم و کوسند خسته است و در واقع دیگر آنجا آسوده و خواب آلوده گشته و خسته باطنیان خان خود بعضی با خوابیده و بعضی مشغول باسب و اسباب خود و جمعی هم مشغول تقسیم اموال و اسیر و با سنگ سنگ از نظر آنکه که چگونه صد فرسنگ بدون درنگ کسی بجای جنگ و محضیل نام و سنگ تعاقب کنند تا هر آهه سپه اند و غنم شاهسون را بسته جس فرمودند که این مشت زمین از اندشت جکیان با خبر نشوند سر کرده نای ایران در واقع حبس شهر با نازا خواسته فرمودند در میان من و محبوب حجاب است تمام کار از کار گذشته بیدار باید بود و کارزار باید نمود و ترکان و اسیر و اموال همه پشت این نپه در صحرات تا شافرا کینید اعدی از شما باقی نماز همه گرفت بستند خود را حجت و چاک نمودند جنگار سنگ بسته ترکهارا دهن کشوند و لشکهارا از فاشس زین ریوند همه چند چهار صد سوار و یک شپورچی و چند بیدقار حاضر کارزار و حمله میدان کبر و دار شدند ولی چه چهار صد سوار که هر یک توری کن صغیر رزم و کارزاری و دیرتر از هر شیر نگاری با هر شیر غریز زندگانه فرسوند و با بر تیر و بال عتاب بسم دوزند الغرض مالها که تمام غنم تازه نمود آرام آرام تا بالای تپه آمدند که فرار نشد و وقت غیش بود اینقدر درنگ کردند که شفق دیده که دوست از دشمن و سر و شس از اهرمین شناخته شود شپورچی و سپه دار همه شس و دیگر از ایشان هوش و کوش بود هکث ساعتی خواب وید هوش باش کرد و کور از دیده و کوشش باش دمی زرق نما بایرانیان که بدزندت از هم چو شیر زبان گزنا و لیران مردان بزرگ چون ترکمان بر آزند کرد کن رنگ و نیرنگ کدم بای تماشای جولان شیران نای سپه بایرانیان باش به بیچاره مردان بیدار باش ز تو که بختد ایران بیکاره بینی از ایشان زبان اگر با قوتی از خود درستی بین دان که از پای باسرفتی چو در نیمه شیر بچگی تو سر نخه خویش رنجی کنی دمی طفت هوش بیچاره دل شکر و قلب سردار را الغرض صدای شپور که بار از آن تو صورت بود و معاند از اهل کور بلند شد بگریه شیران قلاده گسیخته و طغان از کمن گریخته سر از بر شدند ترکمانان وقتی طفت شدند که زیاد از ششصد نفر دستشان بجان رسیدند هر یک به صورتی بود بر هب بستند با زین و غنم زین شش زده شیران ایران و دیران ترکمان مقابل شد در سر از بر شدن ایرانیان بادی بطرف ترکمان بر خواسته غبار شو کرد و در میدان بسرد بروی ترکمانان بر قدری هوا تیره و نار و دوسن در کارزار پیدا شد یکی آنکه دشمنان توان

دیس

بغضند که شجاعان ایران و دلیران روایان چه قدر یکی آنکه دوستان محبت سواران و زریان و کثرت
شمیر زنان ترکمان را بجهت دهر و احسن اتفاق و بسبب عدم تفاق کردیم کم کار جنگ از نزدیک
گذشته شمیر از بنام درآمد قیامت قیام نمودست و بتنا علم شد سر و گردنهای فاسد که چون کوسه
بمیدان روان بود و خونها چون جوس روان گشت بس نام آور که گشته و از گشته ناپسندیده شد به کاتب
گشت که گفتی محشر کبری و قیامت عظمی بود مردان مرد و دلیران بس در میدان بردارید شمیری زود که دیده
روز کار خیره و روی گسندد و آرتیر که دید روز دار و کیر و بردارید میدان نبرد هر غلام شه بر روی هم نبرد
رستم است بقدری پای فرزند که دست از دشمن برد کار از شمیر و شمیر و شمیر و شمیر و شمیر و شمیر و شمیر و شمیر
که کان و رو بهان مخلوط شدند دست و گریبان کردند آنوقت وقتی است که ایرانیان جان نده بینه و چرخ
ندانند و کار کیره و جنگ بالتره تمام کرد و فرزند نماند و بر کرد و تقصیرت بفرار است و روی بانجام کار که با کتب
شیخ سردار ترا که بسند شد که بشکند و نباید که از عده دیگر بر نیاید بجنی که سردار نداد و او بریت برایشان
پشت بران گرد و روی بمیدان چون که کلاه باز کرد و دانه و د سپس قد آن بزرگ پیش آهنگ بود صف
پیشین پسین شد و روی جلوعب ماند عجبها که جلوا و ند جنگ کرده خواستند فرار کنند اسرا که سگت آنها را
دیدند بنام ازیم کسبند هرده نفر پیاده سواری را چون چون نموده اسلحه اش بکشوند و سر از تنش بر بوند یا سر
جانش می هستند با از زمین بروی زمین کشیده دستش می بستند از پشت سر فایم که منظر چنین وقتی بود دوباره جان
بایه نور که رشند بدون لطمه خوردن ضربها هم نبردند در ت خوران عقب و زخم داران با عقب چون رهشان سرد
بود محض کشودن راه عبور در بدن جان خود تیغ بر یکدیگر نهادند و داد مردی و سترای نامردی هم دادند مرکب
بر کب پیور در کب و غلبه زبردت و پامیرد چنان سلب گشته میدان جنگ که جان کردی در آنجا در کت
بره شتری جنگ شتره شیر بر کاه و کوی نشسته جنگ با بری پس از چند ساعت که کار تمام و بجای بانجام رسید
نواب اشرف و الا شاهزاده سردار پیاده شده روی خاک نشسته بر طغر بر سرشان سایه افکند و باران و در چنان
در آن صحرای بر بی که کس خبر شور و شغف چیزی ندیدی چون در این چند شبانه روز جز روی آب نان جنگی بر کس
داشتند قوت لامونه نموده بودند که کالی شده بود اذن کشتن چند کوه شدند و او اند از جمله سیخ دل و کور کباب
پیش آوردند گشتند نمیدانان قدا را خودم که کوی لذت از همی بردام سبب شد نفر سیر از ترا که
داشتند چند نفری که همراه محمد شیخ فرار کردند بعضی در راه تلف شده مردند و برخی دل پرستی جانانه بردند منصف
اسرائی که ترا که در راه برده بودند خلاص شد از همه قسم و همه جا بست هزار کوه سفید همراه داشتند هزار سپاه مال
قبیل مادبان و شتر و خردک و تمام اینها صاحبان جان اسرا بود که بسرا بود همه را با آنها در کرده غری و او
با مورین بنارشان شادان و سرور فرستادند زبان که از تقریر این بلا و نمان از نخریر این شجاعها گناه
و قاصرت بر این شیر مردان هزار آفرین که هرگز چنین نیت شیر عزم کس بیکه این شیران دزده و غلغله
غره را چون مجوبان آرام و بیجان می گسینند غافلند که غلاد ایشان در جنگ شیر با بی است که آن روز ما را
کنند خدا داناست که چاکشند هر یکی بس بود از بهر جان و رواب و او این بخش بر این قوم فداوند
پیر و شیرند را کربوند از کمن بک غلاد ایشان بود اندر کف شاه آن یکی از سرداران تربیت شد
استان حضرت سلطان بود و این یکی از جمله برده های دلیران ایران ای صرخ ادب که ناصر الدین شایند

دیس چہ

پشد ار کہ ثابتہ و نقل القہند جان و دل بند تاورد و شرابان از قلب دعا کوی کہ دیگاہند .
اگر شہ از این قبیل جہالت و عظمت قدر این سلطان عظیم و شہنشاہ فاذان مندیم و حقیقت طور تہ و مرتبہ این وجود
مقدس منعم را کسی بحقیقت نوشتن نخواہد گناہا پر کرد زبان خیر کہ از تحریر کنند و زبان خیر از تقریرش کنگ بہت
در خانہ نشینہ بند مع شامہ مدشکر کہ در سایہ ظل اللہم با اینہ لفظہای این دور سپہر با مرح و ثنای شاہ خوش ہم ہم
اگر چہ من موزع خستہ معصود بعضی نکات و دقائق رموز و در واقع نمودن بعضی افتخارات صدق این مملکت و ملکیت
با کمال رحمت و نہایت بہ اسباب و عسرت استہدای عفو از متورضین از جہارت خود دارم کای طفل گنتی بہ ستاد و ستیم
تا آجوب ادبی کند خستہ از عنوبات این نوحہ و افلاطش پوشندہ کہ طہام در شکول از در پوزہ لغات متفرقہ کتب بہ حالت
دارد جز در ہم و بر ہم بودن در ویش از آن طہام خوردن مقتیدان .

ترتیب شدگان دولت ابدت را کہ عرض کردم از عامہ و رعایا عرض کنم کہ تا باد بکیر مردان سایر بلاد بسجیدہ مشہور
سرب فرانسوی دفر وار خارجہ ملکہ افغانی مبارکہ صدوقی ہمینی کہ کنون در طهران مستند کوکچک و بزرگ آورده
از فرنگستان عزیز چون کچوار وزن آن بود حمل و نقل آن از سرقد ازلی الی طهران بہ ماہ طول کشید و مکارہا عجز
از حمل و نقل آن داشتند ناچند دستہ مکاری با یکدیگر شریک شدہ مبلغ کرانی کہ الی پنجہ تومان ذکر فرمودہ بطهران آوردہ
متنازل سبکی در کاروانسرا مانده بود کسی قادر بر حرکت آن بتزل مو سیوسا رل نبود تا روزی سنگ کشان
جمعیہ بہ تومان گرفتند بواسطہ عرادیہ سنگ کشی و زحمات زیاد صدوق را از کاروانسرا بتزل آہدہ اند چون
در راہ ما بسیار صدہ مر خورہ بود محتاج بنسیر ظاہری بود مو سیوسو خواست کہ بنسیری صدوق را بقورخانہ مبارکہ دولتی
برساند تا اسنادان ماہر صنعت کران قادر آنرا از ہسم کشودہ تچرا کردہ نمیکشند و دو از وہ نفر حال خبر کردہ کہ با چوب
و طناب صدوق را حکم ببندند پانصد قدم راہ را تا بقورخانہ بروند و پنج شش حال ہمہ روز شدہ صدوق را
بقورخانہ برسانند کچوانا میت و چهار سالہ فتح اتیہ نام حال دا و طلب شد کہ خود تنہا میسر م مو سیوسا رل اول
متغیر و بعد متغیر شدہ کہ این جوان رشید بکند با بار میجواہد معطل کنند از مو سیوسا رل و از جو کتک حال ہمسرا
عاقبت مو سیوسا ترس این کہ بباد این جوان قوتہ فوق العادہ بنزد و عجبی ہسم برساند و او مورد بازخواست شود
کہ او عقیدہ خواست کاری بکند تو چرا مانع نشدی اذن میدہ و میرود قوی او طاق فتح اتیہ جوان حال طلبکار
دو صدوق کہ در قبی مسطیل است تہ روی زمین می نشیند و پیش بصدوق میدہد کیزانو و یک کف پارا بر زمین
و صدوق را بشانہ خود سوار بکند کچوکت دیگر دادہ از زمین بر بجزد بطرقہ بعضی برودہ بقورخانہ رساندہ بکشت
خلق چیزی میشوند و میخوانند و بکیر مسدانند خود و شش من آہن جوانی بکول بردار و چہ پایہ و ما بہ نخواہد و انھا
ہوش جبران و عقل سرگردانست یاری معصودی دارم انجواں ستی سایر فوالتش ہم ہمین پایہ و درجہ است و
خرداک و خواب و شوت تمام توای مضانہ و جوانی او ہمین نعمت و از این قسم جو انھا اطلاق شش کردہ در پنا
حکمت متفرق و پر کنندہ و مشغول کارہ در نشو و نما بستند و در نام صحرا و دوات و مزایع و بیابانہا رعایا و زمین
و عرنا و ضغائب در صحرا با جالیزی و بیابانہ ازین بیلہ جوان ست خود بسیر و تحمل دخترنا زمین سفید زمین
بسج لبح او ہم در کوشتہ بہ لباس و بالا پوشش افادہ باروز و صحرا را سر جالیز بہت و احدی از پدر و مادر نزدیک
او نیستند مثل آقاب میدرخشند و از این جماعت جوان مذکور کرا با خیا و بنا طرش خطور بکند کہ نگاہی تند
بر آن دختر تنہا در صحرا بنمایہ چہ جای آنکہ پندار کسی کہ اینجا نمانت بہ قسم ہو او ہوس خود بستوانم

دیبچه

بسم و نقش آتاره بر او غالب آید و سرکشی کند از بداید او اینست که از دو چیز یکی رعایت و حفظ احکام
 شریفانه و دیگری ترس و چین از سیاست ظل همه و در جامی دیگر شنید نام در هر خیابان و سبزه سبزی دیدم و
 قدم بدم کید و پسین که زنده حضور پیدا میکند و وقتها و مواسبات دارند با وجود این چه و بهنا که ساری و جاری است
 روز و شبی نیست که نشند و فساد او شور و غوغا اتفاق میفتد از جمله بقول شیخ صالح الدین که ندانم کجا بروم در کتاب
 او فانی در یکی از بلاد شخصی از فرط با ابرو او بی عفت و عصمتی بزنان و دختران مردم و انجاب و اخلاص
 پرده پوش در بد او اگر چه بمرض غیب و خطاب و سیاست و استطلاق آورده شخصی از او بی عفت تر بود گشته
 شده بود که اسامی انانث را که بر این در راه داشته اند از زنان اشرف و اعزّه و غیره جو یا شوند وقت کنند که
 پس از سیاست اینم در نهایت تمسبه و سیاست بشوند محصل که از اعلاسم و اقله شهر بود و با صبر از مرد مختصر است
 زنان صاحب مراد در ایپرسید و او کاهی بی عفت جو ایله میداد تا بعضی مارا گفت دیگر برده در می کرد و مختصر
 بسیار اصرا بر سر سینه که باز هم بگوید او زیاد انگار داشت که دیگر کسی نیست تا اصرا بر محصل از حد گذشت آنرا گفت
 پس اسم زن خود را بنویسد که از شنیدن آن حرف خم آوردست مرد اعزّه و صرفاً و این کلمات جهت پرده در می آید
 ابد او را این خاک نیست آنحق به اهل مروّت و قنوت و سخاوت و جلالت و جلالت و اکر کم وجود و صاحب
 وجود و با سفره و صاحب نیست و نام صفات سخن در خلق این بعد از اعلیٰ و اولیٰ تفاوت جمع است با انانث و در این
 هستند شاه و سلطان پرست هستند چنانچه دختر متولّد از ایشان بسیاری از پدر و مادر باور سیده باشد این مختار است
 نام این کتک و ثروت و مال و دولت را از زرد و جوهر خانه و ملک و مستقلات بفقیر و سگین دوروش بنزل کند
 و بخشد و ایثار نماید مختار و از آواست که عصمت و عفت را با مادون نیست و ظل و تقوی در آن کند چون از
 دیگری است بقاعده شرع و عرف حیانت در حق دیگری است اگر فرض شهوت و شدت غلبه نفس آتاره و هوا
 جوای او را بر نفس کند حیانت در انانث نمی گذر از اینم مثل خوراک از لوازم زندگی است و این از فرط انانث
 و شدت دیانت است اگر کاهی خلاف این بشود معاند عرف من از مردمان حلال زاده شیر نام خورده است
 پر و سنانه و پوشی سلطان پرستیان بجدت که در هر خانه جوهر نسیم آدمی سفره و خون نان حاضر
 شود متلا اندا و شروع بسم الله بگویند نام خدا بر زبان می آورند و انناد عای دوام عسر و عونت و دولت
 پادشاه فویوکت اسلام را میکنند و فاد و فرودقت و بخش را از خدا میخواهند که خداوند و شریار را هر دو
 بپرستند تفاوت بتقدیم و تاخیر نام است نام زندگی مائالی اسلام بقانون شرح فوی است و انتظامات و این
 و آسودگی و آسایشان با اجرای احکام و سیاست و دولت است که صغیر و کبیر معنی و فقیر و پیر و جوان فوی و دولت
 که چک و بزرگ خرد و سترک انانث و ذکور عارف با حکام الله و خائف از سیاست حضرت ظل الله هستند
 ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست از سفره و دست نقشان لاطحه کنند که حکم صاحب در کتاب
 تاریخ خود در باب معانی سر کرده ایلیک فیکنی را هجا نوشته باری مشنوی بقواعد من کا قد شود
 الحق آنچه درباره سعادت و نجات و نجات در دور و شهر بار و جهاد ارزنده و نجات و نجات که ان فخر سلطن ملک ایران حضرت سلطان
 بنکایم هنوز منتظر و شریارم مختصر از پس عرب الی کنون بی نخی این خوش نخی ننده پس اورکت و کاه بدین عز و جاه رسیده و آنچه
 در این عصر ملک و نگر و دست از نوجبات طوکانه و حیایات شاهان بخود دیده اند چه بل کوشان بنشیند از باغات چون
 خدر ضوان و عمارت چون حضور خیابانهای چون باغ و بسنان آینه او سیم تکواف در کل بلاد و ممالک ایران و خوار و کمان
 و کلاسکهای باطیان و ترفی لشکر و موزیکان و مذاق و چراغ کا زرد خیابانها و کارخانه جات خاصه پول و سکه جدید که لازم بنییر

این کتاب در بیان عیال است و در بیان عیال است و در بیان عیال است و در بیان عیال است و در بیان عیال است

دختیق آباد

۲۰

بسم الله الرحمن الرحيم

چون در این اوراق که کتبه دانش و دانش فرزند و دانش بر کوزه کو بسری را سراد جمع آوری پرشم لالی مقلوب را بر او
اسامی چند نفری بسم از به خاص بزرگ معروف در جزو بلاد مشهور معتبره با معانی و تحقیقات و وجه تسمیه شان و نکات آنها
که از هر یک از ایشان در سپهر زمان بروز و ظهور یافته بکاریم ابتدا در شروع باین کار بنا بر ترجیح آباد و معمور بودن
جنان بر ضد آن مناسب است که بجه آباد شروع شود .

آباد و بخته پارسیمان نخستین فرساده نژدان بود و باز ماندگان او که شراد و سر نژدان او بودند و انانیا نژدان
بطور آمدند و در سپهر دین پروانین او بودند و خانه او چون در که بود او را سه آباد گویند که پدر کلان آبادیان بود
و نیز نام که معمله است چنانکه حکیم ابو منصور علی اسدی فرموده و شراد پس کرد کار مهشت بهت سروشی بخته سرست
زیافت بچاره لعل غام در شان بدان خاک آباد نام مرا از ایسان جهان طایبی کرد پیشنگه خاطر ارای کرد
در دساتیر کتب باستان یعنی نژدان پرست و نژدان پسند بوده و آبادیان استان و سپهران آباد بوده و در
نوده که بر سه آباد صحیفه از اسمان غیر زبان خاکیان دساتیر نام آمده بود که پروان سه آباد و عمل نمودی پس
سه آباد سیزده تن بزرگان کیش آنان بدیج عالم آمدند و بر آنان نسنه نامه از آسمان آمده و آخرین آنان آبادیان
نام بوده و پس از آبادیان سه طبقه دیگر آمده اند و سلطان بوده اند پارسیمان در روزهای سال روزی را باین نام گرفته
عید و شاد بجا کنند چون عید آبریزان .

دساتیر نام کتابی است اسامی که بر سه آباد اول پسر ایشان نازل شده و بزبانی دیگر کوزه که توان فهمد و ساسان
پنجم پادسی متدیم ترجمه کرده در توحید و تجسد به حکمت و طاعت است آن چهارده صنف است که بر چهارده بزرگوار
نازل شده و از آن بعد تیسری چاپ و با کزیزی ترجمه کرده اند باین فرستادند لغاتش نیز با کتاب مهشت و این
تبریزی صاحب برگان آنرا دیده و بعضی لغاتش را ذکر کرده است که با یکت حاضر است و مطالب خردمند در آن بسیار
و نژد پارسیمان پس عزیز است و آنرا بجهت کند .

آبریزان پیش و شش در قدیم میان پارسیمان بوده چونکه در تیرماه باران بوقع می آمد عیش میکردند
و آب و کلاب بر سر روی بکد کیر میرختند در عهد سلطنت فیروز شاه قباد از شیروان داد که قطع باران شده فحلی حمت
یا خواست ناسا فیروز را بطلب باران برود خداوند ترقم و عقل منب بوده باران زیادی آمد و خلق مسرور
شدند و عید کردند بر کید کیر آب و کلاب میرختند که هنوز در حجم میان همان باقی است و در همان مکان که باران مهشت
پر مردم بارید اشکده بنام فیروز شاه دریا کردند و کام فب و ز نامیدند .

فیروز و فیروز بازاری منظر و مقصوره را گویند و نام چند نفر از پادشاهان ساسانی و نام قباد نوشیروان
بوده و فیروز نام شهری قدیم از بنای پادشاهان ساسانیان هم بوده و فیروز آباد فارس است که آن نیز از بناهای
اوست و فیروز شاه پور نام شهر آنجا بوده نزدیک منجاده از بنای شاه پور و آن گمانی شهری بود که اعراب سیر
در آن شهر جمع میکردند و فیروز کرد شهری بوده که اکنون برود و برود کونید و نیز کونید کینام فرزندین این شهر
ابین نام پرستردون فرخ شمشاه ایران بوده و غلطش چون این است بعد از آنکه خاک

در تحقیق آباد

۴ مآذ علوانی ظلم و تعدیش بر مردمان خراسان بر آیران از قدیم که شت گاده پیش افتاده بزرگان و سواران
 اهل ایران را بر او کرده سلطنت ایران برداشتن و بنشین بختی پیوند دلی پسرزاده جمشید نخواهد بود
 چرا که فاصله آثار سلطنت سخاک نمک و انجام دولت و پادشاهی جم تا انتهای پادشاهی سخاک و سخاکیان تا پیش
 از دورگت گاه ایران مجوسیش بر آوند و رسیدن فریدون فستخ تاج و تخت نیاکان و سلطنت ایران یعنی از اول تا
 ظلمای بی بیان تا آخره مال نجه و ثمره تقدی پرا دلان تقریباً سه سال فاصله بوده چگون پسرزاده یا سبزه پناه
 بود آری حمد الله مستوفی در تاریخ کزیده خود چنین نوشته که فاصله فریدون و جمشید هفت پست بوده و بنا بر رسم
 هر یک هم نام رنگ گاه ناما بده بنده بود بجان احمد برونی خوارزمی صاحب آثار الباقیه که از معارف ضلحا بود
 بر صحت قول صاحب کزیده بران مسکوبه نام دورگت آنها را هم نوشته مثل گاو زرد و گاو سبزه و گاو دیزه و سبزه
 اسامی مترب و محترم میو و بعضی از گردان و سسلوانان تاج بجان را گاو زرد نمایند بهر صورت در پارسی زنده
 شده را گویند و در فرنگت و سایر که ترجمه فرزانهان پارسی است و با سده او را از هندوستان پیشینان ترجمه
 آورده اند در او نام آبتین بر با مقدم است بر وزن کابین نام بر فریدون یعنی کامل انفس و سکو کار بر یکس بزه
 کار که ناقص به کار و آیم و گناه کار است در فرنگت جا بگیری با باء کور و تاء فو مانه د بای معروف آورد
 در سبیدی بسکون باء و کسر تاء نوشته صاحب بران بکسرالت در راجع بوزن را بعین است .

سخاک پاسبان ده اک میخته اند و عتب بوده و واسطه کسرت خذ این نام باقیه چون در عجب در او بود
 و پارسی عیب را اک گویند او را ده اک گفته چون بی خردی بدلی دروغ گوئی بد زبانی شتاب کار
 بیار خواری بیتری بیدادگری کوتاه فامتی زشت صورتی نوشته اندوی خواهرزاده جمشید و
 برادرزاده مآذ علوانی بوده و بازی قیس نام داشته و ده گیموی در از از دو شانه او او نجه بوده مآذ و کشتن
 گفته اند و بزبان عوام مانده دو هزار و هصد و پانزده سال بعد از هبوط پادشاهی باقیه و آمدن علم
 زنده ذمی حیات و نام کتاب زردشت که بزعم پاسبان از آسمان نازل شده و بمعنی بزرگ سینه آمده
 و نام پسلوانی نورانی که وزیر بهر آب بود و یک مشت رسم گفته شد و بمعنی زنده و حکیم آمدی فسر موده
 دو باز و بزنجیر کرده بند هم بسته بر بال پلان زنده نیز بمعنی بزرگ است چون زنده پیل و زنده رود و زنده
 رزم و نام طایفه از آلوار ایران که حضرت گرنجان و کیل پادشاه ایران از انظار بده بوده و بسیار و لبر و شجاع
 بوده و هستند و طایفه مان انقراض یافت که ترفیق جلالت و توصیف شجاعش را مشر و حاور کتاب سخن
 الله در خود نگاشته ام .

اسکون که نام در بای خراسان کون مانده اند صاحب جا بگیری گفته با بای کور سبزه زده و گاه
 محلی و او معروف نام جزیره است در فرسخی استر آباد که رودخانه آب کون از طرف خوارزم آمده بدرا
 خضر میر نجه نقل بوستن رود اسکون را در بای تسکون گفته اند زیرا که چون رود بد را نزدیک شد با سبستی
 و آرام و سکون نام میر سیده و بد را میر نجه و آن سبزه که آنجا واقع شده از آب سکون نام کرده اند
 صاحب بران نیز بران با او موافقت کرده و متابعت نموده و صاحب فرنگت رشیدی عهد اگر سید
 ابن عبد الغفور الحسینی المدنی که در شهرته هندوستان بوده و تومی نامیده شده فرنگی نوشته و
 اصح از آنهاست او هم پیروی آنده نموده که در یکی راه رود و چون را بد را کرده اند آب دریا را بد

در تحقیق اسگون

کرده آن خبریه و بعضی از سواحل را فرو گرفته آدم مسلح میدانند که مرتفعه و خبر آری بلند از یکی کردن و در پاسم
بجای مدوم و در آب غرق خواهد شد چگونگی از دور و زره رودی بحدری آب دریا زیادتی کند که جسته ابر و سواحل
فرو گیرد و در هیچ نقشه و جغرافیای برسی و بحسب چنین نامی و چنین مکانی از قدیم و جدید و سابق و لاحق ننموده
و ذکر نکرده و مانند بی درشتی و خیزن خان که القاب و تزلزل تمام ایران را منسوخ کرده بود و منقول بدفع سلطان محمد
خوارزمشاه و تنجیر خوارزم و خراسان او گنج خود رخت و رنج را بموار کرده بود و در و چون را از او گنج بگردانید
از بیابان بریای کبکان انداختند و در بی آبی آن شهر را ویران ساختند بعد از آن ساخته باز رود را بر اثر اول
گردانیدند و بمبازندران منقطع و بسنورد در بعضی جاها اثرش پیدا و آبی در قعر کوه الیهایشان هوید است و نام
آن بحر قدیم است شاید دریای آسمان کون بوده بر و از قلم در قلم کتاب اسگون شده باشد و اقوال
شعرا و فضلا بی مختلف و نسبت بهم مخرف است اکتفا با اشاره ایشان توان کرد من جمله حکیم رودکی معاصر نصر بن
احمد سامانی که دو بیت سصد سال بعد از هجرت زبان بشاعری گشوده در مدح منسوخ کرده و در
جمله کشتنهای بر تو ز بهر مدح خوانانت ز شروان تا آبگون حکیم فرخی سیستانی در مدح سلطان محمود غزنوی
فرموده بوداری از کنار کنگ تا دریای اسگون گویند سلطان محمد خوارزمشاه بعد از تقسیم و رکنند
کردن چهار صد سوار نفر لشکر بر لشکر شکارچی رکاب را خود فرار از لشکر تا مار کرده بجزیره قریب
دریای خزر رفت و شهر باری همان قطعه اکتفا کرده در آنجا احتفا جسته هم در آنجا روزگار و سلطنت نماید و ارش
ببر آمد که با همین میان کمال باشد شرح حال سلطان جلال الدین پیرش را نیز در این کتبه و کتاب ریاض السیاحین
خود نگاشته ام و نیز فیضی از لشکر رستم فرخزاد که بخون بدر بجزب آذر میخت آمد از حواله اسگون بدان آمد
کنگ بیخ اول نام تجانه همین است چنانکه حکیم آرزوی منسوخ شده زمین زیاد و صبا باشد کنار فانی همین فضا
باشد بهار خانه کنگ حکیم فرخی منسوخ شده زکوه کبکان او را است تا بدانوی بر زاب خوارزم او را است
تا بدانوی کنگ و نام رودخانه است بزرگ در هند که فیش از کوههای سواکن است و از بکال گذشته
پنهان پس بزرگ در زنده و ان بسیار محترم است و این را شریف دارند و خاکسپردگان را در آن رود ریزند
و کنگ در بیت المقدس را گویند که بانی آن صحاک بوده حکیم رودکی منسوخ شده بجای رسیده سر جنگوی
بیت المقدس نهادند روی بازی زبان خانه پاکدان بر آورده ابوان صحاک دان چو بر پهلوای زبان اند
هی کنگ در نامش بر خوانند

تازه و تازه از بلاد هند است و از جمله شهرهای کجی دیوکل است که حکیم دیوکل شاعر از آنجا بوده و ضو آنجا را
نوی گویند و شبید الدین صاحب کتاب اللغه و فرهنگ رشیدی از آنجا است که امیر خسرو دیوکی فرموده اند
سروی چو دشت در همین نشانی باشد کل سپهر خ خوب نوانی باشد
آذر میخت نام دختر پریز بود که چهار ماه سلطنت کرده معنی زگیسی آن نام یعنی دختر باشم و جواد
اصل آذر میخت بوده از خطای توان و جمیل آبی همان بوده و بسیار مستبد برای زمین و مستبد بعل و زهر
دورین خود بوده در زمان خود وزارت و صدارت و کالت و دعالت در کار مملکت و سلطنت خود قبول نمود
با وجود نهایت حسن جمال کمال غیرت و جلال یاد داشته است چنانکه فرخزاد حکمران فراسان که از عهد خسرو
پریز در خسرو اسان استقلال کمال داشته پس خود را مستم نام میباید و در کده داشته در کاه آمد رجه کنگ شسته

در تحقیق اهل

و عاشق گردید جو هط محرمی هستند مای بذل و هسانی نمود و باب عشق بازی بجمال او کشود و بر تمامی سال غیبند و
مگر جواب داد پادشاهان را شوخی و دشمنی نیک است و اگر سپید صادق در دوستی چون محبوب شوخ و شنگ است
باید قیاسی در فلان وقت در حضر بسر وقت ما در این نا کام دل حاصل نماید سپید ار امیدوار گردیده بگرمایه فرشته
و تن و بره بدن را بجمال وصال شستند و او را با ساسی لولکان در پوشیده و متداری مفرح با قوسه نهفته تقویت نمود
وقت بود و بصر که اذن باقیه جلوس نمود با مر محبوبه معنوی خود بخوار و مقدر کسر از تن عاشق چاره عام طمع بد کرد
کوی قدم اطفال کوی و کوی انداختند علی تصباح خلق توییده و باز در بافتند چون این خبر برستم فرخ زاد رسید
فراسان را بعد این کشید و بر از زنی و خنت دست باقیه و بر اهلان ساخت بقبری حکیم ابوالقاسم طوسی بنام در
میفراید که از مدیخت همی بود و بخت بر چاره به نیم گشت اندر آمد بجایه شد و نیزه آن بخت بی شاه ماند
بحکم دل مرد به خواه ماند

اهل بصر ثالث و سکون لام در فرنگت اینچنین مرقوم است که شریعت از ائمه را در آن هم ذکر کرده که
اهل شریعت قدیم از ولایات بزرگستان لی در شرفش ساکن کرده بلی اهل از بلاد قدیمه از آنرا است و تحقیق این است
که مردی از دیلمان است و نام پیر از خود پیر داد بچوالی اهل آمد که بسنور بنیاد بنا کرده بود و استعداد و قابلیت
آبادی را خوب داشته سکنی کردند و کم کم برای خود خانه ساخته و بنا کردند و رفتند و رفتند و در آنجا صلواتی آید
و هر یک اسامی خود بنامند در مشرب است و استفاق دخترها منظر پری پیکری زیاد در کمال جمال که از شهر و پیش
و چهره و شویش کل را حسرتی در باغ و لاله را بل داغ بود در مشرب و زمان از چاکران پادشاه عهد هنگام سیر عازم گشتند
رسید که با قن کنان مشول بود مات و حیران جمال اندر ختر گردیده صفت حسن جمال و وصف حال و احوال
معال او را پادشاه عرض داشت پادشاه بیانه پدر و برادر و مادر او را با هم احضار فرمود و بنکاهی او را پیش
بنگاشش آورد چون نامش آید بود قصر و باغی آنجا بر پا کرده با هم وی اهل نایند بعد از چندی شری آباد
گردید که بسنور بنیاد است و از آنجا عراف و فضلا برخواستند و تفریح و سیر گاه سلاطین ایران بوده و سکا
بسیار با صفاست و نیز در محرم القیدان در آمد مشرب با این مختصر شری است که در باب بنای اهل دربار
بزرگستان از مولفات ظهیر و خلاصه از کتاب اولیاء القیدی و علی ابن جمال الدین علی بن محسن روایتی است
که از دیلمان دو برادر است و بنام پیر بزرگستان آمدند و عمارت نمودند و بی که بنزد او آبادان نمود و کویان بنیاد
جزاناره عبرتی است مانده و دوی دیگر که است و بنیاد کرده است و در ساق مشهور شده و قهری داشت با جمال
و صاحب جمال بی بیک پیکر و ماه منظر پادشاه و اوصاف او را شنید و بزرگانان آن سرزمین روئند در طول
کشید و خبری رسید با اینکه بر فرزندی از دستهای خود را اندوار است با حکام این خدمت رسانده و دوی سینه تمام
این خدمت کرده و پیر بزرگستان آمد و از آنجا بدگشته از گزیده در با میراند و راهها بسیار کل و به بعضی از
او جایش نیز بکل فرود شد و مال و اسباب و تزیینات گرفت کرد تا با بنیاد رسید دختر را دید رئیس گمان
میوید بسیار ای دختر بنیاد آمد و پدر و برادر و کاشش را و چون آثار بزرگی از سیامی او مشاهده شد
کمال خدمت و عزت بجای آوردند پس نزدی جای شدند که مطلب و مقصود صحبت بعد از اظهار و س
بعد از ختر کتق با کمال محبت و افتخار از این امر قبول کردند و مدارک شایانی دیده باخت و محل اول
روند خدمت در محرم سلطان که در محرم سیامی که در آمد سلطان از وی سوالی نموده و داده است

در تحقیق اهل

تبرستانه جوانی طبع داده شاهرا خوش آمد میج کرده بکسب بود بخواجه آنچه بخواسته و خضر عرض کرد تا آنکه
 شهری حواله وطن من احوال شود شاه امر فرمود در حوالی رود هر فریبانی گردند بعد معلوم شد که آب هر فریبانی
 نمی کشیدند و حرکت محل را تغییر دهند بعد در محلی که آبستانه مشهور است بنیاد حصار شهر آل گناده خندق و باره
 کشیدند و چون خرابه نام داشت نام شهر آل گناده در زمان نسوی کو با امانه اهل و نواحی مرکب از
 سلطان بود و عیسوی و کسب بود و پادشاه در حال دولت و خواص بودی بودند و مذاهب بود در مملکت
 فرزند اول بوده و از امانه مدتی هم در اهل مکن دارند و در یکی از مملکت خارج شهر با تهاجا داده شده و
 رستگان بوده که امواتشان را ایک نمود بطول و زن با مرد آب سواری و آلات زین با او میوز اینند
 حتی ایگو اگر آمد میت زن نمیداشته جار میزدند که کدام زنست که میل رفتن میت را داشته باشد و این مرد
 شوهر کند و بسوزد پس هر که بایل فید با آمد میوز اینند الفضا اهل دست غربی رود خانه هزار ساخته شده و
 معدن آهن بسیار خوب دارد که سابق بر این هم زیاد کار کرده اند و قبل بسیار خوبی از آبرو کج و سنگ
 خیلی محکم بر روی آن رود کشیده اند میگویند اعراب ساخته اند و ده طاق دارد ولی از ظاهر وضع چنان نماید
 که قدیم تر از فتح سلامت این مملکت نباشد باشد و در انتهای یک سمت غربی رود خانه فرب سه هزار ذرع گستر
 رود خانه را با سنگ و آجر بسته اند که پنجم غنیان آب با نهر خرابی وارد نیاید و نزدیک بی رود خانه اما
 قلعه قدیمی است که احوال کار و انرا شده و خرابه های بسیار که خودشان آثار کبری بنامند در حوالی شهر بسیار
 کو با سینه کایک لشکر منوال سلطان محمد خوار شاه را غائب کرده بودند این شهر را قتل عام و خراب و در آن
 کردند اکنون کسی بخواد عمارتی بنا کند ریشی را گرفته از جای حال بای پی که بود عرض بقدری آسودگت هر دن
 می آید که زیادی شود و همه نود خوب مانند است و محل انداختن تیرا ریش در صفا که افراسیاب انداخته بود
 استناد نام جان مردی بوده که در حوالی مازندران آباد کرده بنام خود استناد در ساق نامید و خوشتر از
 پادشاه عصر گرفته اهل را بنام انداخته بنا کردند و بر اداری هم نیز او نام داشته نیز در پی بنام خود آباد کرده خوب
 بد بخارا نیز ادای گویند ابو الحسن محمد نیز ادای حکیم فاضل از آنجا بوده .

هند هندی و هند از ممالک هندوستان میباشد هر جا پیش نام مخصوص اردبی اطلاعات کل را هندو
 هندوستان و هندی بنامند هند چهار قسم بوده قسمت اول که هند نامش بوده پشت صوبه بوده (۱)
 (۲) اگره (۳) اجمیر یا اتر پتر (۴) نالوه (۵) خانه (۶) لکنوه (۷) پراگ که بهاری شهر آن بود
 (۸) پنجاب که دار الملکش لاهور بوده و تیردو پیش دکن با دکن که انهم پیش صوبه بوده (۹) احمد آباد
 (۱۰) برار (۱۱) اورنگ آباد (۱۲) دولت آباد (۱۳) جدر آباد (۱۴) احمد نکر و نیز قسمت سیم
 کشوریک که صوبه بوده (۱) بجال که دار الملکش مکت بوده (۲) بهار عظیم آباد (۳) رویشو
 مکت و قضا و صوبه های هند جز اینها نام دارند .

افراسیاب زرگ سلطان مکرستان و شاه ممالک توران و قی با لشکری بکیران و سپاهی چون
 رکت بیابان با حقوق و لوازمی منابان از انوی آب بجالی و برانی ایران بجز آسان حوالی طهران آمد لاجه
 شوهر پشته ممالک بجم صاحب اورنگ و کاه جم تاب و توان متا بلا و خاربه و مجاوه و منطقه اورانده
 در سلسله سوز از نواحی فور و کوه و مضافات شهر و بان پناه برده محصور شد و در پنهان کرده او بسیار

در تحقیق ایران

مخت محاصره و در بند اشش نمود تا بعد از قرار و مدار انجام کار را بمبار که و مصاحبه گذاشتند که بنحیثه و عجم آرشش
گناذار شاهزاده و سرور ایران بیک خوب نیز بطرف ترکستان اندازد و فقط وصول میرقد سرمد باشد از رویان
اهل نیری ترکستان انداخته بفظه جو و چون فسرده داد هر قدر متعزز شده در عصر میرزا ابوالقاسم قدر یکی آذر
کیوان حکیم فاضل و انانی کامل از اهل پارسیمان با از کرده پارسیمان آذر بهوشیمان که از اشترابان بود
آمد و بود و تحصیل علوم کرده باز بند و سنان رفت و جمعی پروان داشت جام کعبه و را که کتابی است در نظم و نثر
و سلوک خود را بیان داشته که بجز و نام سپر خود نگاشته در آنجا ذکر کرده بود که بعد از محسوری منوچهر در رویان و سر
یعنی سرمد توران ایران بیک تبر بر تاب آرش حکمای فرس مجلس کرده جمع شدند و تیری بقیه کردند که در وقت
طلوع آفتاب از سر کوه مرتفعی از اهل مازندران را مانوده بعد از چند وقت خبر گبران مشهر ایشان با هم هر دو
سلطان در مرد ترکستان با فقه سرمد قرار دادند .

اب مقصود در و در چون تاسب خان کاور و در جهان شعر خود بر شعر شرای ما و را آه لهنس و ترکستان و با سواد شرای
که بود بر آب گذر کند فخر رسیدی و صابر و عمق یعنی اگر نوشته شمرن از فرآسای بد آنوی چون گذرد
پسید می سرمدی و ادیب صابر زردی و عمق بخاری فکر کنند که چون می در رسد شعر اید آمده .

ارشش شاهزاده پهلوان تیر انداز سرمد در سرمد از سپاه تیر اندازان بوده و قی افرا سیاب منوچهر از اد
فقد مورد از مصافات شهر رویان که دره لایت کور بوده محاصره کرد بعد از قرار صلح بیک تبر بر تاب که آرش
از رویان بر و افکند گذشت ممکن است که بقوت اندیشه لشکر بان تیر انداز سرداری آرشش لکتر بگردد
داده از سرمد در و در چون گذرانده باشند و قرار صلح بر همین همان مدود شده باشد و الله اعلم .

رویان نام شهری بوده در قدیم با ازندان بجانب نوز و کور از بناهای فسرده بدون فرخ و منوچهر که مصاحبه
با افرا سیاب خواست کند از آنجا باشد آرشش گناذار تیری بخراسان چند بنشین سرمد بنیازد .
کجور ولایتی از ترکستان که شهر رویان قدیم و فخر مورد در آن بوده و اکنون تکابن در آنجا است و بانو
که رستم دار باشد نزدیک است .

ایران بوزن شیران نام پوششک این با بگت سپر کجور در زکرت شاه بوده ولایت قتل با و در انجام
ایران خواندند و بعد از او چون هکت پسرش پارس رسید ابر از پارس خواندند و زبان پاری جنوب بدو
و ایران در او ایل مکنی بسیار وسیع و هرمانی دیگر نام داشته که تغییر یافته اکنون باین همای مختلفه معروف
اگر چه بدترین است بوجستان کج کران کران غور با بیان تسبتان زابستان
خراسان رگت اصفهان استرآباد مازندران خوارزم کرکلین فارس فارس لارستان
زابل خورستان پنجاب افغانستان موصل کردستان شیروان بابل کابل
دیار بکر اکنون بعضی از این بلاد بدست دیگران است و کل بلاد ایران را ابرانشهر خابند شاهزاده
بیراسنی چگونه شاد خواهد بود توراسنی پس از چندین بلا کاد زایرانشهر بر توران ابورحمان خوارزمی
ابرانشهر جارت از بلاد عراق و فارس شهرهای جبال و خراسان .

عجم گویند ایران اسم ارفندان تمام این لوح است و شهر هم یعنی بلد است خابراین ابرانشهر شهر و بلد
ارفندان است و نیز بر این معتقدند که همورث که یکی از سلاطین بزرگ و بنیاد آدم بوده است هر قطعه از زمین را

در تحقیق ایران

یکی از رجال و کابر خود داده از جمله آن اکابرده نواز اولاد ایران بن اسود بن سیم بن فوج بودند که اسامی از ایشان
خراسان کرمان کرمان اصفهان کیلان سیدان کرکان آذربایجان آرمیان سجستان
بریکت از ایشان که یکی از این اکابر داد بسم آنها مشهور گردید و این جمله را از شهر کونید و بعضی نیز گویند
که زمین را فریدون میان راسپه خود تقسیم کرد چنانکه طرف مغرب را بکلم داد که سلاطین روم از اولاد او
میباشند و بقیه و جبال و عراق و خراسان و فارس باشد بایرج داد و ایران نام یافت که و بر اینتر
ایرانش نامیدند که پادشاهان مجسم از نسل او میباشند و طرف مشرق را بتور داد که توران نام شد
و سلاطین چین و ترکستان از نسل اویند

سلم بر بزرگ فریدون بود که با تور برادرش از یکت مادر بوده موافقت و ایرج را که برادر کبیر نزد فریدون
غزیز بود کشتند بالاخر بدست منوچهر بخون ایرج کشته شدند چنانچه در تواریخ مسطور است و غیره در شهر
ساری مازندران موسوم به کتبدان معلوم است و سلاطین روم از نسل اویند و شرح توران و توران باید
ایرج که ایرانش باشد پسر فریدون فرخ است بمعنی نفس فلک آفتاب است ایرج را بمناسبت خورشید
و خوش بگیری این نام بر او نهادند هر کس دیدی مهر او را بر دل گردیدی چنانکه سابق عرض شد که بعد از اینکه
علی از ظلم و تجاوز و غارتگریان بزداب آمد پی جوگر کسی از اولاد او میباید بودند تا فریدون ابدست آوردند
از خروج از مازندران و غیره بختاکیان استقلال کاملی حاصل کرده پادشاهی مشهور و عادل و سلطانی معروف
و فاضل و حکیمی عالم و کامل شده که اهل مغرب او را با قول خوانند و اسکندرا که در اینج روش حکمت و حکمت
بر روی هوشنگ شاه راجی نموده قهر خنده و شکرگاه و شهره بخا پاداری رحمت و سپاهش بمایه و ماه رسیده
و آفتاب را مرتی میدانستند این فلک بلند از همه و سایر کواکب فروغند را بنجد و تقسیم نموده و حکمت
و تحقیق کتابی نگاشته و عام کتی نام نام گذاشته و عقاید خود را بطرز ارجمند و فرزندان خوب و مرغوب
در آن نامه درج داشته و گرزگاد سرد و فرس کاویان پرور کارا و معروف و نامدار و نازمان عرب با پدا
و یاد کار بوده و گاو که از گوان دبیر و سرداری به نظیر بوده بروم فرستاده که آزمان نور نطسه و
اکون قطنیه نامند سخن کرده بعد از مدتی بازگشته حکمرانی عراق و اصفهان فقه و نیز جهان پهلوان کرشاسب
بر کستان توران مالک چین و خطا فرستاده سخن نموده که قومانش را تمام حکم آمدی طوسی منطوم کرد
بکرشاسب نامه موسوم است الفقه بعد از تقسیم مالک بفرزندان برادران بر ایرج خد بردند و چنانکه در
تواریخ است بدست برادران کشته شد و سر از پیش رانند و پر فرستادند جناب حکیم ابوالفاسم
فردوسی فرموده بایرج نظر کرد کبیر سپاه که او بدست او سخت و گلاوه به آرمشان شدل از
بل هرودیده پراز سپاه و رفتش فرموده برشتند باز آمد و بدو شوم یکی سوی چین یکی گوا
و عاقبت بدست منوچهر پیش کفر با فقه هر دو خوشان رنجی بقصاص بدر رشتند عمرشان کسخت باز پس از آن
افراسیاب نامی از پادشاهان ترکستان بنام خون آمد و شوم سلم و تور با پادشاهان که معاشران
بودند چون کعباد و کیکاووس و کجیر و مازعه و مجار و دشت و غالب و مغلوب شدند تا آخر بدست کجیر
دخترزاده خود و پسر سیاوش کشته شد و فرزند ایران توران خراب و ویران و لیکه کوب سم ستوران بود
و این واقعه در سنه ۳۳۰۰ بعد از ظهور آدم بود که بنود قی پهلوان کشتاب محل دنا و از اردو و دشت

در تحقیق ایران

دانش کاویان شهر است خود کاوه دلیری بوده کاورد و پرفت و شهر سپاهان که سرسپاه ایران در شهر
باد مقام داشتند و هند و جنگ و آلات حرب در آنجا ساخته و پرداخته شد و در دست او بود و آنوقت که قیام
ناری برادرزاده شد اعدای عمیری بکرم خود بر همیشه و ایران غلبه کرد و ظلم و بیاد او از حد گذشت و بفرزندان مردم
در آه بخت مردم سپاهان داوری بجای آوردند و سوز و گریه کردند و پوست پاره با چرمی خودش برده علم کرده چنانکه
بوده جامع ابوه بر کردش جمع آمدند و تابع رای وی شدند و سخاک که بجم مرد آهش میخوانند در حد و کابل بر
میرده وی نیز بر اهنانی ایرانیان فسیرون را که با فرامک مادرش در پیشه لاریجان پنهان بودند با دشتاهی
بر داشته و لبخاک بردند و او را از میان برداشتند و در قلعه دادند حبسش کردند تا ببرد و آن در قش را
بغال هایون گرفتند و جواهرات بسیار بر سلطانی بر او نصب کرده بودند و میفرزادش میداشتند و در قش کاویان
از شاه دستنی است تا بدست اعراب افتاده بجای بر آنرا قسم نمودند .

آوازه قلعه بود که خاقان پسر ماوه شاه ترکستانی چینی که چون بهرام چوسینه با بر سلطان ایران چنانکه
در تواریخ است در حوالی شهر هری پراور اکت و او کجها و خزان موروثی آبا و اجداد خود را برای محفوظ ماندن
در کشید و خود بر زم آمده پس از نکت یافتن و بهریت رفتن در آن در آوازه محصور و مصون مانده چنانکه حکم
فردوسی طوسی شرح نموده دزدی داشت پر موده آوازه نام کران دزدی امین شاد کام جوگین
بردش ناز شد از آنجا بکوه سوی آوازه شد بهرام مانع از ایران آمدش بود که با طبع کینه و دشمنی
بوده تا خود بخیه عریضه بستان سلطان عرض کرده تنای شرفایه و آستان بوسی کرده بود و در قش کاویان
البرز در فرزند رسیدی آمده که البرز کوی است از اغلب بلاد ایران گذشته بجواز نازده ران
نواحی طالعان کرده رستم با در از آنجا بر اورنگ آورده این که معروف ایران توران است و جانی کوه
قصاره آفری داع گویند این کوه را در هر باقی بنامی خوانند در ترکستان بنام قارن ملک ایچال کوه قارن
خوانند و حکم نوچهره مانع فرموده در آمد زاع رنگ و ماغ پیکر یکی مع از سبغ کوه قارن
در حد و دری کوه آسبزر داند و در شام لکام خوانند و کوه قاف و جبل عام همین کوه است ابتدا پیش از
جبل قارن که در ملک سار از بلاد سودان زنجبار در او خط استوائ و مع رود نیل از آنجا است
و دو شاخ میگردد یکی بطرف شمال منته شده و بهر و از قسطنطنیه دوم دسوم و وسط استلیم چهارم بجانب
منرب کشیده و محیطی پیوندد و دیگر بجانب مشرق و شمال رفته بقران اناطولی آمده از وسط استلیم
بلاد ترکستان آذربایجان و شیردان کیلان گذشته از شمالی طهران جنوب ترکستان خراسان
زابل و کابل و بدخشان و کشمیر و بت و خطا و چین از آنجا که مرور کرده محیط سندی شود طوکش را هزار و
فرسخ نوشته اند و آوازه هزار شهر و ولایت و قصبه در و سناد در جوانان آباد و سبده طایفه
بذات مقله در اطرافش کنی دارند .

بختش و بدخشان لعلش مشهور است و مردش بخت مثل اند چنانکه گفته اند اگر کوه بدخشان لعل کرد
بیدار بدخشان نیزد گویند نام مردی بوده که بانی آنجا شده جنوب بدخشان را بدخشی گویند و بدخشی نام
ساعری بوده گفته است ز بر وزیر اگر شود عالم ای بدخشی چه غم که در گذر است کین جهان بچو عبدا
ساعتی زید و ساعتی زبر است .

در تحقیق البرز

زابل مملکتی است عرض محدوده است از طرف شرق بولایت کابلستان از غرب بسپهان از جنوب دریای سند و از شمال بحال هزاره و چند آسان طریقت فرخ و شمس بازده میباشند ختیر از کوهستان مثل برجهای خوشن و مراغ و حنیب مکن آقخان هزاره و قبیلے ترک و تاجیک و از بلاد زابلستان قندار و کت و عربین و زمین داور و سیمند و سبیرگان و غیره و زکوه و فراه از شهرهای آنجا است و در زمان کیانیان آنولایت با سپهان و سند و زربج حکم کرناست و زاکل و رستم بوده بدین سبب رستم را زابل گویند .

سلطان اردشیر بابکان باین فتح بای نانی قبادوری اردشیر بابکان است و بمنی شیر خشاکی ختم الوعد از طرف بلاد و عنایت اردشیر کتد بابک در اندک زمانی داشته و شهر بابک از بناهای اوست و هنوز در حوالی کرمان معمور است و در فارس پرورنده و پدر بابک گویند و در زمان خلفای بنی عباس نیز مردی از عجم خسر و ج کرده بابک نامش بود و او را بابک فرم دین میگفتند و از جانب جلایقین نامی از عجم که یکی از سرداران بزرگ بود بگریه او را مورنده او را مغلوب کرده مکتوبش ساخت و عاقبت هم خود افسین در خدمت معصم غلبه متم بطینان شده که کشت قطران گفته بچی چون معصم دایم در افشانت در مجلس بجی دایم بیدان در سرافشانت چون نشین باری تمام این مطلب از قول حکم صاحب مورخ تاریخ ایران در ذیل بعد از تحقیق ابر عرض شده است .

آبر شهری مشهور میانه قزوین و زنجان و بدان هم از او است گویند در سال ست و چهارم هجری زمان خلف عثمان بن عفان در وقتیکه مغیره بن شعبه والی کوفه و جریز بن عبدالمطلبی حاکم همدان و البراء بن عازب حاکم ری بودند جریز و البراء با اتفاق این شهر را فتح کردند ابتدا اهل شهر نیاید و مقاتله برخاستند لکن اسلام که آبر را محاصره نمود لکن امان خواستند از امان دادند و از آنجا قزوین آمدند البراء قزوین را بغیر و غلبه نمود کرد باری در بر حال آبر قتل بسیار مکی دارد گویند تا پور ذوالکف بنا کرده در دوازده فرسخ قزوین بازده فرسخی زنجان است و بعضی دیگر نیز آبر را از بناهای کتسروین میاوش دانند و گویند قتل از آبر بنا کرده و خراب شده اسکندر دو باره روی همان خراب را قلعه بنا کرد مردان فاضل کامل از آبر برخاستند از تقویم البلدان گویند دو آبر است یکی همین دیگری قصبه در نواحی اصفهان نزیه الطوب گویند قلعه ارکل و خاک دارد و در آبر این دارامی کیانی ابتدا و بقیه اش را اسکندر تمام کرد و بر آن قلعه قلعه دیگر بهاء الدین جدر از نسل بابک نوشتن نیز گریه بگوئی ساخت و جدر به موسوم کرد ایند دور باری آن با بانه قدم چهارم و پانصد قدم است هو این شهر دو آبر از ده خانه آبر که بدانش خوبست و از ده و سلطان بر میخیزد و بطرف قزوین میرود قلعه و دیوار بسیار دارد و خوبست و نانش را چندان خسر یعنی نیت پیه در آنجا کتسروین می آید نوعی از کلابی و الویو کلبا شش متاز و مردمش میخیزد و ناسخی و تقریباً شش فرسخی شهر سلطانی بوده و در دو سه هزار ذریع شهر قلعه خرابه موسوم به آرا گویند و آرای مغلوب اسکندر ساخته و در بعضی تواریخ نوشته خانه نامی آبر از غلبه خانه خوب بسیاری شهر با بهتر ساخته شده بوده باغات باصفا بسیار دارد آبر رود از وسط شهر عبور میکند از آنجا قدیم هم در آنجا مسجدی بانی است که عرض شمالی آن سی و شش درجه و بیست دقیقه و طول شرقی آن چهل و پنج درجه و چهل دقیقه است در یکی از کتب جغرافیای فرانسه نوشته بود آبر خانه نامی عالی که از هزار هزاره و صد در تواریخ ایران از تاریخ غلبه اسکندر بر ایران و ایرانیان بعد از اسکندر مدت عهد سلطنت ملوک الطوائف و اشکانیان چیزی در دست درست نداریم و فریب پانصد سال از میان تواریخ بجلی افتاد و از میان رفته است

در تعیین ایام

از جمله بعد از اینکه اسکندر در مسافرت مغرب زمین که در فقه ددیم بیابان آری ۳۲۳ قبل از میلاد پس از فتح ایران بر گنستان و
 قصبه از هندوستان بود و آنوقت چون این شهر در گنجا ملک واقع شده بود و نجواست آنجا را دارالملک کند اقامتی نمود و شبی سر راه
 با فراد خورد و بر چون لجه می همین کرده بود میان سردارانش نزاع و قتال سخت و از شدت جنگ هم افتاده خور زیجا سخت نمود و غلظت
 بقیه اینها نده بود آنجا کشته شدند پس از زنده در ۲۱۰ قبل از میلاد با مصاحبه را که استند فرارند که گمانند را بلوغ سپرا کند که
 پس از فوئش نولد شد نیابت سلطنت کند و آگاهانه مترجم انبیا شد و در سیاه لیزی اخص و مصر باطلی و کسب شد و بسیاری صبر
 بر آبی گوش قرار گرفت و مالک باستان ایران بر زلوی کوس متر شد و نباشد که پیمان از تحت سلطنت آگاه و نبه آزاد باشد باز برای
 اکتفا و آرامی نیافتند دست اندازی هم بگردند زلوی کوس ایای صبر را نیز گرفت و بر مالک خود افزود و در حقیقت (۱۰۰) سال
 زیاده ایران در تصرف آنها بود که در ۲۵۶ قبل از میلاد در سلطنت اولاد زلوی کوس پسرش بس سلطانی با اقتدار و کم نای بود و
 مالکش متوشش به نظم شده بود انگ نامی در ۲۵۶ قبل از میلاد از بزرگان قبیله از آن گنستان بخر آسان که پارتیانیانند
 آمد با امانی فرمان مهدست شده آغاز سرکشی نهادند و بلا فراه حکام زلوی کوسیان از آنجا دور بیرون کرده لشکرانشان قتل
 آورده انگ بر آسان فرما زنده و صاحب امر و منی گردید و کم که ایرانیان از خواب بیدار شدند که جوانان از اطاعت
 نیز دست بردستی از خود نمود و با ششیمان با در قهر و در مملکت را دست داده تمام قطعات این در بای مازندران رودند
 متصرف شدند و از طرف پشت بندی جهت یرون کردن را بجای از مملکت منبر اجم آورده و سخت کشور و لشکر دادند و
 رزمی سخت با پسر زاده زلوی کوس کرده و بجای متاعش کرده لشکرش منترم و خود مشرک میگردد و پس از (۱۰۰) سال در محبس بود
 و انگ اقتدار یافت و بطعام را که حکاموم پیس نیامدند با کرد و پای تحت نمود و در سلطنت بریدات انگ ششم و انت آشکارا
 فوت دوستی پیدا کرد و با ۱۸۵ و ۱۸۶ قبل از میلاد مملکت از بجا جان که دریا بکشد و با بستان تجا را در جوانم را بضرر بشیر و جلاد
 لشکران لیر متوجه ساخت و بر اعتبار و اقتدار ایران ایرانیان پیسنند و در وقت چشمش زیاده گردید و پادشاه شاکت که بجهت ضعیف نمود
 دفع دفع وی تدارک دیده بنای عرب نهاد و بر پشت داده لشکرانش را متصرف قتل و اسیر ساخت و قواعد و اقیه خوب در
 مملکتش مجری گردید و از اولادش اردوان انگ هشتم در شورش کرد و در مملکت کرده بودند در ۱۳۷ قبل از میلاد اردوان
 بجایش باورنگ برآمد و خون اردوان از ترکان نجواست و اینرا کوشماله داده و بجا خود نشاند و پس از آن اردوان سیم پسر بر سرگشت
 و در ۱۳۷ در این باورنگ برآمد و آنجا اورنگ گاه و کین شاه نمود و بواسطه نزدیکی با مردم نزاع در گرفت و بر سر آستان جنگ و خونریزی
 تا در ۱۳۳ که با سنجوس قهر و دم ابرد و در کنار رود فرات اجلاس نموده مصاحبه کردند و از گنستان بایران اخلی گرفت با این تواریخ
 کتابخانه با بجای از دست رفت حتی اقتدار می نسوا بعد اجم در تواریخ نداریم که از جمله پندار شاه پسر شاکت که بر دم و اقبال رفت حتی پسر
 پای تحت را بر سر کرد و پونا گرفت کار و قومات و بر این خبری نداریم در تواریخ یونان هم چیزی از این فوجات و استلای سلاطین نمی گمانند
 که چون بزرگان این پادشاه برنگ را که دیگر سخن دیدند حتی دستش بست بنده میخ زده اند و بطور غیر روشنند که همه بار با سکر و لشکر
 با بیطرف حرکت نمود و در دره شکسته پانصد نفر از سحان یونان بهمان سکر را گرفته آنچه از این لشکر دهل نگردد از بالاسک غنایان از
 جویشیر و نیز از حق تمام اینها را بقتل آورد و پسیر جدا کرد و مگر قتل که جانی بدر برنده هزار و سیصد کسی را با از چون مملکت
 سپاهش یونان بود و بقیه به چهار آمارا با طاعت آورده بودند سبب شد که تمام کشته شده را بویان آتش زده و حق حد و طاعت
 سلی که خبر بر این گشته بودند چه جهت غفلت کرده مستحق گشته بودند یونان کینه پاره و خراب کردند و در این وقت
 ستم لشکران که بعد از آن جبر آمده بود فایده که قمار و شکر می پیسنند و با افتاده تمام نابود شد از وضع این سخن خود پندار که در میان
 آمد و پندار که از آنکه در لشکر کسی در آن مکان بود و پانصد نفر بودند بر نیامد و بقیه مملکت چنان خبر کار از سکر و لشکر ضعیف ماند که از

در تحقیق اوجان و آذربایجان

از آنکه زمان سلطنت خود سلطان اردشیر با پند سال میبود و نام این زمان طویل را چون رجوع تواریخ رو میان کنیم
می پسیم زمان مزبور پراست از وقایع و اخبار یک معاصرتهای حسب تبار ایرانیان دارد و آنوقت سلاطینی بوده اند که
شمیر و میان در وقتیکه خورشید آسار نصف النهار افتد از میدان پرچم سنجان باوج فلک افتخار می کشید
توانستند غلبه یابد و کشت بنت که سبب هنوز شجاعت ایرانیان در طرف مخصوص که در جنگ داشته اند خاصه عزت و
در تقایم میدان جنگ و عدم تقایم در اردوی لشکر و دیگر اینکه اصلاً تیر مبارزان و شمشیر بران لبران ایرانیان خطا میکرد
و کجایکها ایشان موافق حال زمین مرد و مرکب و غیره فتح و ظفر دشمن بوده که کار دیده و شجاع و جنگجو و دلیرترین پادشاهان
روم که از سردار خود سخن از جنگ ایرانی می شنیدند شانه حرکت داده پشت سر میخاریدند و پشت میکردند و توفیق همان است
ملوک الطوائف تا آنکه ایشان بعد از آنکه اردشیر با بجان از روی تواریخ رو میان یونانیان بل تواریخ صحیح فرنگیان
بدست آورده ترجمه و تطبیق نموده در همین دفتر درج و اجا کرده است الله تعالی مرقوم بدارد . باری اگر چه بعد از
آنکه در وقت دار ایران منضمی بهم رسیده ولی بعد از اردشیر با بجان باز جانی گرفت در فترت فترت نام رفته را باز
آورد و این مثل است مشهوره بخو که مملکت ایران از کعبه و بزرگ شد و پا گرفت و دار از دست برد و اردشیر
بجای خود و حالت اول آورد و بعد فی جمع مورخین یونانی و رومی و اروپا و ایرانی اردشیر با بجان یکی از
عاطل ترین و شجاع ترین پادشاهان ایران بوده و شرح او الش بهترین شایسته بر اینجی که از عجایب است
او را علاوه بر عقل و فضل با هر بود کارنامه و آداب لغت اوست انوشیروان فرمودند تا اینکه
نوعی متعد کرده با طرف ممالک خود فرستاده اصرار داشت که پادشاهان باید خود را بچار صفت متصف
سازند یکی بزرگ منی دیگر خوشنویسی دیگر استیلا بر قبر دیگر مصون داشتن عرض مال رعایا
اوجان تحقیق صاحب معجم البلدان در باب اوجان نجف و غیر لزوم است اصل است که در نزدیکی تبریز
و بنای آن از بزرگ نبره که در زان است آغاز آنجا و باره او را ساخت و شهر اسلام نام نهاد و دو بواری دور
کنده که به هزار قدم طول داشت و هوایش بد و از آب سهند که به تیز شروب میشود حاصلش کندم و سبزی
الات سکنه نجف پوست و شامی مذیب چند نفری هم میبوی دارد تقویم ابلدان میفرماید اوجان شهر کوچکی است
در آذربایجان چشمه های آب زیاد و اشجار و بازارها دارد قرا و مزاجش گرم و منفعت است زین اشجار
فرموده اوجان را بزرگ بن کیوماخته خازان خان تجدید عمارت آن پرداخت و از کج و سکن بار و در آن
کنده که دوران به سمنار قدم بوده و آبش از کوه سهند است الفضا کمال چینی را گویند که محل اردو و مشتی
افواج آذربایجان بسیار خوش آب و هواست و هوایش سرد و نهایت سبزه خرم میباشد و سلاطین حاکم
عمارته آنجا بنا نهاده که اکنون باقی و بسیار باروح و نظر اندازش خوب و باز و باصفا و از قدیم الاقام
این چمن بهشت نشان آبادی بزرگ که دارد که رهت نشین و صاحب کله و رده هستند .
آذربایجان گویند سابق بر این دارالملکت مراغه بوده و اکنون سبزه نیر حاکم نشین شده و تبریز از
استیلا رویه بختی خراب شده و هنوز چون پیش دانه شده و انظاره مشغله جد سپاهیان خود با من و کمن
ساخته اند که بجا فلت آنولایت قیام نمایند معمور است و جسی از اهل تبریز در نواحی آن مشغول ساکن و آنجا
ماز ظلم آن طبعه کار بجان کار با ستوان رسیده بعضی بهنگامه فتح تبریز گشته شدند و برخی را هم با سبزه نیر
و جمهور ایشان در اطراف بلاد عراق متفرق و پراکنده شده اند و اینقدر ما هم سبزه نیر باطلان و فضا

در تحقیق اجداد باجان

خونشایگان بوطنان خود از لشکر رومی کرده اند زیاده از قتی پنج تن در شادانی که در اینست و قبل از این اذربایجانها
در مقابل دشمن کرده اند احدی از اول اسب الی حال حاضرند و در چنانچه در کتب آمده در غاشنه ام باری بر برادر گویند زنده
خاتون زوجه بیرون از شهید ساخته در سنه ۱۹۹ و بعد از شصت نه سال در زمان مولی عباسی بزرگ سحت خرابه و
رکن الدین جوینی در جمع آریاب مالک آورده که از آنوقت که ابو طاهر شیرازی بنام در بر بود حکم کرد که در آنست
استر بزرگ خراب کرد و حکام با لزام مردم را بصورت از نذ تا بزرگ نماند و حکم موافق آمده شهر در آنست خراب
و قریب چهار هزار کس که در شهر مانده بودند تمام هلاک شدند و یکی از امرای القائم بانه عباسی مالک سبزه بود و بیاد
عمارانش را مجدد کرده و دور باروش شهر از کام بود و در وازه داشتند چون در عهد مغول دارالملک شد
از و عام تمام در آنجا روی داد و بر ظاهر شهر عمارت کردند و فاز آنخان خواست شهر را حصار کند باغات و عمارات
داخل شهر افتاد ولی بجهت وفات او تمام شد و آن در زیر شهر در موضعی که از اشام بکشد شهر بجهت مغربه خود
در آنجا عمارات عالی کرده شام فازان سبب فازان مشهور کرده و در بر بعد خوابه رشید الدین موضع لیا گوه
شهر چه دیگر ساخته و آنرا بر کسب می نام کرده و در آنجا عمارات با نظر ساخته و نیز خوابه تاج الدین علی شاه سبزه
در خارج محلات میان مسجد جامع بزرگی ساخته که محش و دیت و چاه کرد و دیت و چاه کزیت و طاقی بزرگ
از طاق کسری عالی بنا نام رسانیده چون در عمارتش تمجیل کردند طاق مشهور داد و در آن مسجد انواع تکلفات بسیار
رسانیده سنگ مرمر به قیاسی بکار برده و شیخ حسن جو پانی عمارتی عالی که آن زینت و استحکام پیش از آن در سبزه
ناخته بودند با تمام رسانیده و اکنون با سواد شاگرد مشهور است و جانشان بن فراد یوسف ترکمان مسجد جامع در سبزه
ساخته اند که امحی مثل آن عمارتی در ریح مسکون دیده و شنیده شده و نیز حسن بک بن علی بن فراد عثمان ترکمان
مسجدی دیگر در نهایت تکلف زینت داده در عهد سلطنت حکیم بنان حضرت فاقان مغفور نیز مسجدی لطیف در کمال
زینت و استحکام ساخته بودند که در طلب رویه خراب کرده شهر باغات و اشجار زیاد دارد و آب قران رود
که از گوه سندی آمد و مقصد چند کار بزرگ آریاب ثروت اعداد کرده بودند در آن باغات صرف میشد اکنون
بناست رویان بگذرخت و یکشبه زمین سبز در آنجا بار مانده امید است که عنقریب این مضمون بیت نظامی
در باره آلفانیه بختین بوند که فرموده درخت افکن بود کم زندگانی بر رویی رسد بختی باری در مغرب
سرفاب از دانتوران مغربه های انوری و فاقانی و طبر فارس و فلکی شبیه و از آنجا است و در نزد
بزرگترین او جان است که گویند برین بن کبوسا . فرهنگ بکن آرمیز ما بد که در اصل آذربایکان نام بکنده
مربوط بوده و همین جهت آنولایت را آذربایکان خوانند و آذربایکانم گویند چون نام مؤبدی که از ابا بانه بوده و به مؤبد
آذربایکان بوده . هفت تنگه بزرگ معروف در ایران بوده که هر یک را در شهری بیاد کرده و کس مخصوصی بانه بود
که اسامی بنا داشته و مکان از نظر است . تنگه اول آذربایکان و با شش آذربایکان نام مؤبدی بود
تنگه دوم آذربایکان بود . تنگه سوم آذربایکان . تنگه چهارم آذربایکان . تنگه پنجم آذربایکان . تنگه ششم آذربایکان یا آذربایکان که برین نام
از خلفای زردشت در فارس بنا شده . تنگه هفتم آذربایکان نام داشته که با خود زردشت در نوبه
بج با میان بنا شده . سوم البلدان میفرماید این نام بچندین قسم خوانده شده . ابو حنون ابن سبزه
در ریح خود فرموده آذربایکان از اظیم خاتمس و طوکس بنهاد و در رجه و عرقش مثل رجه است این شیخ

کو پادشاهان نامیده شده است با اسم آذرباد بن ابران بن اسود بن شام بن نوع و بقیه دیگر بنام آذرباد بن بوزاسا
 موسوم شده و بعضی گفته اند آفریخت پس لوی اسم آتش است و با بجان یعنی باله و غارنت در صورت یعنی آتشکده و
 کندارنده آتش است و این لقب بخت است چرا که در نواحی آذربایجان آتشکده نبود و آذربایجان از شرق
 تا برده و از غرب تا زنجانت متصل بود و آن از طرف شمال بلاد دیم و جبل طارم و مکنی است و وسیع و شرف
 مشهورش یکی بزرگ است که الان دارالحکومه و بزرگترین شهر این مملکت است و اغلب دارالملک سلاطین بوده و گاه
 هم مراغه دارالملک بوده و خوی و سلماس آرومی از آنراست که بزبان پیش ازین نواحی باغستان میاه جاریه و
 چندین راهی فزاد آن آبهای روان میسون اردو مسافرا به آذربایجان نواحی محتاج برداشتن و محل آب بیکر و قدم بیدم
 آبهای صاف کوار دارد و در عهد خلیفه دوم عمر لشکر اسلام فتح این مملکت کرد و قتی که معبره بن شعبه را واسطی گوید
 کرد فریانی بسراپی او برای خدیجه بن بیان فرستاد و او را نامور تصرف و تنجیر آذربایجان نموده و نامه در دست او
 بجز بجز رسید بالنگر هزار و با آذربایجان نهاد چون بار و جیل که یکی از بلاد آباد آن مملکت است رسید مرزبانان آذربایجان
 از با جردان و میمند و بنه و سراب و شیره و میانج که اکمال اغلب اما ایشان تغییر کرده جمع شده چند روز انداخته
 سخت بالنگر اسلام کردند پس صلح انجامیده هشتصد هزار تومان عالیله بخرید و داده که لشکر عرب دست از آن مملکت
 بردارد و آتشکده را خراب کند و متعرض اگر آذربایجان و سبلان و بیارزدان نشود و آداب مذهبی خودش را
 معمول دارند خاصه در عبادت و رسومات خود سازا عمل نمایند پس از قرار این صلح خدیجه لشکر بیان و جیلان کشید
 و اندو جان بیشتر مقهور ساخت و عراجی برایشان مقرر کرده صلح نمود و بقیه خدیجه را مغزول کرده بجای خدیجه بن
 فرزند امضوب نمود و در آمدن بعضی جاها را باغی بده بجهت آبادی آنها تا زود نمود و غالب آمد و غنیمت بسیار عاید
 کردید دریای کوچکی نزدیک آرومی است که تخمیناً دو سبت فرسخ مربع سطح آن میشود و از طرف شمال محدوده بجان
 روسته و از طرف مغرب بجان عثمانی و از جنوب ببران و از شمال مغرب بجلان ابلات و اجام کوه سفید و کاه و زباد
 دارند و آبجی بسم دارند و چمنهای وسیع نیز بر طرف برابر خوب دارد و آبهای معدنی زیاد دارد و مسافرین اطباء
 فرنگی از همه جا اینجا آمده و مکرر دیده و جنبیده اند منافسان بسیار است محصولات عمده اینجا کتدم و جو
 و برنج و زردت و زعفران و خنکاش و نوتون و گمان و چینه شهرهای معروفش تبریز اردبیل مراغه
 ارومیه خوی سلماس ساوجبلاغ قرابده داغ قطال آهر و چهارخان مرند او جان میانج کرمان
 و سرحد عالیله اش رود آرس است

از روسیل مشهورترین شهرهای آذربایجان کاهی از الملکت بوده ابو عیون گفته شهر بزرگی است در
 بحر این شهر را دیدم در فضائی از زمین بسیار وسیع و در خارج و داخل این شهر انهار جاریه کثیر البیاه بسیار است
 مع ذلک بکجه رفت میوه ندارد چه در خارج و چه داخل و چه در آن فضا بکجه واقع است و اگر درختی از درختان میوه
 بنامند با وجود صلاحیت هوا و خوبی آب وجودش زمین شمر میشود و میوه شهر از پشت کوه بگروزه راه پاکتر و بیشتر
 مسافت می آورند و نادریای خزر در دوره راه است و در راه جنگل و بیابانست و زمینش با بلاق و جهور از آن غیر صحرای
 هر گاه دشمنی قصد این شهر کردی این جنگلها پناه میسرند و دشمن چون از معابر و جنگلها درست آگاه میزند میانه
 مانع ورود ایشان بچکل شدی و احوالی محفوظ میماند بنا بر این جنگلها گریزگاه و انالیس برانپناه بوده و از این جنگلها
 میزبند و قطع میکنند چوبها بیکه برای ساختن کاسهای صاف خوبست و درختهای مذکوره را صاحبان صنعت

در تحقیق اردبیل

در این شهر که کارهایش بر مردمی در حقیقت خوب است بخار میرند بعد از آن من لشکر متول در این ملک بصد تیزترین مشهور آمده
برانی نایب آمد ولی اول که میانه انانی و ایشان جنگها واقع شد و در آن ایامی خوب و مردانه کردند و در لشکر متول عمل
آورده و کوششها نمودند و در وقت ایشان از کشت و زهرت و آذنه تا آذنه و گشت جز این لشکر متغیره و سنیلای شهر
آمد و بر آنکه عاقبت آمد شهر را بنده کرد و جسم بی غراب و ویران کردند و بسیاری از طرفین کشته شدند کسی هم از
دست ایشان جان بیرون نبرد مگر آنهاییکه پنهان شدند پس متولان رفتند و اثر را خراب کردند و آشتند با آن باقی مانده
انکه قبل از آنکه آباد تر از آنوقت است و در اصل کونین از بیای ای جزیره موسوم به آذان منبسه در بود
ابو سعید که در این شهر منسوب باشد بر دلیل بن ارمی بن کبلی بن یونان و جسمی از اهل علم منسوب باین شهر اند
زهرت انقلب فرموده از بناهای کعبه و بن بادش کبانی است و در پای کوه سبلان بواسطه بیابان سرد که غیر از غنچه
حاصل دیگر نیارد آبش از کوه سبلان جاری و کوه را و سکنه مرید شیخ صفی الدین که سلاطین صفویه میباشند و در آن
صد پارچه منسوجیه و هر سردیش و سر کوه سبلان غنچه بسیار معجزی بوده که در این در و درین در میبکند و از کوه کعبه و با
فریزترین کاه و کس بر سر پادشاهی جنگ داشته و از او هر کد ام مستحق این غنچه نمودند و سلطنت او را با شده و کعبه و شیخ معز
و پادشاه شدن غنچه اکنون غراب است در زندان که مقل با یک فرم دین بوده و کوه اردبیل بجانب کبلان است با کوه
این شهر زندان صفویه زیاد و معموره آباد بوده و موقوفات زیادی برای طلاب و محصلین شهر اردو که گناه اردبیل
در آن عصر معروف دنیا و اغلب کتب آن زبان عربی و سنبله هم فارسی است و ترکی هم دارد و جلد ایشان غایب طلا
و هم نقره بوده ولی مال اسپیری از آنها باقی نماند در ۱۱۵۹ هجری که پادشاه افشار در وقت عثمان که در نزدیکی
اردبیل است مشیر خود را از خلاف بیرون آورده و خدایان را که با مالی ممالک ایران کرده بود شرح داد آنگاه غنچه
کرده گشت تا بحال آنچه توانستم کردم بعد پادشاهی را بر دای خود اختیار کردند سرداران و بزرگان ایران متفقاً او را
سلطنت قبول کردند و پادشاه خوانندگی که اباراد قدرت جز این بود در شهر اردبیل تشریفات نایب که از بی دلیل آمد
با کله چون اردبیل در موضعی است که راه تقطیر و طهر آن تیز و باد کوبه و کبلان و در تپه از آنجاست بخار تها تها تها
غلق ایران اعتقاد منسوری بخانواده صفویه داشته اند و دارند که از بلاد بعیده زیارت مغیره شیخ صفی الدین می باشد
و چندین مسجد و مدرسه در حوالی این بقعه شریف است که در دینچه ما شان از نقره میباشند و تفریح مردم مطهر شیخ
خاتم و در کوشه ناگویی مای طلا و نقره نصب کرده و قادیل طلا و نقره از سقف آویخته در ۱۱۸۷ هجری اولار بوسس نام
از بزرگترین که در بار شاه عباس اول مامور بود بار اردبیل رسید او در بیاض خود نوشتند است اردبیل از شهر قدیم ایران
از بلاد آذربایجان و منسلطت سلاطین عظیم ایشان ایران بوده و اکنون در شیخ صفی الدین بعد مسند از پادشاهان
ایران و اسم قدیم شهر اردبیل بوده و شهر واقع است در وسط صحرایی وسیع که اطرافش کوه است و در فصل پائیز امر من
مرد زیاد است خاصه نوبه و شب که اگر کبلان مراحت بکنند و این فصل در وسط روزها باد نایب سخت میوزد و بزر
اولار بوسس نیوید در این عهد اردبیل را غنچه و باره فی غنچه و هر خانه باغی دارد که مسافران خارج کان چکل میبکند و
سقف کن خانه که کندانند است غنچه آن ساخته شده است و در قلعه آن بابش قدیمای بسیار بزرگ چینی و ابرایش
بسیار ممتاز خوب چیده شده و از قرار مذکور نظارتخانه مغیره شیخ صفی الدین روزی هشتاد نفر فرز علیات و خدمه
و استبراری قدیمند یعنی کوه و کس و کجوت و غیره و در شبها نوزدی با برسم تها تها تها داده و در حرف تها
خارجی که از دولت و سلطنت نتایج خود و بخواه شود مالی بیده هزار تومان است و از موقوفه مغیره بسم نقد سالی

در تحقیق ارومی و ارکس

سی و شش هزار تومان داده بشود که این پنجاه هزار تومان فقط خارج مطبوعه آیند و روزه بشود این وجه تمام همان شیخ صنی است
 و در خور این سبزه که در خارج لازمه غیر از این است هم کم از این هم بیش از این تمام و این طبعها هستند طبعی نواز
 از هر خاصه غریب بگذرد آمده رفیع استیلا که قبور گرام با احترام که در اردبیل و اطراف مرقد و مقبره شیخ صنی الدین است
 شیخ صدر الدین بن شیخ صنی الدین شیخ زین الدین بن شیخ صدر الدین سلطان جید رشید بن شیخ زین الدین
 شیخ جید بن سلطان جید سلطان سلاطین مودت من عند الله شاه اسماعیل بن شیخ جید شاه طهماسب بن شاه اسماعیل
 شاه اسماعیل ثانی بن شاه طهماسب شاه سلطان محمد بن شاه اسماعیل مقدم اسماعیل میرزا محمد سبزه او شاه عباس اول
 و پسر ای سلطان محمد خدا بنده اسم اول اردبیل از زمین بوده یکی از حسناتش در دامن کوهی که در طرف جنوب واقع
 و کوه مانع است از وزیدن باد های بخت کرم از دریاست و در عهد سلاطین صفویه این شهر در نهایت احترام و مجاد و پناه
 عامه مقربین با بوسه و محبت ایران بوده هر کس در هر جا بهر تضرع بزرگی که داشته که خطر و بیم جان مال و مال بوده خود را
 باین شهر و این مقبره میرسانید معاف و در آن بل مورد اکرام و انعام و احسان بوده اند که بندگانای عقلمندان از زمان
 حضرت نبوی صلی الله علیه و اله زینت افزای مقبره شیخ صنی است رخداد علی

ارومی یا آرومیه شهر عظیم قدیمی است از آذربایجان تا دریاچه در چهار میل مسافت و بنجده و زعم بعضی شهر رود است
 و جو سس از آنجا کرده اند در خوبه بی نظیر رفعت و کثیر الفواکه باغاتش بسیار آراسته زیاده و هوایش سالم و مطبوع و مرطوب
 میفرمایند نقی ندارد دیگر اینکه بن سبلوان بن ایلی که حاکم این شهر است رعایت و توجهی از آن سبزه دارد و دریاچه که در سه
 فرسخی است دریاچه ارومی جنوب و مشهور است و جنوب باین شهر ارومی گویند و هلاکوخان از بابت استکلام و حفا
 این قتل اموال خود را اینجا کشید و جمع آورده نهاد و دارا کتورش نمود این دریاچه را سابقا سبزه میخواندند از
 اردبیل تا تبریزی و دو فرسخ است دریاچه زیاده از چهار ذرع عمق ندارد و آبش شدت شور و بد مزه و با خفوت قمر رفعت
 و چند جزیره دارد که بزرگترش جزیره شاهی است که آب شیرین دارد و دریاچه شاهی هم چنانچه و حیوانات بناتی شکل بسیار
 دارد و نون این شهر بهترین نون ایران است

دریاچه ارومی در کتب تواریخ فرنگیها چنین شرح است که واقع است در مغرب جنوبی نزدیکترین فرسخ طول و از آنجا
 است فرسخ عرض دارد در این دریاچه شش جزیره بزرگ و پنجاه جزیره کوچک و سنگهای بزرگ از آب بیرون آمده است
 و چهارده رودخانه در آن میسرزد که بزرگشان یکی آبی چای است که از تبریز گذشته از طرف شرق رود جاتوی در
 آثار است که از طرف جنوب دریاچه دریاچه سبزه بنده محمد شاه قاجار غلده کشیان در سال ۱۲۱۱ در این شهر تاج
 سلطت بر سر نهاده و این نطق فرمودند . حالاکه مایل شدید من تاج بر سر گذارم بدانند که زحمان شما بعد از این
 چرا که تاج سلطت ایران از آنجا بر سر میگذارد و خواجه کوشید که بر جمع سلاطین سبزه ایران از حیث اقتدار و شان
 زینت با هم پس با اردبیل تشریف فرما شدند و مشیری که بالای مقبره شیخ صنی رحمه الله علیه بود برداشته بگرفت و
 معنود از بهر داشتن این مشیران بود که در راه وین رواج مذموب حضرت جبرائیل علیه السلام و سبزه امیرالمؤمنین علی علیه السلام
 این مشیر را بکار خواهد برد این محل از شاه سبزه که بطور رسید چند سال بعد با طوبیون بزرگ هم مشیر فرود کتب بزرگ
 از سر سبزه او بعد از فتح برکن برداشته بگرفت و چندی هم ظهر اردبیل محل محبس مشیرین معنویین سلاطین ایران بود
ارکس رود است که از کوههای قالیقا خارج میشود در محلی که طول آن شصت و هفت و عرض آن
 و یکصد و اندوهی که در آن محله است سبزه و طول آن بیست و هفت و یکصد و با زاویه در آن که شهر

در تحقیق ارس و الوند

ع ۱

در دو فرسخی ارس بعد منقل میوه در نزدیکی بحسه قوز نهر که میروند نزد آن میروند بر باری خزان خوشل کوبه ابتدا رود ارس خارج می شود از رتبه و میگذرد بوزقان و مسکروه از پشت سفان پشت نهر که میبریزد بر باری خزان رتبه میگذرد به آب ارس از جنوب شمال میروند و از کوههای طایغا و از راه ارم بر خیزد و بولایت ارمین آذربایجان و ارمنیکند زده بآب که در آن منم شده و در حدود ولایت گشتاسنی بر باری خزان میبریزد و در اراضی مجرای آن زمین بسیار میشود و امتداد این رود صد و پنجاه فرسخ است مورخین بومی آنرا ارس مینامند و اندازده دای عظیم این قطعه خاک است و سر چشمه اش در جبال ارمین کبری است و برایش از مغرب مشرق رودخانه های آریه چای و آقچای و قراسوی داخل این رود میشود از جنوب باد کوبه میبریزد و این رود بس عظیم و جریانش تند نفسی میبرد که ابتدا از بعضی جاها حرکت ندارد و در قارش معلوم نیست در قدیم هر چه خواسته بودند بر روی پلی استوار کنند یعنی برج ساخته می شد در طینان آب چنان عراب میشد که خزاناری از باریهای طرفین چسبزی پیدا بود و قتی اتفاقاً از کوهی که رود از میانش میگذرد سنگ عظیمی کنده شده آمده روی رود بسند لیل استیاده و پل خدا آفرین نامیده شده و در حقیقت سنگترین و عظیمترین قطعه آرزو بوده و سالها خلق آسوده و بخوشی عبور و مرور از آدم سوار و پیاده و مال و بار و عراوه میشد تا در نظر و جنت یکی از سلاطین باریه کوبه با ضرب توب آسنگ بتزلزل خدا آفرین رها شده خراب نمودند و در نزدیکی پل بر آن رود بسته شود در رستگاهها چنان پرده تنگی بسته شود که مترودین از روی بیخ عبور میکنند و دیده ندهد بسنگد بکس فرود برود ولی عاقل تا کرجی و لشکر است از روی بیخ نرود

سفان در آذربایجانست و صحرا و چمن پشت نشانی است که مادر شاه در آن چمن بزرگان و اعیان ایران سرداران ایران جمع کرده انجمنی شد و تاج گذاری سلطنت مملکت ایران نمود

الوند در نزد نیر کوبه در همان است و از کوههای پر کل و خوش آب و هواست از سیاحت نادر و سفرنامه ها مرقوم میشود که در چسبیر همان مختصر است یکی دره عباس آباد و یکی کوه الوند روزی در سفر خراسان صبح بده رفتم ابتدای دره بسیار وسیع و آب زیادی صاف و روشن از وسط دره جاری است و در طرف دره همه اشجار و انواع اقلام گلها و سبزه های عزم و انواع گیاههای باطراوت و معطر و مگنوف و میوه های الوان مختلف بکسبم باخلاف وقت میوه جات همه قسم و همه رنگ بر سر اشجار و هر چه صافی جا و مکان نشین ساخته انده منظرها تفاوت اکند در دهنه و اقصیه چشم اندازهای باصفا دارد یعنی جاها هم آسباب در کمره ساخته اند در انتهای دره و رودخانه آب و دره می شود گیسو از دره بر راه نویسرکان جاریست تنگه دیگر از دره بر راه دیگر میسرود بالای دره بسنگ بزرگی خطی عربی نوشته است هیچ عیب ندارد اثر فستق خرابی هم بالای کوه است مشرف باین خطوط دیده میشود از بلندی با دور بین دات بلکه نویسرکان بلکه بسیار فستق و سبزه باصفا دیده میشود کوه بیستون هم پیدا بود کوههای هتاوند و لرستان دیده میشود بلکه در قصبه گنگاور نمایان بود طلا شو به آب و زمین حاضر کرده کار مسکروه و دنیا کردیم اسبابی که از خاک سیره ن آوردند طلا ریزه نقره گشته پوتهای مختلف طلای لیل بطرزهای غریب قییم خوب بچکان نیز بزرگ همه آنها این تکه سنگ بزرگ که بخطی کجی گشته و کجی آمد میدانند اما کوبان تاریخ فستق مملکتی بود که یکی از سلاطین جدی که پای تخت آنها همان بوده و داده رسم کرده اند از کوههای معروف است و همه آنها توصیف ما از این کوه نوشته اند از بزرگترین منظر میدان شمرده اند و چون القضاة همه آنرا فستق میگویند محوسس بوده نظرها در توصیف آن کوه گفته و اظهار اشتیاق نموده و تحسین و ترحیم داده است و هرگز در آن

در تحقیق استرآباد

۱۲ از برف عالی بوده و آبهای سرد بسیار خوب دارد و انواع گلها و گیاهها و لاله دارد و توصیف و تریف آنگونه زیاده از این
بیانات خواهد بود بزرگی کندموده از ابر بهاریت زین چیز که جاریست شد و امن این تل بر چو دامن لوند .
کنکاور کنگور بوده و کور کنگور بدین پرورد بوده و شهری میانه بدان کرانتان که عرب و قبی از اقصای القاصص نام کرده
و در جاهای شده بوده و در زمان پرورد بپس آید و محمود دوران عصری بوده از قصرهای پرورد با چندین طبقه و بسیار مرتفع و تمام
از سنگ و از خوبی و وصل و بست های این یکبار به طبعی آید و کنگر بهشت عمارتی عالی و مشهور بوده اینجا که
نام شد کنگور نام کرد یعنی مثل کنگر و باغی در آن محل که شهر کرانتان آباد شده بنا کردند و درختهای آن زیاد گشته
که در واقع آن گشته شده بود چنانچه در معجم البلدان و تاریخ بهشت انبلیم مرقوم است این باغ ناک از بناهای خسرو بود
و شبگاه او بوده و شکل مربع بعد از تمام این باغ با در داد و خدمت آمدند این سلاطین حضور چنین و عاقان ترک و کنگر
و قصر کنگر روم بپس کرد در آنوقت خاصه که برادر درخت ناک یعنی گرم گشته بودند و جستی خسرو اند گشته و گرم و کنگر
بستان فرمود اینجا نام کرانتان نام و اینجا کنگر و زبیری گرم باغ ابرم گرم بود و گرم خورد بهر کسی که بکنگر گرم
استرآباد شهری بزرگ معروفی است در تاریخ بزرگستان در ضمن خیابان کرکان مسطوره است که بنای استرآباد
کرگین میلادین و باین معنی که کرگین در شهری بهرامی بپرسد به استرآباد برای کشتن کران رفت و از بزرگ شایعهای فوق العاده
دید و بر او رنگ برده او را بنده و کردند و هر شب در خرافه سیاب و بالمال بچکث از سیاب سلطان توران
انداخت و بپرس بعد از زحمت پیران از قتل بسته در غله کا و زنجیر و محبوس شد کرگین میلاد بپرسان مرجهت نمود و دروغی چند
در قتل پیران بهم پیار است ولی مطلب معلوم شد که در زبان خواستند او را بقصاص بپرسن بکشند و کجیز و کنگر داشت و کرگین
محبوس ساخت و پس از چندی بیعت رستم متخلص شد و بعد از کوششهای چند سرانگی از بپرسان در بزرگستان و حبس
همیده شد رستم عباس تاجران بفر توران رفت بپرسان رخصت نموده با بپرسه بپرسان آورد ولی کرگین همواره از کجیز
و کوند بچند این مکر خایف بود در تاریخ بزرگستان میگرد که در سی برف کرگین میلاد در بستان با رایشان او در کرج بوده و
که در آنجا است از عمارت اوست و نقلش در آثار بود و بدان قدر در حبس کجیز و بود و کجیز و کوند و کوند و کوند و کوند
داشت و کرگین در آن قرب جوار نمی توانست زینت کند پس از آنکه متخلص از قید کجیز و در خواست کرده بکرکان آمده و
شهر را بنیاد نهاد و ساخت کرکان چهار فرسخ و موطن مرزبانان بزرگستان بود و کرگین میلاد که در کرکان مقام داشت
زینتش میرشد لهذا شهر را خراب کرده در موضع معروف بپرسان استرآباد را بنا نهاد و این شهر یک الان است
باخت و برورد و هر عمارت آن مضاعف گشت و چون شاه در فارس بود بیاط بوسی رفته لاری فارس را عمارت
کرد و در آن معبوس شد و اولاد او نیز اکنون از حکام و لایب لاری هستند و لاری هستند از آن تاریخ و بران شد بنا
این شهر قدیم و عظمتش مرکبت از استرآباد و استرآباد استرآباد یعنی گوگب و آباد عمارت است . در زمان
زردشت که عجم اجرام بنیره را مظاهر الا نوار قدس بنیره بنیره اند که گوگب را زاید الوصف معلوم بنیره لندیان شهر
بنا کرده باین نام میدند . بکن بپرس معروف بار و بنیره در آن شهر که برادر زاده مرد غای بیودی و دختر
صاحب جمالی بوده چون بچاله نخاخ خود در آورده بود در آزادی داده این شهر را بنا کرده و با اسم زردشت خود
نامیده باشد و بچهل این اتفاق در بنای استرآباد باشد استرآباد غای از طایفه بود در زمان یکی از بخت انصاریها
انبار را بپس آوردند و استرآباد را بپرس کرگین گرفت بی نهایت با و میل داشتند شطری از آن مرقوم شود . بچله
معینه یعنی از فرنگها امیر بمپور کورکانی این شهر را بنام خود نام کرد .

در تحقیق اروستان ارجان و سقزین

۱۸ لار و لایچی است در فارس میان کرمان و ولایت هرمز و بکری هو معروف نصف سال مثل بهشت برین سبز و حرم و پر کل و گیاه و چشمه سارهای خوب دارد و حکام آنجا خود را از احضار کردن بیلا و شمشیر دند و تا زمان شاه عباس صفوی بپراشت حکمرانی داشته اند آخرین پسران ابراهیمخان لاری بوده در سنه ۱۰۱۰ هزار و ده پجری اند و در بجان حاکم فارس اورا گرفتند مدت شاه عباس فرستاده و سلسله ایشان منقرض شد و صاحب تاریخ عالم آرا نوشته که بعد از فتح لارستان تاریخی مرقع و مقلد بر روی بافت موسوم بنج کهنه روی که بکرگین سیلاد داده بود بجنور شاه آوردند و بعضی گویند لار آب پسر کرگین بوده بنام او موسوم شده و اندک علم . و بعضی گویند که چ فشلاق وی بوده و لار طران که میان نورد و کجور است بملاق او بوده ولی ترتیب و احداثش در لار شیراز گویا این اصح باشد .

اروستان سیم و مراد از سقزی فرماید اروستان شهرت میان کاشان اصفهان اقع بنامی آن محکم و بارونی دارد در هر محله مسجد و در هر قلعه اشکده بود و گویند نوشیروان عادل ملک داد کرد و این شهر متولد شده و بنویز بنامی او در این شهر باقی است با محله باغات بزرگ با صفا و رستگاریات زیاد دارد و در مش اهل علم و رای و طایفه از اهل علم منوب این شهر هستند پارچه های بسیار خوب در این شهر بیخ و باطراف و بلاد بیدیه میرفت تقویم السبله فرموده اسم این شهر را کبر الف هم غلط نموده اند ترتیب القلوب فرماید ولایچی است فرب پنجاه پارچه داده و در محمول شبیه بجاشان و در آنجا بن بن اسفند یار بنا کرده بود .

ارجان سیم البلاد از قول اسقزی فرماید شهرت بزرگ در پنجاه فرسخی شیراز پخت و آبادی هم مثل زیت کند هم ریون میوهای گرمسیری و سردسیری هر دو در آن موجود شهرت بری و بگری دارای کوه و دشت هر دو آبش و افزایش برایشش فرسخ بعینه هم از بنامی جادون فیروز پسر سلطان عادل نوشیروان داد کرد است گویند همین که سلطنت را دو باره ازید جاسم برادرش میرون آورد و باره تبه جدال کرد میان فارغین و ایلیا سخن نمود و آنجا شهری بنا کرد که اسپریهای آن در شهر را در آنجا مکان هد و نایجه که این شهر در آن بود ایالتی مخصوص کرد و بعضی رستگاران از راه فرزند و نایجه شاپور و آنکه اردشیر کوره کوآمی سپاهان مابین ایالت منضم ساخت .

اسقزین و اسپر این شهر کوچک محکی است از نوامی قبا بوده و واسط را ارجان و اسم پیش هر جان بوده و این گرایجی از سلاطین این محل داده است سبب حضرت و حضرت آن و هر جان الان قلعه است از اعمال اسقزین علی بن نصر غنچه روحی اطوار شوقی در اشعارش بر ذمت اسقزین و اهل آن کرده و عدت کبیری از فضلانوب باین شهرند از جمله ابو حامد احمد بن محمد بن احمد قبه امام اسقزینی است که در قبا و اقامت داشته و تدریس نموده و ریاست مذهب شافعی باو منستی کرده که گویند معتقد نشسته و مجلس درس او حاضر میشد و در وقت شافعی او را میدیدند سرور می گشته در سینه و چهل و چهار منوله شده در شصت و چهار سالگی بغداد آمد و در تقویم البلاد گفته قبا و سلطان مجسم اسقزین را هر جان نامیده بجهت صفا و تربیت آن زیرا که هر جان معرب هر کان ماه فارسی است و در باب مطور است که هر جان از بلده های اسقزین است و زینت القلوب بیکو بد که سجد اسقزین کاشه بزرگی دیدم که از آن بزرگتر ای مکان دیده نشده و ده آرده که خیاطی دور است و در طرف شمال آن شهر قلعه است محکم که آرا فقط ذکر گویند .

هر جان معرب هر کان است و فریب در اسپر این از بنامی جادو فیروز نوشیروان ملک داد کرد بوده در روز شازدهم ماه هر است که پارسیمان شرافت این روز بسیار معتقدند جشن بزرگی گیرند غلبه کا و بر ضحاک و تحت نشستن فریدون این روز بوده

در تحقیق اشرف و شکنوان

اشرف در نزد ان سافرانسوی که در زمان ولت شاه عباس صفوی باین صفحات آمد بود کوی اشرف از شهرهای خوب مازندران واقع در محاذی میانکاله است که چون شبه جزیره زمین کثیده و از دور بیرون آمد و در شکل و نیز آرز و بیاتاق شده میان راه ساری با بتر آباد است و مردابی هم میان اشرف و میانکاله واقع است کویند در شاه عباس مازندری بود اهتمام تام در آبادی و جمعیت مازندران داشت و از آنکه در حستان هم کوی چایند و در اشرف و سایر بلاد مازندران مکن داده بواسطه نامرکاری آب و هوای بسیار تنگ شده که در عصر شاه عباس ثانی زیاده از چهار صد خانوار در اشرف و سایر جاهای مازندران منمانند . صاحب کتاب مرآت البلدان نامری میفرماید که در سفر و سیاحت باین بلاد رفته و بوده و در دست دیده ام چند عمارت از شاه عباس باقی مانده بناهای خوب و جاهای باصفا بوده از آنجمله عمارت در بالای تپه سمت غرب شهر موسوم بصفی آباد و عجب اینکه شادون فیوسید بواسطه کاشی کار بهای بهتر از صفتی در اغلب مدخلهای این عمارت بالای در صورت شیر خورشید که نشان ابر است منشم شده بود که هنوز باقی است و در وسط شهر باغی است موسوم بیاع چهل سنون مرغ سبیل در وسط آن عمارتی مشتمل بر یکتالار که در چسبیدن او چند اطاق ساخته شده این تالار در دو طرف ستونهای خوب دارد اما آنچه لاطحه میشود این تالار به بناهای صفویه منبند ظاهر خراب شده بعد نازه ساخته شده اگر معروف بود و نا در شاه ساخته است از عمارات صفویه چندین عمارت مخروبه دیده شده که این یکی بسیار باصفا و خوب بوده و اشجار مرکبات در این شهر زیادتر از جاهای دیگر است و میان جنگلهای این بلاد انارهای خود را که رت سازند و رت انار مازندران شهر است و شاه عباس در این شهر کارخانه های کشتی سازی بنا کرده بود و چند کشتی بسیار خوب عملی آمده ولی آن تخم سابق مازندران و کپلان که بسیار اعلی و ممتاز بود بجای خراب و تمام شده است . میانکاله و آنرا کویند جزیره بود که بعد از آنکه در قسطنطنیه کجی منول بدفع سلطان محمد خوارزمشاه و فتح خوارزم و خرابی او در کج اصراری داشتند و چون را از او کجی گردانیدند از بیابان بر بیای خوارزم حستند و بعد با میل اول جاری شده راه رود از مازندران مطلع شده سلطان محمد در فرار از لشکر منول و تالار کویند باین جزیره آمد و در آنجا نواز کارشس سیرا و که با چون حست کار بزد کرد و پادشاه عجم و فرار از لشکر عرب برود و پناه باستباب و حرکت با صرغ اسبابان شده با شایری آن جزیره را آب گرفت و همین زمین میانکاله تمام آن جزیره است .

کپل در اصل یکی از بلاد ابر است که کپلان کویند اولاد و بنی احماد فکات داد که نو شیر و ان سالها در در بند و خستند و سلاب حکمرانی داشتند و در بعد از انجولی هم کویند زمان نرسی بن سرخاب ساسانی که کشیدند پیش فرود راه بجانب مازندران روی نهاد و اراضی کپلان را بشرف آورد و از آنجا پسری بوجود آمد او را کپلان شاه نام کردند چون در گذشت کپل پیش برتاز اشرف آورد و او را کاد باره لقب دادند و این در زمان بزد کرد شهر بار آخزین مازندران ایران بود و معدن آبریشم خوب بوده و کنار بحر خزر واقع است طرف شمالیش قررد طالش و خویشس هیراق و عجم می پونند و از شرق تبرستان در سمتار و مغربش بوفان و آذربایجان طوشش از سمتارالی موغان چهل فسر است و عرضش از طالش نادلمیان قریب پانزده فرسخ است رشت و لنگر و قومن لاهیجان از بلاد ابرانت و سلاطین و تالار از آنجا بر جوسته اند از ناخرین حکام آنجا یکی هدایت خان است که کبرم وجود و بزرگی صاحب وجود مشهور گیتی بود در نواریخ مسطور و مرقوم است .

اشکنوان قدس علی بوده در فارس و عجب این است که سوزن و جغرافی نگاران قدیم ذکر می از آن فرموده اند از جمله جس نمودن عبدالعزیز احمد و تاج الدین سپه او در این قسطنطیه بوده و عبدالعزیز احمد

و تحقیق اسکندریه و سپاهان

که از اجده ضلای و شراب بوده و سمت وزارت انابیک مظفر الدین ابو شجاع سعد بن زینبی را داشته و قتی از جانب انابیک زینکی
برسات نزد سلطان جلال الدین بن سلطان محمد خوارزمش و رفته من مفاوضه و قتل کمال او بهنایت در حضرت خوارزمش
موقی یافت و بخلیف فذارت خود با و فرموده وی مترود و بدون رود و قبول بخدمت انابیک شافت بعد از فوت
انابیک سعد بن زینکی بسبب دریافت همین مطلب و بعضی اشعار که حمید الدین در مدح خوارزمش گفته بود انابیک ابو بکر بن سعد
از حمید الدین بکامان شده او و تاج الدین پسرش را در قلعه آنگوان مجوس نمود و قبول صاحب و صاف حمید الدین
در آن مجلس در گذرانیدند و در حال جوده در آن مجلس قصیده گفته که مطرح ضلای او با است چون قلم و کاغذی که در مجلس
یافت نمیده حمید الدین قصیده را التا و فرموده تاج الدین بر مطوح دیوار ثابت کرده بعد از آن حال حمید الدین تاج الدین مستخلص
و قصیده منتشر و بشروح فضلا مشروح گردید مرده است که نامش بکونی نبرد .

اسکندریه قلعه آینه استونش که اسکال خراب است حقیقی از آن بدست بنامه قصه اش را هم که بیار برده اند
و لیکن صاحب مجمع الکمالات نوشته اند از یک عمارت بزرگی که زیادتی آب فرو کرده بود در کاهش چهارستون از سنگ
سرخ که خط و خال و نقاط زیاد بسیار دارد ساخته که بالای آن چهارستون کوچکی ساخته بودند که اکنون یک استونش از
چهارستون باقی و سه استونش شکسته چینی بوده که هر یک از ستونها برابر بالای یک کرسی سنگ قرار داده بودند که
اضلاعش شش گوش بوده و بلندیش ده گز و ستونهای بالای کرسیها سه و دو در شان هشت گز و بلندیشان سه گز
و تخت سنگی بر بالای این چهارستون چون سقف قرار داده بودند که آنوقت بالای آن سنگ سقف کوچکی ساخته
که آنچه انسان نظر و فکرمی گذر حیرت و عبرت چیزی نمیدانند از این قبیل بناها را که عوام ملاحظه میکنند و قتل و
نصیر نیستند اند که دیکویند کار و بناهای جن و دیوانه است و حق هم دارند .

اسپهان شهر عظیم مشهور است از شهرهای مشهور و معروف ایران بجای در توصیف و تعریف
آن مبالغه کرده اند که از حد اقتضا گذشته و با سراف ریده که یا اول شهری بوده نامش جی یا محمد بوده از شهر جی
نام داشته با جمله از فواجی جبل است ارباب تواریخ گفته اند اسپهان نامیده شده با هم اسپهان بن طوچ بن بو تان
این یافت و این کلبی گوید اسپهان بن طوچ بن حکم بن فوج باری در عجم دو شهر محل لشکر و سپاه ایران بود و یکی
اسپهان و دیگری سگستان که معرثس جستان باشد و معروفست که محل توای پادشاهان بعد از جمشید از آل
ساسان مخصوصا اهل اسپهان بوده و چنانکه آن شد که ضحاک عاد طووان که تیزه اک و بوی آب و ذو آستین نامیده
شده همین که دست اندازی او پسرهای مردم زیاد شد و طلش اهل مملکت بد رج کمال رسید و خونریزی و سخت گیری
و ابل وی کردید کاوه سپید پیش افتاده و خلق بر او کرده مردم را بر ضحاک بشورانید و باوردن فریدون از مملکت
که در آن وقتی بود عزم بستن نمودند و پادشاهش همگی تنقش شدند در این شورش سلطت ضحاکیان زوال یافت
و فریدون بر او رکنت جم و سلطنت عجم بر آمد آن علمی که در سایه پرچم آن اجتماع مجان بدور کاوه اتفاق افتاد
مبوتش گرفته و سنگون دانستند و تا به نظرش نداشتند و احترام و کرامتش داشتند تا بعد که بهت عرب افتاد
سورن ملهیل گوید هوای اسپهان سالم و جوان پاکیزه و عالی از هوایم و گزندگان خترات موزید مخصوصا
جدهای مردگان بسیار و بر ناز جانای دیکر میپسند و انهم میریزد خاکش بهترین خاکهای ممالک ایران
و سبب در آن هفت ماه دوام دارد که نروانه میماند گاه میشود جسم مرده بعد از چندین ماه نپوسید و بیابند
و گوشت مطبوخ مدتی منبر فاسد میماند که نمش از سن محفوظ یعنی کمتر از جانای دیکر آفت سن دارد که گندم

در تحقیق اسپان

۲۱ ضایع کند آسمان اش از ده رستاق نوشته اند هر سانی سبده شست قریه و حال از قدیم افزوده است تجاج یکی از اعیان
که امارت اصفهان داده بود و بخت نرابکومت شهری دادم که سکنش سرد است و کشتن نخل و انگور و غیره آن مشهورین بازان کوب
اول در بانی که از اجبی بکشد بود و آنجا الان معروف به بستان است . تحت الضربه از فارت بیت المقدس بود و را
که چایزه آورد و مسلمان ساکن کرد و در کپرف شهری مکه برای آنها جنته بود و دیده نامید چون مدتی گذشت و بی خراب شد
که یکی از آن و بیو در معمور شد و این شهر عالی به مسلمان همان بود و به آن زمان بوده و چون نسب بزرگترین دولت مند آن
و تجاران شهر تقشیر کنی ناچار با بودی است یا چوس در این عصر هم شهر و بسم نواب بجهت شده های پی در پی خراب است
و سبب کلی نزاع و تقبی است که بیان شافی و خفی است و داناتا در بیان این کرده جنگ بوده هر یک غالب باشد و مکه
و دیگری راجلی خراب و فارت بیکر دند و آتش میزدند و ن اینک شده استی ملاحظه شود و نه پدیری از آن طرف رعایت فرزند
میو و نه بر آوری از آنست ملاحظه خواهری از این است میگردند و سلطنتی هم مدتی در آن دوام و ثبات نگردید که رخص این
مخاسد را دولت نماید و همین حالت برقرار و سابق آن بوده و در فتح اصفهان لشکر عرب را چنین بود که در سنه ۱۹
نوزدهم جبری خلافت ثانی بعد از فتح بهانه عبد الله بن عثمان در فاء اسی بفتح اصفهان روانه شدند و
عبد الله عثمان بجای آمد و آنوقت قادیان عثمان حکمران اصفهان بود از آمدن عرب با خبر شد و بمقابل آمد و بعد از آن
گفت سر استیلائی بر مکنی ریختن خون جاعتی از بندگان خدا چه از دم تبر است که خود داده نفر میدان مبارزت در آنیم
نه مارکن شافل کسینم و شازگان ما خود میگوئیم هر کدام فانی آیدیم استیلا و غلبه او را باشد عبد الله عثمان دید
حرفی است حجاب و از روی غیرت و معاهده همین قوت عرب بر این کوز معاهدات اخ و شایسته تر اند قبول نمود
بیدان آمدند عبد الله گفت سبقت حله که باشد قادیان گفت ابتدا باشد و حله برده ضربتی با تیره بر او زد و بتلطاق
اسب خورده سنگ برید و زین بر کشته عبد الله زین خورد و چاکچی برخواست و بر اسب بر تیره خود سوار شد و عرب را
بمقابله خواست قادیان گفت دوست ندارم با تو زرم نمایم چرا که ترا مرد نامی هستیم باید معبر رفت و از مصالح
داد و شود و شهر را تصرف تو هم بشرطیکه بنای شایر بچاج نباشد اما لی هر کس نخواهد در این شهر بماند یا مسلمان
شود یا جسیزیه دهد و بماند و محفوظ و در امان باشد موافق شد ایضا و قرار دادی که تا کنون با ما بر منسوبین خود داده
و کسبک بل بماندن ندارد برده و اعلاکشان از شایان عبد الله مسئول کرد و در آنوقت ابو موسی اشعری از اهواز آمده
با و پیوست و عبد الله و قادیان صلح کردند و مردم محکوم اعراب شدند که سستی نفر اصفهان که کبریا فرستند
و عبد الله و ابو موسی بجای آمدند و از حقل و نه چیر سکران عادل رعیت نواز و انصاف سردار لشکر جاز خون خلقی ریخته
نند و شهری جان و مال و عیالشان در امن امان ماند و رحمه الله . عبد الله عثمان مقامه برای عمر نوشته عمر فرمود
که عبد الله کبریا برود بکنت سیل بن مدی و عبد الله سائب بن اقرع را در اصفهان پائین خود کرده روانه کربان
آثار البلاد و سفیرا به اصفهان از شایر بر جاده است و صفات بسیار که در نواحی عالم پراکنده است همه در اینجا جمع است
مردمش صادق و در علوم و صنایع برجسته که معروف است هر چه را که اهل اصفهان کجیل کردند مردم بسیار جاد از کربان
نظیر آن جابر آمدند و شهری را کونید اسکندر بنا کرده است و معروف است که به اصفهان در خود شهر است شام بجای
نشود خارج شهر که شد بوی خوش و عطرش زیاد میشود و منسی که دانه در باری باشد بخوبی از آن فایده کشنده شود
و از آب قنار و آداب و تخم اطباقش زیاده از همه جای دیگر است و فواید شرای بزرگوار صاحب دوا و این و
و از حیث لطافت بیان حسن کلام و عجاب شب و در این نغز بر کس همه جا داده اهل سخاوت و شجاعت اند

در تحقیق اسپهان

و بسیار جانزدست و عزیز نواز . قبول تربت النلوب در اصل چهار فریه بوده کران کوهک جو چاره شهر ۲۳
بعضی را صورت پیدای و بر منی زبشید و ذوالقرنین ساخته و سبک کعبه و اول پادشاه کعبان و سایر کبابیان انبار
دار الملک ساخته جمیت آنها زیاده در دهه یا قلعه های مذکور هارت کردند تا بدینچ آبادی بهم پیوست و شهری بزرگ شد در کن
الدوله حسن بن جوبه از ابا کعبه و در بار و پیش بیت و یکبار مردم و چهار محله و چهار ده دروازه که پشت تابستان
در ستایش اجدال چهار ضلعش بقاعده ساخته و طوفان در لرزه که موجب عزای و ویرانی باشد در آن کثیر اتفاق افتاد
بلکه در دروازه زاننده در در جانب قلعه بر خاسته شهر و است و از او نیز با شهر جار بست و آب چاه در پنج شش در بست
و مانند کوهی باب رسد و اگر پیونزی یا تخمی از جانی به آنها برسد بهتر شود که پشت تر نشود جز آنکه که سبک نشود و بسوه پیش
در نهایت خوبی و فراوانی است و خانه از راستی و طرف زارهای سبکو و متر قرارهای بزرگ و شکارگاههای خوب فراوان
دارد و از حسن تمام و سر آبی مرغوب متحد و از جمله مدینه که خوابگاه سلطان سلجوق است مارایان و جادوان و شهر سنان
که شهر نو اصنان گویند اسکندر رومی ساخته و قیره ز ساسانی تجدید کرده و کله او در آن نواحی قسود بوده که تصورش و چون
ساخته است از اینر است که گفته اند و همین هستند بار در او انگده ساخته و زاننده رود کو یاد و چند بم از وسط شهر بکشد شده
افیه عالی بسیار علی الخصوص میدان شاه و بازار قصریه و مسجد شاه و عمارات و باغهای سلطنتی بسیار عالی و ممتاز و چل
معتبری که بر راه قطار روی زاننده رود ساخته شده سبده و چهل ذرع طول است و معروف بسی و در شپه کسی در طاق
دارد و با پیش آمد و بر روی خان یکی از امرای شاه عباس بوده است و چل خواجو که یکی از بناهای معظم و با سنگ
ساخته شده باین وضع چل در جای دیگر ایران و غیره یافت نشود و اطراف اصنان ناچاه پسندار ذرع آباد بود و هنوز
کارخانه جات رسیان باغ و آب رسیم باغ و درزی باغ اصنان معروف است و تا چندی بهترین قلعه و تیره ششبر و
و قهر آش و متراض و قلا و کاری و آلات مغزی و شنگ و شکر و غیره از آنها بار بار خارج و داخل میرده اند و
هنوز آلات و اباب کارخانه کاغذ سازی و شیشه کوی اصنان موجود و تا چندی قبل هم باین صنایع میپرداختند
بطریق مصری در کتاب جغرافیای خود نوشته که در زمان طلغای بنی عباس اصنان پای تخت عراق بود و امیر بمبر
کورگان در ۷۸۹ هجری هفتاد و هفتاد هزار نفر کشته باز در عهد شاه عباس بزرگ که پای تخت شده
شاهون ساخرانوی نویسد در زمان شاه سلیمان صنوی صد و شصت مسجد و چهل و هشت مدرسه و هزار و هشتصد
کاروانه و دو بیت و بقا و در حمام و دو کوره جمیت از روی تحقیق داشت و در زمان محمود افغان شهر اصنان
بجلی خراب و ویران گردید پس در این مورد لازم شد که اشاره از بعضی سیاحت نامه های سیاحتان قدیم از
روی حقیقت و بصیرت بشود تا بداند که چه دامن کسیر سلاطین با تاج و کین و ملوک با برای و کین و پادشاهان
با اعتبار و اقتدار شده بود که او رکت کاد و موطن شاه دکن اجمان و سپاه گردیده و تابسته این توجه
و استنباط بوده . شاهون از عظمت شهر و مملکت اصنان تعریف نماید و میگوید در شهر و آبادی عالی
و در کابین خارج شهر و در ده فرسخ است و در آسیایان عظیم آبادی و استخاف دارد که لندن در اروپا
و در بازار و کوه های این سطح و کاخ و دروازه شهر سخی بعدری از دوام و جمیت دارد که لابد هر کس بتواند
چون امراد اجمان و اشرافه نوگر زیاد جلواند از آنکه مردم را کنار کنند که بتوان عبور نمود و عالی نگه نمود
ایران چون طرجه رو کشاده و کوه که در دریا کوه که چون مردیستند که آنهم تقریباً همین قدر با جمیت میشود
دو بار روی شهر اول درون شهر عالیست هزار قدم است کبوتر میگوید با باغات پشت شهر شازده قندهار

در تحقیق اسپهان

۲۳ دور هم نشان در بگردن حال است غلط دور شهر را می کند بل زبده سوار هم کرده دور شهر خواند کردش کند و تمام این مسافت درون شهر ملو از خانه و باغ و مسجد و حمام و بازار و مدارس بکوی عالی است که وصل بیکدیگر است شایردن مدارا و اینه عالی سلاطین صفوی را خوب پسندیده است که خود سلاطین در آنوقت سکنی داشته اند غالباً کوچه با بطور خیابان بوده با وجودیکه اطراف خیابانها اشجار و نهانهای آب جاری داشته باز دست کوچ بقدری بوده که چند عراوه بسکه هم میتوانست حرکت کند یعنی که داشته کوچ نامتاسک فرش نبوده دور بارندگی کل بسیار بوده است جدر فتنه بعضی بلاد ایران را شایردن بین قسم شرح میدهد که اولاً اسپهان منقسم به هفتت بزرگ شده فتنی موسوم بجوباره فتنی در دشت اقلیش نیز به هفتت منقسم شده آنها یک درجه باره بود اندک فتنی و هفتت ساکنه در دشت جدری و جدری طایفه بوده از صفویه غلبه اشکی که مرده سلطان حیدر شاه سجیل بوده اند که در سنه ۸۹۶ هجرت از جدی پیوسته بوسی ارادت داشته اند و طایفه نعمتی جماعتی از در اویش میزند که بنا به هفتت اند ولی نامانی کرمانی ارادت داشته اند که در فتنه در آنان که قرینه از قرای کرمان است واقع در شش فرسخی شهر و اینا لباسی داشته اند که بدترین و کثیف ترین البر است و سرایشان عریان غالباً بوده وضع و حید بیان خوشوضع کلاهی و وارده ترک کسرخ رنگ ترک بزرگ از پوست و باغی شده و کتف اندازی برکتف و عصای صغری که مستشاکو بند در دشت و بوقی هم از شاخ دره قیپ که شاخ نغیر کونید در میان ایند و سلسله جدی عداوت است که محال است یکدیگر برسند و صدتده هم ترند مالی قتلات شهرم رسم ایشان را تجتبت نموده رسم خود ساز از جدری و نعمتی گذاشته اند و غالباً در تراغ هستند و تراغ این و محمد اسپهان سرایت بهج ولایات ایران کرده و نازده قوه خانه نزدیک خانه فتنی الممالک دیدم که تا بحال در جا و بیکر ایران رسم بوده مردم آنجا جمع شده قوه و طوبان صرف میکند و فتنی الممالک مانع کلی از این میسر دو او شخص سوم مملکت است مدام در حضور اسپاناده و قدانش بر سر کر است دکا فدی در دست دارد و احکام پادشاه را او نوشته بوقع اجری رسانده و می از اولاد خود خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه میباشد نیز عظیمی در اطراف میدان ساد جاربین و شش مربع مستطیل است عرضش چهار صد و چهل قدم است و طولش چهار صد و شصت قدم عرض نیز اطراف میدان شش قدم و اطراف نیز شش گنهای سیاه نصب شده و عرض شش گنهای دو ذرع و نیم الی سه ذرع و در جلوه در قاپوی بزرگ صد و ده عراوه توب کوچک گذاشته اند و دو توب بزرگ هم نزدیک در الاقا پودرین گذاشته اند ولی توبهای بزرگی که در اسپهان و سایر بلاد ایران نشان سلطنت اسپانیول اردو اهل ایران بعد از آنکه طوفان سپهر فرات بر طرف آوردند توبخانه مسبری که در آنجا بود بملکت خود آوردند و بهج بلاد خود در ایران بستم کردند میدان شاه از محبت جربان نرد و اطرافش در دو طرف نرد و خنای عظیم و منبوان گفت بهترین تفریح کا بهای روی زمین است جز در مواقع خاصه و احواد و اوقات پذیرائی سفر ادبیکر همیشه به آن ملو از محبت و تفریح کنندگان از جمله بنای عظیم یکی مسجد شاه است دور در و اطراف در مسجد از رنگ ساق و فرشش در گاه هم از همین سنگ است و در بالای درگاهش کاشی کاری سترق بسیار خوبی شده و آیات شریفه قرآن از کتیبه کرده اند در ب مسجد حسبل بزرگ و تنگ فتره روی آن فرش کرده مسجد هم مربع مستطیل طولش نود و چهار قدم و عرضش هفتاد و هشت قدم و در وسط حوضی از مرمر که دورش میت و شش قدم است مقصوره محاذی دری است که وارد مسجد میشود از هر طرف داخل مقصوره میکند و عرض ابوان سلبت و شش قدم و ابوانهای حسین هر کدام با نرده قدم طول مقصوره هشت قدم و بالای کینه بالای است از طلا و ارتفاع کینه از چهار فرسخ نمایان است بتوان گفت بهترین ابیة ایران

در تحقیق اسپان

سپه شاه اصفهان است تا بسنا نهاد تصور در بستانها نماز میکند از بالای محراب این مسجد صدوقی است که بنی ۲۳
از طلا بردارند و وصل بدیوار است معروف است که در این صدوق دو وصل محترم است یکی قرآنی بخط مبارک
حضرت امام رضا مقتدای طالبین علیه السلام و یکی پیر این بختان الوده از حضرت سید الشهدا امام حسین علیه السلام و بیعت
این دو وصل را از صدوق بیرون می آورند مکرر می گویند که دشمنی رو بملکت کند آنوقت این هر دو را بر سر علی بسند در طوق
مکشیدند و بیع دیوار مسجد که محاذی صحن است از گاشی مرقی که بگویند از امامی ابراهیم زینب معروف است شاه جهان
بزرگ که بانی این مسجد و سایر بناهای مسلم ابراهیم است وقت ساختن مسجد بقدر کفایت مسجد سنگ مرمرند اشقد مسجد گفته بود در
اصفهان خواست سکناهای مرمر اورا کند باین مسجد کار کند طمای شهر مانع شدند که صد مرتب می شود و چند کسان بعد از تو
بخواهند مسجدی بسازند او را خراب کرده از خود را بنا کنند در این اثنا خبر رسید که در اردستان معدن مرمری پیدا شده شاه
عباس از آنجا مرمر آورده مسجد را تمام نمود موقوفات آن دو از ده هزار تومان است و متولی یکی از شاهزادگان خانواده سلطنت
با یکی از امرای بزرگ بود بازار شاه در طرف شمال میدانست و در پادشاهی در اردو و میدان در این دو طرف
جوابها و زرگرانی نشینند بالای دروازه که دارد بازار بود صورت یکی از جنگهای بزرگ که شاه عباس با طایفه اورنگ
کرده مرتب است در آنجا جزیره هر هزار ابران سحر کرد ساعت بزرگی داشته آورده نصب کرده اند زنگ بسیار
بزرگی بالای آن نصب است و ساعت از یک کلبیای بزرگ جزیره بهتر بوده . عمارت سلطنتی که بهترین ابنیه عالی است
در فلش از آقا پوت است دور آنجا یک فرخ می شود این دری که موسوم به آقا پوت بعد از محرم است که خود سلطان
خانواده صفویه آباد در وقت سواره بودن و رود بان در سنیا بند و هر یک از امرا و اشراف و اعیان که دارد میشود با
تعیینات و کتبیات زیاد آستانه آن درگاه را میسند و دو طرف آقا پوت و طار بزرگست یکی جای نشین امیر و پادشاه
که علاوه بر اجرای احکام عدلیه و الرض را برض شاه میرساند و در طار دیگر قاپوچی بابی می نشیند که در رود و
خروج از عمارت با اجازه اوست و در دست این دو طار اطافهای دیگر است که شب از قرا و لان خاصه چند
دسته آنجا میمانند از احترامات و پذیر آقا پوت که هر مفسری خود را آنجا رساند و پناه برد این است و هر شخص
پادشاه دیگر عدی نمیتواند او را از آنجا خارج کند باین معنی که بگم پادشاه آن و آتش قطع کنند که خود مجبور شده در آن
عمارتی معروف بطار طولی است که طاری در میان دارد که صد و پنجاه پله طول دارد و بیت و شش پله
و سی پنج پله ارتفاع و پیروز ندارد ایوان مانند است در وسط آن حوضی است مستطیل از مرمر و محاذی این طار
چنان عریضی که عمیده آخور طرفین بسته اند طرفی نه آخور هر خوری آبی بهترین آبهای عالی و پهلوی بجز آب
طار و جلای زینب و تر مرغ و رقیه های مراد و دوزی و پهلوی مسجد آخوری سطح طلا گذاشته است
در دو طرف آن طار اطافهای بزرگست که یکی از اطافهای بزرگ کتبخانه پادشاهی است و نیز امیر نامه
کتبخانه است در سنه ۱۰۶۰ هزار و شصت شمسی بشارت هندوستان رفت در این کتبخانه هفتاد و پانزده پاره است
جلد کتاب عربی و ترکی و فارسی دارد از مرمر مهم کتبخانه پهلوی بجز زبان فرنگی کتبخانه در کتبخانه پادشاهی
بافت میشود یا خیر و صدوق نمود که صدوقی صد و پنجاه جلد کتاب بود یکی از صدوقها کتبخانه که از کلبیای بزرگ
هرگز بشارت آورده بودند که بزبان رومی و لاتین بود و صدوق دیگر کتبخانه بود که در فارسی است این کتبخانه در سنه
بهت آورده بودند و غالب بزبان فرانسه و آلمان بود و در اطراف دیگر محاذی کتبخانه رختار خانه است که خلاص
اسم ن پوشش مبارک دوخته و داده میشود در انتهای باغ طار طولی رخت و در خانه خاصه است که در پهلوی

در تحقیق اسپان

۲۵ در آن راه دهند و پیروی رخت دارخانه قنوه خانه است و انجام منع است و بعد بر آغازه و بعد شترانجامه سلاطین است
شادون بسکوب در شترانجامه راه داشتیم چون بهترین شترانجامه نامی دیناست بسیار لازم بود درست بوده باشم و چون مخترع است
شرح میدهم بجامه در یکباغ بسید خوب ممتاز بزرگت جداگانه از جهه و رده دین باغ باید از دالاتهای سنگ تار سف کونا
گذشت و بعد از ورود و سبلغ داخل تالاری بشود و شکل خاج یعنی چهار شاه نشین و در وسط حوضی مرمر که بواسطه قرار می
آب علی الاتصال جاریست و هزاره اطلاق مرمر است و از هزاره الی سقف نقل آهنی کپیری تعبیه کرده اند که انواع
و اقسام از گنجا و بطریبا و بعلیهای قیور و بارقن و شبشای قنک اعلی پراز مشروبات مختلف چیده شده و پیوسته آن
اطلاق نیز تالار طولانی است که انبار مدام است و در این انبار سطح تا سقف پاست از صند و قبا که پراز انواع مشروبات است
و غالب اینها از کربستان کرمان و شیراز و ظروف را بعد از آنکه بگذرانند موم که اخته رنجه در وی آن بار بکشند
حریر و باقیطان آب بسته و بهر حکامی که خود پر کرده اند مهور است و یعنی با جام ما و ظروف و تنقلات و شیرینی آلات
و اچارهای آب لیونته بزیب و اقسام صفا و انظامشان خارج از حوض و تقریر است بکه باید دید . عمارت مجلس
مثل سایر عمارات همینان میان باغ و دافع و در وسط تالار است که در جوانی او اطاقتهای متعدد میباشد و هزاره
مرمر و بیلابیه است و حوض مرمری در میان و چهار بکار سے در اطراف و بالای بکارها پرده های تصویر بسیار خوب
به یوازینش شده یکی از این پرده های بزرگ صورت جنگی است که شاه عباس بزرگ با طایفه آوز بک کرده است پرده دیگر
مجلس جشنی است و تخت پادشاه در یکی از شاه نشینهای این تالار واقع است و فرش پرده های این عمارت گلارغین
و چهار بالش روی اورنگ شاهی است زربفت و زرد زربفت که من و ماشیه از مر و آرد درشت و دخته است و بچک از
این اسبابها و اشیاء عمارت دولتی که دیده میشود در هیچ ملکیتی دیده نشده و نیز از چیزهای که خود دیده ام و نوشته است
این است . قنوه بزرگ که قرائه سلاطین صفویه و چین است من که شادون هستم در عهد شاه سلیمان صفوی همین
رفتم و این قنوه را هم در این من دیدم و برای العین مشا دره نمودم قنوه است مربع سطحش هزار ذرع و دیوار قنوه چینه است
و گنگره هایش با کج معین شده و زیاد مرتفع و اطرافش برج و دورش خندقی است سی قدم عرض و از اینجا معلوم
میشود بسیار کند و قدیم است و مشابهت با ایفیه عالی ندارد و چون محبس نباید و سینه خانه درونی دارد و مسجد و حمام
و دار الحکومه دارد و مستحقین قنوه از قشون خاصه و کتر از هزار نفر میشود و چهل عماره توب نماز از نوهای جزیره هسرن
در قنوه است که توال مشهوره دقیقه نمک نشود و چون قنوه و است که خانه سلاطین صفویه است داخل شدنش هم مشکل
محال است و کسی قادر بر داخل شدن آنها نیست زیرا آنقدر که حافظ و بزرگ قنوه یعنی فازن کت و دولت بودند
بیایست هر سه با هم داخل و خارج شده و بخورد عظیم با هم هر دو موم کنند و من در مرتبه بند پر داخل شدم و
جلوس شاه صفی ثالث معروف بشاه سلیمان بر اورنگ شاهی چند نماشا و باز دیدم چندانه وجه خانه باین قنوه اند
منم همراه شدم و در گردش و سرکشی با طاقها و سده دایه با و بالا خانه نماز دیدم در مخزن اول است که چیده
بود از شمشیر و نمک و گان زکشی های پراز نبره است که های مرصع بطلا و جواهر کرده بودند و در صند و قنوه گذاشته
در مخزن دیگر تمام زره و خود و چهارایه و کستوان زرهی که برابر پوشانند زاده از مد بود چه آبراسته و چه کا
قاربه و فرنگ از طلا و نقره نرین شده بود و ساغهای خوب مختلف و صند و قنوه های انچه دان طلا و نقره و سینه
و مرصع خاصه کار با نایب و کت کرده ارضی که از طرزات کر اینها ساخته بودند و کوه دریا و سبزه بنا و جواهر
نشان دو تیرسینهای خوب که از هدایای سلاطین فرنگ بود چیده بودند اطاق دیگر از است که مانده که از جواهر

در تحقیق اسپهان

الوان کرانباغرف بودند و سپهرهای پوست گاه زمین دیدم که گلیتهای طلا و مرصع داشتند اگر چه در تابستان بودند ۴۰
ولی معلوم بود که تیر هر قدر سخت و تیز و بازوی و سپهر آن رزم و تیزتر حکم و قوی باشد اصلا کندزد و تیشیر را دیدم
که دستشان این چنین و سایر جوهرات بود از مخزن اسکو گذشته بخرازم جوهرات و لالی رسیدیم بیکت اطافی متوازن
میزدزه بود آنچه تر کشیده بود در من اردوی بسم رنجده و آنچه تر کشیده بود حاضر زنگری در صبیح کاری بود در
کبرهای سپهری جوهر کرده رنجده بودند و سپهر چیده اطاقهای دیگر منده و قما بود پراز جوهرات پیاده مالال الوان
مخلوط بسم رنجده بودند اطاق دیگر جوهرات سواره اسپاههای مختلف مرصع کرده چون تاجها و جبهه و کمر بند و
اسباب مجلس اسباب و غیره که بجز بنیاید و اطاق دیگر مخزن اسپه بود آینه های بسیار بزرگ که کینفرقا در بر
عمل آن نیست و بنیابت منجبت و تیز که با وجود نبودن راه این اسباب نکستی را چگونه با صحنان آورده اند اغلب
آینه ها در چهار چوبهای طلا بود بعضی هم مرصع خاص بیک آینه بزرگی که چهار چوب آن از زمره و لعل مرصع و بجز بزرگ بود
و دو لاجپه های این اطاق هر کدام را که بیکت تمام پره جز جوهرات غیره چیز دیگر بر روی آن آمد اگر خود برای همین
وقت ندیده بودم هر گز باور نمی کردم که اینقدر کنت و ثروت در یکجا جمع شود البته هیچ سلاطین دیگر را این دولت
و هیچ دولتی را این کنت نخواهد بود بلکه نصف و ثلث و ربع و یکی از اطاقهای دیگر مخصوص طرف طلا بود که تمام
طرف حتی دیکتای طلا و سپه های طلا که کینفرقا در بر حرکت آن نیست در صندوقی شش ضلع و جبهه دیدم و در صندوق
دیگر چهار صد نخبر مرصع بود که چشم خیره و عقل و هوش چیره مید و من چنان محو و اله شده بودم که دیگر چیزی نمیدانم
و منی تو انستم و بد از خازن پرسیدم صحتی برای اینها دخل سبتوان زد گفت تمام اینها فردا فردا قیمتشان محسن و
اشخاص صاحبشان معلوم و جبهه پیدا شدنش در قوج مالک با پیشک سلطان موبو ثب و ضبط است و قرآن
بخرازم جمع زده شده در پریش بالا آمده است و قابل یقین قیمت بشیئه بنته و معدوم در جنب اشیا نفی از جمیع
آوری و نگاهداری این خسرانی که در این ت سیر و سیاحت کردید محض احسان بذل فرمودن بخداست است
او فایده سلطان سیر و زند صندوق صندوق آورده در حضور بخش میکند از اینها چیزی مخصوص سلطان نیستند
من دیدم همین ناقابلها که در این ت مشاهده نمودم ممکن نیست رنج و شمش در هیچ ملک کنی جمع آوری بشود و دیگر از جمله دنیا
که در این خسران دیدم پوست داری بود که طولش بیست پنه و عرضش چهار پنه بود لباسهای یاد کاری سلاطین
بزرگ و اسباب و اسلحه های مخصوص مبارزهای خودشان با سم و تاریخ و قیمت و صافش همه معین بود لباسها
امیر محمود و میرزاشاه سیرخ پیرش را دیدم و بسیار میل داشتم بعضی چیزهای شریف مقدس که در این خرازم
بوده بقیتمند چرا که در هیچ دولتی و سلطنتی یافت نشود اشیا مقدس شریف که جز در اسلام و خرازم پیدا
اسلام محال است جای دیگر یافت شود از آن جمله توای مبارک جناب امام حسن علیه السلام است قرآن دار گفت اگر سلطان
شوی ترا بنام نظم این خسران یعنی بود که بروی هر یک فردا فردا کاغذ کوچکی نصب بود و چند کلمه تاریخ مانند
شرعی از آن نوشته بودند و لازم تاریخش برای اطلاع همراه بود پرسیدم از کی این خرازم صبیح آوری شده
گفت در همین مدت سلطنت صفویه ظهور تبرک الملک شاه بن الب ارسلان ساخته اموال خرازم و دقایق خود را
در آن جمع آورده امیر محمود تی حاضر آن فقه نمودستی نتواند بلکه دوباره حاضر کرد و الفقه علی سبیا
اعلای خوبی که از سنگت بنا شده موسوم ببل خواجوه ارد از چهار باغ دری بغیرستان تحت فولاد باز
میشود از قبرستانهای معروف عالی و صبیح جامع قباغ و نگارهای بسیار خوب و مزارهای شریف

در تحقیق اسپان

۲۷ آبنیاه او لیا و عملاً و فستلا کرام جیاشد و آنچه میرگر از نگاری با بزینت و قهر حکیم او مدبرینش در کی رخ داده در اینست
بسیار جای خوبیت و مزار پهلوانی بوده فولاد نام با سیم او موسوم شده جلغا که سابقاً یکی از محلات شهر بود
امکال خود شهری مستقل و در بگت میدانی شهر همنان و در حوالی رود زاینده رود است منقسم بدو قسمت بود
محلگه که شاه عباس اول بنا کرده بوده و دیگر که شاه عباس ثانی ساخته در نام این محل حاجت آرازه سکنی داشته
ولی اینک جلغا چه محل است که آرازه و سخنان همدو ساکن اند و یکی از آن محل را محل تبریزها میگویند یکسای ای بیاب
بزرگ خوب دارد و قانای عالی در جلغانست و عمارات رحیمی همنان بسیار وسیع و با صنایع بناست بناست تبریز که جای
که متغیرا افزوده های واجب اینست در آن ساخته عالیست بدیده و بدیده بسیار است در حقیقت بنا و خدمت شهر
اصغیان اختلافت در سده سصد سال قبل عمده فرنگیان این بود که شهر صد دروازه را در نزدیکی آرازه در آن شاهزاده کوپاش
این بود ولی این قول کو با صبح باشد چرا که بطریق مصری شهر صد دروازه را در نزدیکی آرازه در آن شاهزاده کوپاش
و آسمان باشد عمده مورخین عرب و عجم این است که پوششک پیدای بنا کرده و نسبتش را با سکن بزرگ هم
میدهند و گویند در شهر سخنان دیواری گیده که دارای سبده و تخت برج بوده و شاه عباس اول پای تخت
ایرازا همنان شهر داده . این هوق در مالک الملک نوشته تحت الفرض بود و بیمار که با همنان
جای داد بای صنعت کر را در آنجا که استند و امیر و سب و نود و هشت سال در تحت خلافت و سلطنت
غلامی بنی عباس بود و در سبده بیت جبری عماد الدوله بن بویه دیلمی همنان را متصرف شد بدون اینکه حتی
بنامی بنی عباس بدید و علت قتل امیر تمور همنان این بود که چون بعضی سکنه شافعی و بعضی دیگر حنبله بود
میان ایندو مشرقت نزاع شد و قیس امیر تمور را بگت خوانند و آمده و همنان را فتح کرد و همنان را از
شافعی بگت سح القعه آبادی همنان در زمان صفویه مخصوص عمارات و بناهای سلاطین جنبی بود که بگت از
سلاطین روی زمین آن قسم عمارات نه اشتند و آنچه مسافین و فنی دید و مسافرتشان که بیاحت چمن رفته اند در نواری
و سیاحت نامشان را خوانده ایم اصل وضع و اسلوب عمارات و دیوانه کمال شباهت را دارند به عمارات همنان
و این سبده نیز سبده بنت زبیرا که ایران در آن زمان با دولت خارجی که زیاده مراد و داشت دول هندوستان
و چین بود و بخار این وقت در این دوره زیاده مراد و سبده دزد چنانچه در این عصر بواسطه کثرت مراد و با
فرنگیان اغلب ایند ایران را از روی غششهای اروپا میازند آنوقت عماران عقیده جنبی و هندی را میگردند و جلغان
چهار باغ که مسافین قدیم در وقت سبده سال قبل امیر حمید از تربت و صفاه خوب آن میگردند اند اگر چه در آن
ولی از اشده و تابش قدیم آنها هنوز سابقه باقی است و از بناهای عالی که مسافین قدیم نوشته اند یکی در راه مازندران
که در سه چهار باغ نیز گویند و از وسطش نهری که در عظمت قریب برود است عبور میکند با جلغان طبعی و طبیعی
این شهر سبده جمهورانه جزائی بیش از ارضی است و بسیار را در میتوان تقصی بشهر و انچه پیش گرفت و
زاینده رود در آن رود هم گویند و نام ضحای عرب و عجم نظاره تر آمد و در باب این رود گفته اند . . .
همه آنکه گوید در شرح خارج آنها و سیون آبنده رود از جبال که بزرگ است و در ولایت رودبار است
که در ولایت خروزان و استخوان ریزد و در زمین کا و جوانی منتهی میشود و هر چند آب گریز مجاور
سرشته زاینده رود است و مجرای زاینده رود در اغلب مواضع زاب و چه است که آب آنها در آب رود
میشود و در خانه طبعی جاری میشود و با سلاطین عظیم شان حکمت ایراضه کرده اند که آب گذر از آن

در تحقیق اسپهان

طبیعی بر گردانند و داخل مجرای زائده رود کنند که بیکه هفتاد بار این نیت و وقوع مییافت برآینه فواید زیاد است
و از سلاطین صنویا اول سلطان بیکه این خیال افتاد شاه طلماس بزرگ بود و میخواست کوه میانه سرشته زائده رود و سه چشمه
گرد را سوراخ کند و دو آب را یکی کند ولی جهت بعضی چشمه های آب که بجای آمدن گوگرد در این کوه بود عیال چند فرسنگ
کار میکردند بخار و دم گوگرد را ختم میکرد و از صرافت افتادند . شاردن که در زمان شاه عباس سینه
با صنویان سفر کرد نوشته که شاه طلماس خارج کرانی برای انجام این مقصود نمود و همی بجاک شدند و تفرض خود داخل شدند
و بعد از وی شاه عباس بزرگ نیز بدین خیال افتاد و میخواست عوض اینکه کوه را سوراخ کند از قلعه کوه نادامن دره
تخیل دهد و این تیرات آب جاری سازد ولی باندازه شاه طلماس کار نکردند و قورلو پیکت امیر دیوان که از رجال
معتبر شاه عباس بوده و اطلاق زیاد هم در حوالی هفتاد است و اگر آن آب جاری میشد حاصل و منافع زیاد بود و طلماس
او میرسد لهذا او هم شاه را زیاد تشویق میکرد و تیریری هم او کرده بود که ندی در جلوه آب چشمه بیند که آب را بالا
بیاید و نسبت که آب مساوی شد با مجرای زائده رود در آنوقت بجای اینکه بخورستان برود بطرف هفتاد خواهد
آقورلو پیکت هم بعد از خارج و زحمت زیاد کاری از پیش نبرد بعد با محمد پیکت صدر اعظم تبریز شبانه نام فرست
فرستی و او طلب اینکار شد و تیریر شبانه این بود که تقیما در این کوه زوده پراز بار و طلماسند و آتش زنده تا کوه ابریم
سکافه بقصود رسند پس از فرج زیاد باز چیزی نشد . تاریخ عالم آرا چنین مسکوبه که آب که از جبال موسوم
به زاز اسرعه هفتاد و هشتاد است جاری و جریانش نسبت جنوب و از دانه کوه معروف کوه گبلو عبور
میکند و تمام خورستان را سیراب مینماید و در وسط العرب میشود و بندری این رودخانه بنیاید و هست که در خورستان
سطح بزرگی میشود و وجه و دیناری از آن عاید نمیشود . این کلمه حسنی که یا اصلی مذاشته باشد چراجه و دیار
سود ندارد چه بلوک میان آب که در حوالی موکتر است بواسطه ندی که ساپور ذوالاکتاف بسته و بعد مراب شد
و در ابتدای جاکگیری قاجاریه محمد علی میرزا تعمیر فرموده و بلوک مزبور از این آب مشروب میشود و در سال مبلغ
کلی عاید دیوان در عین بند و زنده رود در کوهستان سمت شمال جاری و در شهر هفتاد رسپی بر روی آن بنا
نماده اند . عینده شاردن این است که زائده رود و منبعه چندان عطشی ندارد و شاه عباس از سی فتنه
آب باه اضاف نمود که باه اشتر و آن شده به حال از مخرج آن ناردشت بهشتا و فرسخ است و در این اندازه
این رود جریان دارد و از بس رود بانقی است اما لی هفتاد زمین رودش میماند و بعضی گویند اهل هفتاد
از عدم سینه آب چاه می آمانند و گویند آب چاههای آنجا بندری کوار است که بر هیچ برنام ابعاد دارد و بی سینه
مستان در واقع سیمان بوده و سکر نام کوهی است بس شامخ و بلند در ولایت زابستان که این کوه کرا
که آب زره گویند از پهلوی آن میگذرد و تولد رسم در آنجا شده که رسم را کتری گویند در سیمان مشرفا شده
جی در هفتاد بلده یا محله بوده از اسپهان بخوبی آب و هوا معروف و فاکش با است و آری موصوف گویند
چون ارباب فضیلهای نجوم بطوفان آبی حکم کردند و گفتند که عالم را آب خواهد گرفت بناسی کبذای مرمان
چند دفن علوم و صنایع گذاشته ابوربجان در آثار الباقی میباید که در زمان بابی از فاکل قدیم شهری شکافه و میانش
خانه بافتند آردی چند بسته شده از پوست درختکه تور گویند و بر کان چند برآینا پیچیده بندر که محفوظ و مستور بود
معلوم شد که در عهد یوسف پنجم که حکم طوفان شهرت یافت بعضی از علوم و صنایع نوشته دور تور پیچیده و در آنجا
که استخوان کرده بودند دفن ساختند که اگر طوفان عالم گیر شود آن علوم و صنایع از میان نرود و پس از فرج

در تحقیق اسپهان

۲۹ طوفان بخاری نوع انسان آید و این معنی خود دلیل است بر خوبی مآکن اسپهان که بخواهند اجسام کنده در حواس
شهری تیردی این نام هست و کبر اول یعنی پاک و پاکیزه است .
نماند شریست از بلا و جمل در عهد و عهد آن و اصل نه آوند بوده مثل نیا پور که نه شاپو بود یعنی شهر یعنی شهر شاپور و نه آوند
شهر آوند و ابتدا طرف خوب آنجا با خنده آوند طرف را گویند بشهر طرف معروف شده و نیز نام ولایتی از پیشین
بوده و این نماند همگی از این عظیمه عجم بوده و بقدری از هر جهت معتبر بوده که فتح نماند و کجاست عرب شد و پشت عجم
سگت که دیگر کاری از پیش نبردند و مایوس شدند .

بوی اسم مردی بود پرسی الاصل که دره بلخان کیلان بسیر برده و در نهایت عبرت و خیزند کافی مسکوره آخر آن
اولاد او پادشاهی رسیدند و آل بویه مشهور شدند و نسب آن بیزد کرد بن شهریار فرزند پادشاه عجم میرسد تا بهرام گور گشت
در پشت چنین بوده بویه بن فاطمه بن تمام بن گوپی بن سیرز بن سیران شاه بن سبستان بن تیس مرد بن سیرز بن سبستان
این بهرام گور بعد از انقلاب کشت عجم این طبعه کیلان و در زمان خلفای عباسی که آل نبار در زمان سلطنت داشتند
بلازست و پیشگاری ایشان امارت یافتند و پسر بوی اول عجم بود و هم حسن سوم احمد و آغاز ظهور دولت پان
در سبده و میت و دو پوری بود کشت علی بهاد الدوله لقب شد و حسن برکن الدوله و احمد بمغز الدوله لقب شدند و
سلطنت استقلال داشتند چنانکه ایشان بر سر خلفای بغداد سولی شدند و عزل و نصب خلفا در پد قدرت و بازه
سلطنت ایشان بود و عهد الدوله را استقامت میکنند و منوب به بویه را بوی بختند چنانکه عثمان مختاری غزنوی که
سجوقان آل بویه بوده در مدح عهد الدوله گفته اند دولت و بخت و سلب و سخن بویه کیره یه شده عالمش از تیغ دور
و تیر در مدح عهد الدوله دلی گفته خوانا شده است این دلم از درد و لیکن عزیزیم از دولت شایسته بوی است
مختاری در جانی گفته کجور و در انسر و میشد کنگ بخت در بای ولی پرورد خورشید صده بند شایسته بوی که فرد
رسم نوز داشت تا نقش بدان از صفت خویش بیگند و منوچهری در مدح سلطان محمود غزنوی و غلبه بر بقاء الدوله
و آل بویه گفته چون خد بری کرد و بختزدین و بیاوه شد بوی دیها از همه بوی و بهاسی .

مانان قضایب از توابع کرمان بومی آب و هوا معروف و تپه نوزالدین حسنی مشهور شاه نغمه الدولی در آنجا متولد
بوده خانقاه و ریاضت خانان داشته و از دهه متولد بیک مرد آن معتقدان از هر صنف آنجای آمده اند و تحصیل علوم
یک کرده اند و سلاطین از اطراف به پیر و نیاز به آنجا میفرستاده اند خاصه سلطان احمد شاه بهمنی بواسطه خوابی که قبل از
سلطنت خود دیده بود و بتبید ارادت غایبانه داشت و تفصیل آن در تاریخ فرشته که در هند نوشته اند مرقوم است
و این بیت که در جاهگیری آمده دلیل بر آن مطلب است و در دکن دست و خرد در مانان لوح تجذد این چنین شامان
از سالان نظم و ترتیب در تجمعات معارف زیاده از حد سال آن در خبر کتب دیده شده و در سال بعد سال بیاد
و کتب طالبان بسیر برده سلسله منوب بوی معروفست بعد از رحلت دی احمد شاه بهمنی از دکن سندی باز در سبیا
بنامان فرستاد و مرقد عالی بر سر صیخ سید ساجده و برادر خاندان نوشته اند مانان شهری بوده که آذربایجان مسکن
آن صفحات بر روی کار شاه انوشیروان عادل ساخته است و تاریخ التواریخ آمده که انوشیروان خواست سدی ارباب
الابواب تا بجز قزلباشد خزان و پوشش و خاکزد آذربایجان بزرگراه را کلبت کرد و پر استرا با بار کرده که کرمان فرستاد
استرا با و از زیادای آن زرد ساخته شد .

بزرگ حصار است در اصفهان بر فراز تپه و در مرقع جای حسین سگنی بوده هنوز آثارش باقی است و معروفست

در تحقیق استخر

و نیز در حوالی طهران دوری کنه بالای کوه و تپه بسیار بلند که از ابروی کتند و آبی داشته که هنوز باقی است قهرالدوله دومی سنی در ۳۳ آن حصار بوده و شراب و کباب از گوشت گوساله خورده خفه کرده فوت شد و در این شهر آبی آورده مدفن ساختند و در آن کبابی بر سر قبر وی برافراختند که بعد از فراغ بی روی آن کبده هنوز بر پا و جایست و بعضی غلط قبر طغرل می پندارند چرا که بعد از قتل طغرل سر و تن او را حمل بجای آورده بودند و او را در یک دروازه مغربی مانده بود که کبده برای او چنین استوار بنا کنند .

استخر نقولی از اربابان تاریخ و سیر و انوار آن کتب و خیر استخر از کوه مرث ساخته و همی گویند پیش استخر نام آنجا را بنا نهاده و بهوشنگ بر آن عمارت کرده و جمیع بناها در سائید و خاک از حد و دهنگ تا آخر از مجرد که این قطعه چهارده فرسخ است طول شهر بوده و عرضش تیره فرسخ و سه قطعه محکم هم بر سر آن کوه بلند که عرضی کرده مسنما به ساخته بودند موسوم قطعه استخر و قطعه سنگینه و قطعه سنگوان که اکنون آبادی مستطیلی از آنها باقی مانده و عمارتی مخصوص استخر است جمیع پایی که ساخته که کبدهش کبده پوسته درست آن بصورت کاشده است و از آن سنگها به آئینه و آثار معدنی در آن صحرایان صفحات دیده میشود و قطعه ستونهای عمارت و ارتفاع آن سی که بوده و مسلم است که با اسباب هندسی و آلات و ادوات جبرائلی سنگها و ستونها را بر روی هم در بالای یکدیگر بر سوار کرده و گذاشته اند و بنا فی چنین که هنوز در جایی دیگر دنیا کرده نشده سنگهای سطحی که انداخته اند بعضی و طول سه چهارم بریده شده و بعضی آنرا پر دخت و صیقلی کرده اند که بعد از این مدت هر آبها کرده خاک از رویش پاک کنی چون آینه های سنگت بسیار صاف روشن خوب مویب و صاف در او دیده میشود گویند بعد از بدین یونانیان این سنگت و غیره بعد از زحمت و مدت زیاد آینه فلزی که با آینه سنگت زده شده درست کردند باری چنان راه و تپه های طسرفین آن عمارت ساخته شد که سواره سهولت و آسانی بر بالاسه آن رفت و آمد شد و بالا سنازل و جاها و اطاقها از سنگ تراشیده و پرداخته شده که برخی برای نمونه باقی است و تخته مخصوص خود همیشه بالای اینها چهار ستون تراشیده از سنگ سفید بلندی بیت ذرع و مخروطی و چنان نقاشی و مجاری کرده اند که اسناد آن کامل با اسباب و ابزارهای بجز بده نهاد خوب نمونند کرد و جبرث این است که هیچ حرب با کترب حربه نقاری بر آنها کار کرد پس بد جز افعال صفا و کفار و کردار بها افسانه آید و کبر معلوم نیست این سنگها از کجا و با چه اسباب اینجا آورده اند و باقیش قبه و اسباب روی ستونها و دیوارها و بدن که به صورتها سے عجیب و غریب نقش کرده اند سقف خوابگاه همیشه بالاتر از همه روی آن ستونهای سفید بیت ذرعی که فرود تخته معلوم است و مخلوط خاک خرابهاش نوبتای هندی بسیار است و معلوم نیست برای چه تخته و چه حکمتی با ما کنه کل اینجا نوبتای هندی آینه اند و ستونهای بلند و دیوارچه ها هر چه پیشش ذرع چنان با هم وصل کرده اند که با شکل و دقت بسیار جوان فیه در عهد مصمام الدوله دومی قتلش بن اسد ایل سلجوقی برادر اباب ارسلان سلجوقی معاقب لشکر باند بار بده آشهر را بجای خراب کرده شرح آن بنا فوه آسیدی نیست بیان مناسب .

و نیز بقایه مورخین دیگر از عیسایان مدین و صومخ فارس از الملک ابن مالک بوده گویند اول کسی که بنای استخر گذاشت استخر بن ظمورت سپیدادی بوده و بزعم عجم وی نبرته آدم ابو البشر بود .
چون عجمی گویند استخر معروف است که فارس روم و عرب از اولاد احمق بن ابراهیم علیل میباشند . استخری فرزند استخر مدینه است که وقت سلطان یحیی و در تیره مشهور تر از همه شهرهای فارس و پای تخت پادشاهان عجم تا وقتکه اردشیر چهارم دار الملک نمود و در اخباره ارد است که سلیمان بن اود از صبح تا شام از طبرستان استخر را سیر میکرد و در استخر سید بن معروف بمسلمان عوام عجم را عجبده این است جمعی که قبل از ضحاک و مصلح هندی

در تحقیق استخر

۳۱ همان تبیان است بامجد استخر ابرونی در سندیم بود که احوال فریبست و عمارت این شهر را با سنگ و گچ کرده اند و پل فرنگ
در بیرون شهر حوالی دروازه که در رویه فراسان ساخته اند میباشد و آن طرف پل بنا و عمارت است که پاره ساخته شده
و پاره نام تمام با وجود اینکه هوای طرف استخر خوبست هوای شهر غیر سالم است و مسافت میان استخر و بیزار دروازه
فرسخ است و در کوزه های استخر سادان این غیره بسیار است و در نایب نزدیک استخر که معروف به آلاجه است معدن
ریح میباشد و کوبیده پارس را با صفت نایب است از همه بزرگتر نایب استخر است و قبل از اسلام مرابین و دو قاین طوک
عجم در استخر بود . آدریس بن عمران گوید که بمبر و کرامی از مردم حسبال استخرند زیرا که همه پادشاهان و پادشاه
زادگانند و شهرهای مشهوره نایب استخر بیضا مید نیز از ابروه نیزه بوده و صفت فاکش دروازه استخر
در آثار الباقیه است که در استخر بمبها استخر عینی داشتند و کوبیده های مسجد سلیمان بوده مسودی گفته این انگه
در بیرون شهر است چون استخر آدم بنای عجمی در آنکوه دیدم که تخت جمشید بوده . ستونهای سنگی بزرگ و
دارد و صورت های سنگی بزرگ و اشکال در آنست که ابا لیس کوبیده صورت های انبیا می عجم است و در عجایب است که
که در این محل باد های خوب میوزد . این امیر جو را در تاریخ خود نگاشته و گفته استخر اب اسلان استخر
ساخت قریب دروزه در خسته از آنجا یافت که هم جمشید در کف آن نوشته بود . و نیز از عجایب صفت و زینت استخر
این است که کسی دارد نصف آن ترش و نصف دیگر آن شیرینت و در هیچ جای دنیا نمیرسد بقولی گوشت
و بقولی پیرش استخر را بنا نهاده و بهوشک بر آن افزوده و جمشید با تمام رسانیده چنانکه از حد حرکت آن
را مجرد مسافت چهارده فرسنگ طول آن ده فرسخ عرض داشته و باز آفت و قراد نیک بوده و در قسقه محکم است
بر سر بلندی که کوه یکی استخر دیگری شکسته و یکی سگوان و با اشکوان این قسقه مشهور بمباران نیزه کنند آن هم
کوبیده . مؤلف فارسی نامه گوید که جمشید در استخر در پای کوهی سرائی ساخت که در پایان کوه دگر از سنگ سیاه
بود چهار سوک که یکجا پیش کوه پیوسته و در طرف دیگر در صحرای کوه و در بلندی سی گز ساخته و در طرف بازو با سنگ
بالا می رفتند و بر آن دیگر ستونها از سنگ سجد دور کرده و بر او تارها چنان باریک و دقیق کرده که بر چوبها
نرم نتوان کرد و بهر درگاه دو ستون مربع نهاده و پاره های این ستونها زیاده از صد هفتاد من باشد و در
نزدیکجا به آن شکل سنگی نبت در آده و نرمه اشک خون بست و در جریان هم میکند و در آنجا صورت بر آن حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله نقش است که روش چون آدم باریش مجده و باج بر سر دوست و پا و دم بر صفت کا و
و صورت جمشید بشکل زینا کرده بودند و در آنکوه که باه از سنگ کده چنانکه آب گرمش از چشمه زانیده است و با
مناج نمی شده و بر سر آنکوه و غم های عظیم بود که عوام آنها را از آن باور میکنند و وقت غلبه اسلام چون فارس
گزر خلاف حمد و قدر کرده بودند مسلمانان آنجا پس از استیلا ای خیر قتل و فراسب عظیم کردند و خون کشیدند
جریان باقیه اماکن بجلی و بران شد . در عهد مصمّم الدوله دلی در سال ۳۷۲ هجری در میان حصار
قلع شکر کبده و آنجا بجلی خراب و مندم ساخت و بعد در پی محقر ماند و در میان حصار ابای عمارت جمشید
نویای هندی باینده که چشم را میفید بود و کسی نداند که آن نویا چون چرا آنجا یافت شود و اکنون ستونهای که در
آن عمارت مانده مردم چهل مناره می نامند . در جمیع ارباب الممالک گوید آن ستونهای عمارت خانه های بت است
در صورت انا فالیم آمده که آن ستونهای مسجد سلیمان پیروزیه سلام بوده و شاید خانه جمشید را سلیمان مسجد کرده باشد
با حاکمان نموده چون مسدود استخر وسیع طوبی عین است بعضی از مواضعی که اکنون مرده و خوانند داخل

در تحقیق استخر

بوده است در این ایام غیر از قله استخر و قله سرخاسکون که در او صد خانوار باشد پذیرد که از آن شهر مسور نمازده و صورت
جمید را در آنجا کشیده اند که آفتاب پرستد و منافعی با مسجد بودند . تقویم اهل بلدان مطابق با سایرین است جز اینکه
که بد در استخر با است که از شدت غلظت و غرابت بعضی را حیده است که کار جن و دیو و پری است چون عفا پری که در
باب طبک دارند که کار آن نیست . در جام جم است که آثار قدیمه که در فارس است یکی همان تخت جمشید است که
زبان و بیان از توصیف آن عاجز است و صورت جمید را هم با اختلاف حالات بر روی دیوار نموده اند چنانکه بعضی جاها را
کری به سنی شایع کرده اند که اگر قد بدست دیگر خجری بر شکم او فرود برده و در اطراف صند بزرگ صورت آدمی و حیوانی آ
چنانکه یکی استر بظاری بر روی کاوی کشیده و یکی عراده باب بسته میراند و بعضی در دست تارنج دارند و بعضی کار که فستق
و سبزه سار و سنگ تیز بر پانزده است که قطر هر یک فریب دو ذرع و طولش نژده ذرع و یکپارگی است و بالای
سر سار را بعضی جاها مثل سر شتر و بعضی جاها هم سر کرکدن بوده و این سار را چهار پارچه بوده و است در سنگها
با سرب حکم کرده که ابد آدی بنی نیست و در صند بزرگ که داخل میثوی دو شکل قبیل از سنگ در آورده روی بصواد مقابل آن
دو قبیل و دو جانور عنسری بود که روی آن کوه است و در میان این چهار صورت دو سار و سنگی است و در کوه و صند
از سنگ زرشیده انده شکل آفتاب و مثل آتش است که جمید روی آفتاب ایستاده در یک دست گمان دهد بگری آتش
با آفتاب بکند و بالای سر جمید شکل غریبی است که از دو طرف پر دارد و پای تجمیبه دارد و در بالای آن صورت شکل جمید را
کوچک زرشیده انده سنگی که هفت ذرع طول دارد و یک ذرع و نیم عرض و یک ذرع قطر داشته در آنجا بسیار بار زده و در
آن نزدیکیها دهنه فریدون است . مسودی در خروج الذهب میگوید یکی از اشکده های محترم نجوس در استخر است
که ابتدا بسکده بوده و هائی دخت همین فکر ایران بسکده را اشکده کرده بعد از چندی آتشی را که جمیده عجم منبرگ بود
از آن مبد برداشته آن پرستگاه را و بر آن ساخته در میان عوام معروف است این بعد فراب در یکفر سنگی شهر استخر از بناهای
خوب گبر است و ستونهای عظیم آنجا یافت میشود . الفقه اسکندر رومی در کتاب قبل از بیسج انجار آتش زده منهد
کرد و دور که یکی از مورخین کامل یونان است و معاصر ادکوت قیصر روم بوده کتاب تاریخ باوقتی از آدم تا عصر خود
شست سال قبل از عیسی در چهل جلد تصنیف نموده در باره استخر و اسکندر میگوید وقتی اسکندر ارد پای تخت جمشید ایران
یعنی استخر شد و منزلی استخر در بین راه فریب بشده نمر یونان که بیاس اهل در پوزا در استعمال نموده معلوم شد
سلاطین قبل در جنگ با یونان اینها را اسیر آورده و این محل سکون آده و پیر و سا تخورده بودند و اغلب ناقص اعضا
از سران و سرداران پرسیده در باره اینها چه باید کرد و بعضی گفتند باید بوطنشان فرستاده ولی خودشان هستند عالی
ایران را نموند که سالها میثو و از ولایت دور مانده از نظر فراموش شده ایم اطاک و اموالمان همه رفته است اینجا
بتر است منجم به شیم قبول کرده و انعام و احسان موجب و مستری هر یک داده شد و گاده که سفند و جنت و کشت
بذول شد که آسوده باشند در زور و دستخیزه را حکم بپوش و عراق و قتل و قارت در قصاص دشمنهای ایرانیان
یونانیان آده شد که آنچه خواهید و بنو هبند فرو گذاشت بکنند و فاضل از اینجا آن کسیکه صاحب قارو حاکم این ممالک
بوده است که نیست و در گذشته و تا بود کسی را چه تدویرات این خیالات بوده چه جای حکم بر و افاضاتش پس این است
صیغ سکاگت را چه گناه و سلطان قارو سلطان قمار را بر جمعی مظلوم اسیر بچه تقدیر بهتر از عنف و اغراض امری نخواهد بود
که رهیت و لشکر هکتی از سلطان خود شتی ضعیف و ذلیل و چینه و قابل طرف افتاد و غلظت و خصام بستند
مگر در چنگ قومی دانه و است و بی پایه و ارازل و بی پایه که جمعی غیر و خیر کشند تا جانان با سبری کشند

در تحقیق استخر

۲۳

واموالشان ببارت برند فاضل که در روزگار استوار گردید و در امداد مردم که در زمان نریخت شده که خود را حکیم
میدانستند کاری کردند که چنانچه آن صواب نگردد . استخر در آنوقت از شهرهای دنیا که آفتاب بر آن میتابید
آبادتر و مردمانش با کثرت تر و بیوات عالی و باغات پراز فواکه و انهار جاریه و انهار مشرقه لایق و لایق بود چنان
که آب و غیره بدون مبرور و رنگ با تنهایی کشیدند و بکشور رنجید آنچه توانستند بقل آوردند بعد بعمارت آجان و دیگرگان
رنجیدند و ای دینداران و خدایان چون آفتاب شمع و افزون و مخلصان و آوانی طلا و نقره اقام
ناده و مسیله و مکتل و مرصع شده و البته ای پیش از تصور انسان حتی لباس اناس که از حریر و دیبا موج بوده الوان
داشت حتی پوشیده مارا بر تازن آنها پیش میروند که در این شهر محکم با پاسبان مدینه اسلامیین هم عیبی مندم و
و بر آن شد که کان لم یکن گردید و این قتل و غارت نیز در روز روز بود بلکه هستند از زبانی یافت بعد از آنکه آنچه نگردد
از دم تیغ کردند و هر چه هم باقی بود استند در سر قنات میانان نماز بر جاست و جنگ افتاد و شمشیر ماریم که استند
فی النور مکافات اعمال و اخلاشان را از کار در کنار نهاد و قصاص خون مردم بکینه و مظلوم خود از خود نمودند بسیار
شمیر و تیغ بکشد کردند . دیو و رسیکو بد عداوت یونانیان با او آستان بر چه بود که وقت غارت برد
جذب کردن کشتی دست بند با حوصله سبک و پذیرون آوردند انگشت با انگشت و دست بند از تیغ
میرند حتی با زور برای باز و بند میرند و بود و این را کان کرده نماز عداوت بوده بلکه از مردم اصالت و شدت
دانت و زکات بوده جنات و پست فطرتی باعث بود غلبه آستان و حسیان بر کرامتین است و از طرفی حسیان
نفس اعلی را با شمشیر اقطر مظلوم و آرمه آرمه کرده میان هم شمشیر میکردند و بعد از برهنه و مسدود نمودن آستان غیر
و خوانین کاروان کشتیران بر دکان بیکدیگر دست بست میزدند هر قدر این شهر بهشت نشان قبل از ورود ایشان
با عظمت و شکوه و شوکت و دوکت و ثروت و کثرت بود بعد از ایشان مندم و بقیان از همه چیز خالی و عاری و بر
و بیرون و بر آن شد و باقی مانده پیش که او برهنه و پریش از کار میمانند .

پس خود اسکندر بنو اصرع اردارگ و دوکت سرای و عمارات پادشاهی شده که از اول دنیا آفتاب را بر خشت برید
تا قن میرشدی و نیم را بر کل دریا همیشه زبیدن مقدور و جرات بودی در آنوقت دارای تمام صناعات و مهنات
و صاحب همه صناعات و مشنومات و تولات بوده که بر آن از تصورات مورخین و نگارندگان بوده و مستثنی از
نوع تجید و ترفیع و توصیف است و در وجه نقدی و زر سکو که از زمان کعبه و سلطان اسلامیین تا آنوقت بر سکه
قران بر خراجه جمع شده که در آمده بود مساوی صدوسی و دو گرو پول ایران در سکه و مبالغه نقد سکو که
خردار شش و غیر سکو که خارج از محاسبه محاسبین بود بیرون آوردند که محل شش کرده و نهاد عمل عرادا که از بازر
و عربستان آورده و تدارک کرده بودند روانه شوش میزدند و متنی دیگر در اطراف و اکناف پیدا کنند و بجمع آورند
مالهای محل اسباب و اموال مشول علی التوالی می آوردند و محل مسکروند ای بسا آرزو که خاکنده و عمارت
واقعی و خاصه سلطانستی است که در آن زمان بهترین مسینه و بجزترین عمارات عالی دنیا بود در وسطه مسینه واقع بود
قله اول که از سنگ نباشد و دیوارش میت و پنجه ام ارتفاع داشت و دیوار قلعه دوم نمایه قدم و دیوار قلعه سوم
که حصار عمارات و تصور به صورتی ذریع المصنوع داشت و قسمی این عمارات را از سنگ صلب ساخته بودند
که بیابت ابد الهم بر قرار و پایدار باشد و در هر سمت دروازه از طلا و نصب کرده بودند و در طرف مشرقی شهر
طرف ارگ و عمارات بنا شده و میت ذریع کوچی فاصله شده موسوم به ششاهی و در این شهر و سلطان

در تحقیق استخر

عجم است و سوا این نیز که از سنگ خار اخالی نموده مجرات در آن وضع نموده که در بر حجره جدی از پادشاهان ملط ۳۴
بوده و میدان ارک ملاوه بر عمارات ملطنی عمارات دیگر چه همانخانه پادشاه و منزلگاه سرداران بنا کرده بودند تمام
مغز و شش دارای مملعات و اسباب لازم بود اسکندر در وقت در استخر خواست حبشی بر پا کرده باشد و بنا کرد
این استخر بزرگ و تصرف پای تخت حبشیه ایران فایده وافعی پادشاهان که بهیچ دیده صاحب دولتی و نظر سعادت نباشد
و نیک طالع نمیده و آرزو هم نموده بود بر پاشا بد چون باین عزت پرده است (ابتدا قربانی زیادی در راه خدا باین
خود کرد) باین همشهر با نهاد بگر لزمی داشت) در یکی از شبها که مست با دانه تاب و بخود از غله سکر شراب بود
و سبتهای سران و سرداران و خواص اعیان استندادش زیاد شد که با جنون برابری و نسبت گذاشتند بود و شیره
سلط و غله های ایرانیان بر بونامین از یکی از زنان راهشگر موسوم بپاوس منقبضه نمود می از اسکندر که کار داشت
مینگی هم درستی بدست دیگران افتاد و سردوی پادستان آمده استند مانند که اسکندر با جمع برخواستند بخوا
ارک و عمارات خاصه رفته اول او را اذن داده آتش برافروزد و بعد دیگران محض ثواب و نام نیک سلطان سرود
کرده آتش زنده آنجا را که این سخی ابد الله سهر در طائفه سلاطین کبان پادشاهان عظیم شان ایران مانند که زنی آنهم
را شکر سلطان همان سلطنت و اسانه شوکت و دولت و مترو سکن پادشاهان عجم را آتش زده و فاجعه هبتش را
باب بشیری شده خاک آرزوش با دقا و داده نام سخی بر ایچار سنگ زنده نهاد و ایچ که فزب کفار و رفقار و حشمانه
زنی مطربه را سکر اخوزده رفته و چنین کردند بویکه اسکندر خود مستلی برداشته بغرم ایچار پیش افتاده و کمر
از دبال و زمان مطربه و با بگر هم از پیش گفت زنان دق زنان رقص کنان اسکندر هم از فرط مستی بپاشا
و فتور عقل و منسه و راز بهیچ و مجذبات زنانه اول بدست خود آتش در دوزخ و خود آتش بهارات طوکان
و سلاطین عجم و اوزنگ گاه هم در دوزخ و در طرد نمیشی تمام آن با و ارک پادشاهان و مستی از شهر آتش گرفته نمند
کردید پر آتش هر که را شکر بود امر و پیش کی ازین بهتر بود و وقت همیشه در جوار کوهی که نه شرفی
دست و نبرک نمیداره است و طرف پائینش منبسط و فی ایچله سر اشیب است و در آنجا در روی بک فطه سنگ
و سبعی مسلح که بعضی از آن مسلح کوه طیبی و قدرش مصنوعی از سنگ ساخته شده میدانی است خوب صاف و
ضرابه های تخت همیشه که دیده میشود هنوز شکوه زیادی دارد ایچ عجیب مکانی شایسته و مناسبی برای ایچ سلطنت
طوک بنا کرده بودند چاین هسته که در این محل باشد و متد بکوه و از نه طرف بگرفته کوه که عبارتست از غل بر
بطور کمر بند اعاطه بران داشته بعضی که از باد شمال و مشرق که اسباب اختلاف هوا باشد و مخطوط بوده و دست
آن موتر بسمت جنوب و محاذی باشد با مشرق و شعاع آفتاب نیز بطور موتر ب در آن قیامیده و این تابش نور
باین وضع اسباب تبدیل هوای عمارت میباشد و تخت همیشه که بر بالای قطعه مسطحی است مشرف به دست شرق
و پادشاه که بر تخت می نشسته سمت بزرگی از ملک خود را مشاهده میکرد و در نه نظر داشته از طرف جنوب
جبال زرستان مشهور بوده و از مقابل کوههای فارس همه نمایان و از طرف شمال مغرب کوههای جنبینار
و غله استخر و از جانب شمال مقام نقش رستم پیش نظر و همواره مدفن خود در دم طمس و قرآن قطعه مسطحی که
قصر بزرگش ساخته شده از جایکه سنگ سخت است از قاعش که ده ذرع است چندان بغیری کرده
طول قصر از شمال جنوب چهار صد و هفتاد و سه ذرع است و عرض از مشرق جنوب دو تبت و هفتاد و شش ذرع
و سطح این مسلح وسیع بیک میزان نسبت قطعات است و بلند دارد و هر عمارتی از عمارات تخت همیشه را

تحقیق استخر

۳۰ روی یکی از آن قطعات ساخته بودند و شخص نیست که این است و بلند با بنسبتار و جهت زیادتی جلوه چشم انداز عمارت و
 با اینکه بسبب سختی سنگ سطح مجوزاتن داده اند با حکمتی ملاحظه شده غیر این تصورات که حدس میرود و افزون بر این
 که در این قصر منزل داشته و آرا بوده و از این قصر بنجالی گوشالی است که حرکت کرده و بگنجان یکی از صاحبان
 مابین مشمول میشود اگر چه در این زمان از آن بنای رفیع و بنیان منع فراتر از قبل حسبیری باقی مانده و مهم اکنون نسبت
 ناچیز آن بزرگتر اسباب حیرت اهل نظر است و معلوم است که مردم انصراف تا چه پایه در صناعت ما هر دو سوره با
 هر فی قاور بوده اند و چگونه عمارت مستحکم عالی بنا نموده اند که پس از ده هزار و دوست سال که عرض سوره از
 الطرقات و احتمال بوده باز ارکان آن بنا بر سر در و محل توجه و حیرت با بصیرت آن دانشمندان هر دو بار است و نظر عمارت
 با سکو و محل رفیع خاطر و میل هر طباع است و بسبب غایت عظمتش این است که دشت نهایت وسیع و جابت با سکو
 و چون ساکنی در آن نیست که صوت و صدای مسموع و حرکت و جنبش شود که در دو عالم با اوصاف و صفات عالی
 از کدورت عیب و عظیم نظر آید و سببکه بالا بخت جمید بر آید حالت غریبی با دست میدد که از کج طرف عمارت
 سلاطین مجسم را می بیند که خراب و در آن بر روی بسم رنجه و از حوادث و قطعات سوانح و صدقات آفات و
 دیوار منظر و معدوم و از کج و کوششی مشاهده میکند حرم و وسیع و با جنبه و وضع عالی هم بدین قسم بجای مانده است
 که دیواری است طولانی که در او دو دیوار کان عظیم است و در طرف بالا چند ستون بسیار خوب نصب است که بعضی
 از آن ستونهای باقی است و در طرف دیگر نیز ستونهای یکبار به میباید که بر روی آنها مجسمه های با سکو و فرا
 داده اند و از آنجمله داخل عمارت شده اند و در جانب یمن نیز آثار عمارت موجود است و دیوارهای این عمارت
 بنشینای کوناگون زینت داده بودند و بنا صند که نور بصیرت آن ختی میشود و خرابی های دیگر و قطعات سنگ که انوار
 صور بر آنها مرسم شده بنیامین چند ستون دیده میشود نیز از دور متاخر چند پیداست که در بدنه کوه کنده ساخته شده است
 و چیزیکه در این خرابیها بیشتر مایه حیرت و فکر است دیوار عظیمی است که از فرط استحکام چنان بنظری آید که ابد اخلایی
 نیست و سنگهای بزرگ که ترکیب ایشان با هم مختلف است در آن بکار برده اند و در پهلوی قطعه سنگی که تنها کجوب
 با چارکی است سنگی دیگر بکار برده اند از پازره ذرع الی هنده ذرع طول و در ذرع عرض با قطر دارد شاید از پازره
 استحکام سنگ بزرگتر است غیر این عرض طول و ضخامت داده بهمان اندازه کار کرده اند و چنان حجت کبریا
 از سنگ نموده که درست مرز نیست و با وجودیکه در سنگها آسار و ج و غیره چیزی نمانده خیلی وقت میخواهد
 تا درزی یافت و دیده شود در طرف بالای دیوار سنگهای مجاور یکدیگر را سوراخ کرده اند که اختراع نخستین
 که بسم وصل و بکار چه شوند بنده دیوار نیستی ندارد آنچه تو استند اندسی وجد در استحکامش کرده اند و چون
 دیوار خیلی اسباب جلوه عمارت شده بر عکس در خود عمارت که چاک کرده و در نقشهای خوب زیاده و فوق از حد
 تصور نموده بوده اند در این دیوار یک کان عظیمی است که بهتایی بالا میرود که جار است از درشته که برشته
 کج کیری میسند و بالا میرود هر رسته چاه و پشت که دارند و در انتهای این درشته یک کان و فضای مسطحی است
 که نیز در درشته یکدیگر از آنجا شروع میشود و باز بالا میرود و برضد که می اول می چندی عرشان با
 مساوی و هر یک چهل و هشت قدم حرکت که بطوریت که سوار راحت بالا میرود و اول حسبیریک بالای مناسب
 دیده میشود و ستون عظیم که دو جنبه جوان عظیمه آنچه غریبه بر آنها سوار است و روی بدنه است که از
 آلات که گویا باشد قدری دورتر در ستون دیگر قدری دورتر نیز همین طور که شبیه و قرین دو ستون اولی است

چنانچه شرح در همان مرقوم میبود

در تحقیق استخر

احتمال هم میسرود اینجاهای یکی از استخر در مای عمارت باشد در این دو ستون آخری و نیز دو ستون اولی چهار جوان ۳۵
بزرگ روی این چهار پایه زبانشده که بر ستونها سوارند نیز این حیوانات فراخ و برکت بر روی دو دست قوی
قام و در دو جانب پدگان دارند و محبت حیوانات تمام ناخته و در دو طرف بالای ستونها سه لوح است که روی
برکت است بطرف قدیم نوشته ولی خطوط سه لوح بهم شباهتی ندارند خط لوحی که بطرف بعین است بظرف شکل نریز
و نهایت شباهت را بطلوی که روی آجرهای شهر بابل نوشته شده دارد و بعین چون خط شهر بنوا دیده میشود
نهایت شباهت خطوط قدیم کردستان آذربایجان را دارند چون این اوقات این بلاد در تحت حاکمان فارس
بوده مورخان ملاحظه باج گذاری این ممالک بفارس و اطاعت در سلطنت آنجا حدس زده اند که برکت از
این الواح منسار و ادبکی از آنجا باشد و یکی ترکی و یکی کردی و یکی فارسی باشند و هر جا در تحت همیشه چیزی نگاشته
شده همین طور روی سه لوح نوشته شده با تکرار بطور بعین میتوان گفت ستونها یکی در بالای پلکان نصب است بنزد جزیره
دو در آسی می بوده و در میان دو درجه ستون بسیار خوب نصب کرده بودند و از قرار قطعا یکی از ستونها باقی مانده
معین می شود و هر چه دیگر شباهت داشته اند با معنی که اصل ستون پایه بطرف مخطط منقوش و با صطلاح معماران نیز
ستون فاسی بوده و بعضی ستونها چون سردخت تکل و منقسم بدو قسمت می شود یکی از این دو قسمت حالت ساجا
خجیده تکل را دارد که روی بدنه ستون سرازیر قسمت دیگر شکل شاخه های سنبله در تاز و قناره و از آنکه
اندکی جنبه بر سر ستون افتاده و در سمت بالای این قسمت شازده قره مارچ بر روی چهار بدنه نقش نموده
که هر بدنه چهار دره در بالا و دو پایه بسم مجیده اند و روی این نقشها مجسمه گاوی که یک سر دینه از پیش می آید و
در زیر آن جمع شده و آید و سر و سینه که روی ستونها سر ستون و علامت وجود زور و قوت است بجای پایه
زیر سقف بوده و معلوم بود که بالای ستونها طاق از ستون یکبار از پشت که یک کاو بوده و پشت
که دیگر یکی باری از این ستور که گذشته طرف جنوب بمارت داخل می شود در طرف بعین این سه بطرف ساخته شده
و در میان فرای بسیار و نیز در ستون دیده می شود که بر پشت و در مسافت میان این مناسبتی که بسوز ستونها پیش
است تا سردر در کور مکان وسیع مسطحی است که در آن چیزی بظرفی آید و عالی از آن است که در پایه که از سنگ
کوه تراشیده و آورده اند و این سطح هم نیاید بکلی فاسی از بنا و آثاری بوده باشد ظاهر امیدانی با باغ
کاستان بوده باشد چنانکه رسم است جلوه عمارت و تصور حوض و باغ میباشند و این سطح و عمارت یکی از
ستون بسوز آن بوده روی یک مناسبت بوده که با چهار پایه کان بان سود می نمودند و مناسبتی بجه بر پایه
داشتند که ارتفاع آن دو ارسه ذرع بوده پایه کانهای که گنیم بر ضد یکدیگر می چسبند و تالی آنها در وسط و یکی
به پایه است که منتهی بدو پایه کان دیگر می شود که نظیر پایه های دیگر است و بدنه این دو پایه است و در ذرع طول دارد
و نقشهای مختلف در آن ارتفاع یافته و برکت از این چهار پایه کان را می گنیم بدنه است و بدو پایه هر یک شکل
یکدیگر شباهتی با تیره و کمان و ترکیب نقش کرده و در یک مناسبتی که منتهی و با بین من و خط انحراف پایه کانهای واضح است
شکل گاوی شبیری از سنگ تراشیده که بر یک کف کانهای بسته و از گوشه گاوی کند و حالت گاوی را نموده که خط
در حرکت است که شاید خود را خلاص کند و قطعات دیوار که با بین مناسبتی شکل و پایه کانهای واضح است
همه نقشهای مختلف منقوش و الفصالی می یابد که بواسطه لوح که برای ارتفاع خطوط آماده کرده بودند
ولی از این سه لوح یکی را بر فرم و دانه را ساده گذاشته اند ظاهر اوقات اندام همین بنا هنوز خورده و بنا

در تحقیق

۳۷ نام بود بر روی دیوار پلکان سطر در دو طرف لوحی ساده چهار شکل بزرگ ساخته اند که چون سپاهی میباید لباسشان
بلند و آستینهای فراخ و کلاه ای تاج مانند بر سر ایشان که بالای آن فراخ تر و پایین تر یک بزرگ است تیره پیش رو با دو دست
گرفته و سپری پهلوی هر یک او تخته این فنمنت دیوار خرابه در همین است آن پلکان دیوارش تا پلکان آخر
سازده ذرع طول داشته و از طرف ارتفاع بر سمت منقسم بوده و در هر قسمتی بطور ردیف و صف اوم و جوان نقش
بوده و از حالت هم پدید است که در وسط سیر و مذقشهای طرف راست با نقشهای سمت چپ اختلاف کلی دارند چه از
حیث لباس چه از وضع مجلس در نظر اول مستوان است که حالت و طبقه از مردم را خواسته بناید چنانکه طرف
راست صورت لنگریان طازمان پادشاه را نقش نموده و طرف چپ صور اهل قمره و صفت و نامقین را و از اختلاف
وضع لباس احتمال سیر و در که اشکال علی قلمه را نموده که جزو ایران بوده اند و اشخاصیکه در صفی طرف چپ هستند
بعضی لباسشان بلند و آستینها فراخ و کلاه ترن ترن عربی دارند یعنی دیگر لباس کونا و نازانوری سلوار
کشادی و کلاه مدوری چون کلاه خود بر سر دارند کیسوا نشان مجده و با نظم و یکبار بر روی کردن نشان رنجه در نشان
قلم و بطوری اصلاح کرده که کبان است و هر یکی را چیزی باشد بعضی بگزده بر تخی حامل نموده یکطایفه هستند که
دست کل در دست دارند معلوم شود چنانکه رسم است الان در این ممالک بعضی در دست دست کل بگیرند و بدست
و آشنا تعارف میکنند الوقت هم این رسم شایع بوده گمانی در پهلوی بعضی او تخته و ظاهر اعلات لشکری بودند
صورتهای صنودست چپ هم را کردن بندی کردن است که علامت شان در تبت است و در این صورت اجناس
و رجال دولت نقش نیست و از حالت صورتها هم برمی آید که بطرف پلکان مرکزی میروند که از آن صود نمایند در جلو
ایشان صورت نود و پنجر تیره دار است که ظاهر برای احترام پیش میروند و وضع جاری آن طرف دیوار
طور دیگر است باین معانی که مجالس مختلفه طرح نموده اند و فاصله میان هر دو درخت سرد است که قرینه که بگر رسم
شده که یا صورت مرئوسه اشکال طبقه مختلفه ناس است از اصناف شهری و صحرایی و ایالات مملکت و طرح این مجالس
و اجتماع طبقات با تخته برستش برده است با نایش سلطان ظن غالب فقره دوم است زیرا که هر یک چیزی در دست
دارند بعضی را پیشکشی جو نیست برسم کنون هم که بره و گبک و مرغ آورند و همراهند با کسی که اینک آغاسی باشد
مانند است و عصائی در دست دارد که کاشف رتبه است صف اول مردان با لباس کونا و افشار آسبی در دست
دارند بعضی دیگر با لباس بلند و یک ماده شیری که پانهاش بر آستین و سر از بر است همراه آورده اند و اینها
شبه هستند با اشکال مرئوسه در ردیف بسیار باید اینها از امالی مملکت مختلفه باشند که باج و پیشی آورده اند آنها که از
دارند که با امالی قدیم از با بجان یا مردم امالی خراسان باشند که در فرستت بنظرند اششده و آنها که شیر همراه دارند
طو ایفی هستند که در جنوب ایران در کوهستان کنی دارند در خبر و بعضی مجالس طایفه هستند که در میان آنها صورت
کاه کو بی مرئوسه است و بعضی اشخاص که لباسشان بندی شیه است با آنها همراه و یکتر آده که بر او اسب براق دارند
و یک شتر و کونا و یک کور خر هم است این مجالس نوزده مجلس است و در هر مجلسی با نوزده سازنده صف مردم مختلف
رسم شده و بعضی را حیده نیست و بواری که دارای اشکال است دیوار اشکده و عمارت معابد بوده و
این حرف را در طبقه آثار باقی مانده قدیم نیز میبیند و میگوید هر جا آثاری دیده میشود آثار معابد بوده و سلسله این
ضعیف است ممکن است تصور سلطنته و غیره باشد ناظر صور مختلفه و مرئوسه بتواند دانست که اینها رو ساس
طوائف و ملل ممالک ایرانند که بوکالت کتبه را با پیشکشی و هدایا برای پادشاه آورده اند و شاید بیان حشون

در تحقیق استخوان

و سلام و تقدیم تخت و هدایا باشد چه در این جشن بختیده و بجمه مورخین مشید برای اخرام خورشید که در این وقت بقعه اهل
 ربی میبرد و عالم را بفر بار او پیش داده تازه و جوان میکنند این نوع رسوم معمول بوده و اکنون هم بقاوت
 او ضایع و آواب رسم است آنچه بعضی از نویسندگان مالی ایران شباهت دارد و مجاری با حسن بعضی از عضا
 مثل سینه هشت و موسی و دیگر بقدر ناخوردگاری نازک کرده که تا شخص مجاریهای سایر جامای عالم را بنسبت
 اجناز این وقایع نیست و گاهی مجاری کامل مخصوصا مسافت بد اجناز شده اند که مجاریهای آنجا نظری کنند بقول
 تصدیق آنها که می بینیم در مجاری بعضی جامای شکل چون چهره و مو و دست و غیره بقدر پاکیزه کار کرده که در کمال هنر
 و استادی تجار چشم خیره شود از چکان مزبور که مذکور شد میگذرد و بطنه مسطح میرسد که روی آن ستونهای
 شکست خورده و لی الا ان بیشتر از سیزده ستون باقی نیست میتوان فهمید که این بنا چه بوده و اجزایش چه است
 با هم داشته و از بنای ستونها معلوم میشود که چهار ردیف ستون بوده و ستون ردیف پنجمین سی و شش و در ردیف
 دیگر که در جلو و طرفین بوده هر یک از ده ستون داشته و در آنجا جویان عمارت وسط بوده که نقش حیوان و کاسیکو آن
 دخول عمارت داشته اند و در آنجا که درش میگرداند تا بار بار بنده عمارت مکون شاید این عمارت را برای این بنا
 کرده بود که در ایجاد و ساخته و قوی در آن تقدیم شراب میکنند و از حیثت وضع و بزرگی که این عمارت را میتوان اجنا
 داد که معبد یا محل سلام سلاطین بوده سردر آولی که جلوتالار واقع در وسط آن نیز این تالار ستونها داشته بنسبت ستونها
 اول که ذکر شد اما ستونهای سردرهای چنین ساده تر است و در ستونها عمارت است که یک جوان دوسر که بکسر
 ستون سوار است مثل شکلی که هست این است که این عمارت چگونه منتهی میشود چه نوع سقف داشته چو زوی که جوانا
 در ستونها قدری سطح است بتوان گفت که برای در پایه سقف چوبی یا سنگی و غیره بوده درخت پس را چنان تربیت
 کرده بودند که بسم چیده تا دم بچکانها امتداد داشته و از این چکان سردری میرسد و اند که هشت زوج ستون
 داشته در روی ستونهای زوایا بنوعی پایه سقف بنده روبرو بنسبت می آید اما در اندرون عمارت در مرکز
 تالار چهار گوش است که اطرافهای کوچک بان راه دارد در توی این تالار آثارش تیره ساده و بناست که بطور یقین جا
 شایسته ستون زیر سقف تالار بوده و دور تالار در راه و چهره ناداشند که جز بنایش از سنگهای سخت ضخیم بوده که بنسبت
 باقی است و شکل آن نیز عمارت چنین است که سطح آن مستطیل است و در و چهره اش جابجاست از ده جز سنگی بزرگ یکپارچه
 سنگ دیگر سوار است که قطار بندی کرده اند و خطا قطار بندی مقر است شش در راه و چهره با در عرض دو پارچه بوده چنانکه
 اند وضع درگاه معلوم است از چیزهای سنگی که باقی مانده میتوان درک کرد که در آن بنا داده در بوده که اغلب آنرا
 هنوز هستند هر از آن نقش و بعضی قابل شرح اند از جمله درجه این است که از آن کسر در بنا تالار راه دارد روی و در
 درگاه اندر صورت شخصی مرئوس است که بیکر است عمارت دست دیگر دست شکل با شاخه درخت پس دارد و دو نفر نوکر آن
 دو طرف چهره اسباب کس پر ایندن بالای سرش دارند که با مثال پادشاه باشد و در پنج تالار در دیگر نیز بطور
 مجاری شده چنانکه در دیوارهای دیگر عمارت نقش ایند و در اگر کرده اند و در پهلوی صورت سلاطین نیز صورت سوانح
 و وقایع مندر بر آنرا که افسانه مانند است طرح و مرئوس نموده اند و در روی چند در صورت شخصی است که جاتویرا
 حکم پاره میکند یعنی توان نمید که بیکر است النوع یا صورت انسان یعنی است لیکن بطور یقین از صور مملکت می است
 در بعضی جاها صورت شیر بعضی جاها گاو بعضی جامای دیگر جوان عیب معدوم بخلقه است که در بسیار میوه کوسا
 بزرگ و بختیج در بیاضی و در دو دستهایش چون شیر و پایش چون جنجال عتاب نیز بر آورده و در جابجاست

در تحقیق استخر

و نقش منتهی بدقی است چون در مقرب کو با برزخ غصاب یا نفس نشیند شوم را نموده باشد و اندام
 در درگاه دیگر بار همان شخص یکی را نموده که با کاو در زد و خورد است و کاو روی دو پا بلند شده و یک دستش روی سینه آن طرف
 زور آورده و او را عقب کند یا میزد از دشمن او با دستی شاخ کاو را گرفته با دستی دیگر بکوشد و برده بر در دیگر که کجوز پیش
 بافت همین شخص شیرینی از زمین بلند کرده بزور از کلویش گرفته خند و شیر جیادست و پاتیزند باسی بلند پوشیده
 با چین بسیار و دامن جلور اما لازمه که دامن گیر نباشد و پام در حرکت چاکت باشد و دامن را که جمع کرده گفت انداخته
 از پشت ناگه رسیده که بپوشد او پاکیزه و مجده و آراسته است رشت هم بر پشمی بسته با آرازی هم دارد و عارضش
 گرفته و نیک منظره با سگوه است و شاید خواسته معاندت و ضد ابر من بردان منست به در روی جزئی می هر دو در صورت
 جو آتی ساده که عود خلوت با علام بخوابد نقش نموده که بدستی بگرفت و بدستی بکشد و نمایی دارد بعضی در آنست که
 آنها جز از نقش در نای مذکور است در نای هستند که بدان سر در با پلکان کوچک باز شده چهار صورت تیره دار با گلنگ
 در نمای عمارت کشنده رسم نموده و در زبردست این زمین دیواری است مخروطی در روی آن ششبر و کاو و ششبر تیره
 مجاری کرده در رشته دنبال دیوار یک قطعه است که پشت صورت پوست شیر پوشیده اند و دند آن قبل و از دند
 که این چهار بهای ناقص غیر مرتب ملاحظه شود تمسک کرد که عارضه که در آنجا بر پا بوده بعد از چهار بهایی که بر آن نصب کرده
 ساخته شده و آنجا بر سر راه از عمارات قدیمی آورده اینجا بکار برده اند آدم از ش بدنه این اوضاع تخریب مانده و نمیدانند
 که آیا تحت همیشه مانده در عهد اسکندر منهدم شده یا قبل هم کسی تخریب آن کوشیده این هم محتمل است که از یاد نامی که
 بعد از تخریب و دارنا مالک تحت و تاج ایران بوده اند تا زمان اسکندر کسی بر دولت تجم غلبه کرده و مالک ایشان از تصرف
 و منسوب و منهدم نموده احتمال می رود که سران و سرداران لشکر اسکندر کسی پس از دارا بجای او جلوس نموده اند و در
 تخت همیشه از خرابه ضرر دارا ضرری برای خود بنا کرده باشند . این بنایی که اکنون معروض میسب ابریم از
 عمارات و بناست برین عمارات و معلوم برین بنای تخت همیشه است که طول بنیاد و دو درج عرض شصت و پنجاه بود
 یک مناب در جلو عمارت مثل جلوه خان بوده که در عهد نرسه بر عمارت در آن باز شده و دور رشته پلکان پلکان
 معروف در طرف مغرب و مشرق بود که بوسیله آنها جلوه خان وارد میشد نقش و صورت تسمی و لوح و ششبر و کاو
 و اشخاص عالی شیکشی در بدنه و پله نای پلکانها کتار یافته در بار پلکان مشرقی یک تخته سنگ مجرود افتاده چهار
 طول و یک درج و نیم فتر دارد و از مجسمه کاوی که محاذی پلکان از چینی تا دم او یک درج و چهارده که میباشد معلوم میشود که
 بر روی آن تخته سنگ مجرود که در طرف بیار است نیز قرینه این کاو مجسمه کاوی بوده است این جو مجسمه کاو در جا
 دیگر تحت همیشه نیست و آن سر در و نالار استون مجزوده و دور طالار اطافهای دیگر بوده که بطالار راه داشته
 و در پای بدنه یعنی عمارت یک مناب کم عرضی بوده که دو فتره پلکان داشته که بیشتر آنها را از کوه گنده بودند و سطح
 سطح تخت همیشه از آن طرف همین مناب است که لب پرنجایی است منتهی میشود از لب مناب تا پایش یک سه سطح دیگر است
 که در درج میباشد چهار بهای اندرون عمارت اختلاف کلی ندارد با چهار بهای سایر عمارات و در و آن جلوه خان تسمی
 تیره دار و روی در بزرگ صورت پادشاه با خنده که خرد و اسباب کس پرانی دارند و در روی جزیر دیگر نگاه خرابه
 که در کرز کاهی افتاده در آن تیره و نفر نقش شده که از فضای کید گیر میروند و کو با اسباب زینت است میزند یکی
 یک شیشه و یک تمال و دیگر یک جام که بتزل تخریب است و بطل و سنگ دار میزند هر دو ساده و در با سس مثل این
 علامت بچانه است که همراه پادشاه هستند که با از خدمت خاصه باشند و جایگزین قرار دارند نماید که در خلوت خانه

در تحقیق اسرار

فی عمارت علاوه بر اینکه مثل سایر عمارات جزئی در ارجحی کرده اند تقریباً در وسط سطحی که خرابه عمارات روی آنست
چند قطعه سنگ مجاری شده است که با جزئی در ای کجاست که نمیتوان فهمید چه وضع داشته نقش سنگها از نزدیک
بمانظور است که ذکر شد در روی دو قطعه صورت پادشاه است که با دست راست عصای بلند و با دست چپ کمر
کل و یکدانه گل درخت میس دارد در روی موقت و لباسی ساده جانی بلند پوشیده که از طول چین زیاد بجزرد اما از جلو
و عقب روی و بس پارا پوشیده که کمر بند کجاست از جلو او بر آنست بنیایش کش ده و چین چین نامی است
تاجی دارد کوناه و طرف بالایش عرض از چین ترازدنه پائین کجاست بلند و در پشت کردن داشته و حلقه حلقه
بنظم آنچه حاکمش قدری بلند و کوناه مجید است و در زیر بروج تا وسط سینه چین رفته شده چنانکه کبدر میان کجاست
موتای صاف و کجاست مجید و از سینه پائین دو شب است و حلقه حلقه کجاست معلوم نیست چه نوع بوده کبدر از عقب
چیزی بالای سر پادشاه نگاه داشته و کبدر دیگر بالادست او چهره اسباب پرانیدن کس نگاه داشته و حرکت می
و در دست چپ چیزی مثل دستمال دارد که کوبا اهل سلطنت باشد لباس خدمه که از قفای آیند نزدیکت لباس سلطنت
که کوناه در آن عصر وضع لباس شده بوده و اسباب اینها زمان تفاوت پارچه بوده کجاست خدام بلند حلقه حلقه اما
رستمان که نیز مجید است کوناه و تاریخ کوبا ریشهای ایشان برای اینها کوناه تر بوده چنانکه کبفره از خدام دیده میشود
که حق ریش بلند است اندامی مشرق زمین همیشه ریش بلند را می بینیم استند اند در چهار بهای کردستان نیز
شاه از خدای که اطراف پادشاه بستند بجا من بلند است اند و علامت بی سابق اند که کینوع شب کلابی سطح در سرد دارند
و کوبه های ایشان حلقه های بزرگ او بجه که دلیل بر عبودیت است بالادست پادشاه و همراهانش نقش همی است که
ترکیب و بیات او شرک از آنان ظاهر است که نقش آنش کوبا صورت هرگز است که در یونان روم هم او را
تا آنه چهاردهم می پسندند دست راست آن بلند و باز کرده و با دست چپ حلقه دارد و تنه خود را از نوبی یک حلقه
دایره بیرون می آورد همه اجزای آن نقش آن دایره اتصال دارد و بال غبط و یکدم چیزی هم بر آبره وصل
کرده اند که شبیه بهم عقال است که در حال پرواز و در طیران است

از تعبیه این عمارت بطور میرسد که تمام محنتها یک برود در عمارت دیگر دیده شد در این یک عمارت جمع بوده و در
میان عمارات تخت همیشه نیز از حثت عظمت و سگوه و فتنگی متمایز بوده اگر چه در حالت ایندام مشهور و در
پائین خرابه است ولی چهار بهای بالا محفوظ و از زیر خاک نیز چهار بهای خوب بدست آمده است و این ضرر بدست
بعین معتم و عمارت بوده از یک طالار بزرگ در جلو یک سردر وسیع در طرف شمال و برای نزدیک سگوه و عظمت
سردر در جابجین مجسمه یک کابو بسیار بزرگ است در داده بودند که دولت نه گاد که تقریباً چهار ذرع میشود از روض
اول ستونهای یک زیر سردر زده پیش آمده اند و من این پیش آمدگی این بود که کابو را از مجزی و من تابان کند و بر
محنت سردر افزوده این سردر نیز زده ستون بزرگ داشته که هر ستونی را بشکل دو تیم نه گاد و چهار سه کرد
بودند در واقع سردر و در بزرگ داشته از جزئی و پاره قطعات که ترکیب نقل کرده باقی هستند قبلاً
از وضع عمارت فهمید از مجاری همی هستند که فاصه این جزئی است که کمال قیاس و زینت و فتنگی قصر معلوم میشود
روی همه جزئی بدون استثنای اشکال شیر و سیمرخ و گاد و آنجا در معبد دوم الحلقه سابق اند که رسم شده و صورت
پادشاه را سینه با کمال سگوه جاری و رسم نموده اند و محض ظهور عظمت در اطراف تخت پادشاه نشانی شده
و باج گذاران نقش شده مجاری هیچ جای تخت همیشه مثل اینها نیست بجز آنکه در همین عمارت که صورت

در تحقیق سحر

۳۱ پادشاه منقسم بوده در حالت سستی حکم بانس زدن تخت جمشید که جمع منابع و هنرهای کامل اسانند قدیم ایران بوده بوده باشد از دست زیادی که میان چهار دیوار این طالار سیما شد و موجود نبودن علامت دیوار دیگر متوان یعنی کرد که زیر سقف طالار ستون زده بودند علاوه بر اینکه پس از کاوش زمین جایی نشاندن دور دیف ستون که هر دو سیف نیز در ستون بوده و هم از طول بزرگب قاشقی تراش شده در روی آنها مجسمه حیوانات بوده پیدا شده در روی چهار دیوار که در بزه مغرب و مشرقی است صورت آن شخص را رسم کرده که با شیر و گاو و آن حیوان عجیب جنگ میکند و مجلس جنگ را بیان کرده ایم جنگ او با سیرغ نیز چنین نقش شده است که دست پری که روی سرش بجای تاج و کاکل است آن شخص در پشت گرفته کردن کعبن او بدو بال بزرگ منتهی شده که نام بدتش را پوشیده و صورت دیگر که گویا برب الخوا جنالی کشیده چیز غریبی است که بعضی اعضایش حیوانات و بعضی بطور شباهت دارد مثلا گوشهایش با سب میماند و پا از زیر بالهایش بیرون آمده که چنگلهای قوی دارد که با یکی دفع حمله ضرب دشمن میکند و با یکی فشار بر بازوی او میدهد و پایهایش نیز چنگال دارد ولی رانهایش بر آن تیر شبیه است و دمش دم مرغ است و جنگ او نیز با شیر در جاسه دیگر صورت است و جاری شیر را بسیار خوب نموده بحالت طبیعی نموده است و در نای منبر عمارت آنها میبتند که در روان سردر باز میشود و چهار بهای این درگاهها از حیث فنزونی و فنی ممتاز است و در نای بدنه چهارم عمارت نیز بسیار ممتاز است و هر دو جا صورت پادشاه را بر روی تخت کشیده و در در نای بدنه جنوبی اطراف پادشاه را مردم طوایف مختلفه آبراز نموده و در در نای شمالی پادشاه را با محارم و خواص کشیده و مجلس ثانوی از عرض منقسم بدست است در پنج مجلس که زیر دست و پشت پنجاه راسم کرده که تیره در گوش و سپر دارند و هر دو سیف و ده نفر است ولی مجلس ششم که بالای دست افتاده صورت پادشاه است روی تخت زیر یک آفتاب گردان نشسته و ایمان با سحر و عصا و دست که در هر جا دارد و پانزده راسم روی کعبه گذارده که زمین زده و تخت سلطنت کیخوش صندل است و درایت و جتهای شهرت و ایمان و از نقش و ستایع این تختها هم ستوان نمید که آنحضرت استادی بچه درجا بوده است از شباهت این تخت بخت اشکال متوازی نماید و قتی اهل فارس متقلد کارهای کردستان بوده اند اذ احوال میروند که امالی ایران بعد از آنکه بنسوار عمارت کردند تخت پادشاه این ملک را برای پادشاه خود آورده باشند در عقب سرد پادشاه که قاشمش از همه خیلی بلندتر است کعبه ایستاده که اسباب پرانیدن کس دارد و پشت سر او یک نفر دیگر است که گویا صاحب شکر بر گنازار است یا حامل سلاح پادشاه است که با دستنی گزنی دارد و با پوستی گمارا دارد و یکیل سحر کبھی هم دارد که هنگام سحر زدن همه استخوان دست و نظریدن بجه گاه سب کرده اند و در سحر پادشاه کسی ایستاده که لباس کوتاه و عصا در دست دارد و دست دیگر را بلند کرده گویا پادشاه حرف میزند در خارج و طرفین آن سقفه که تخت زیر آنست مثل دو نفر آدم است که یکی سقفه و یکی خادم است خادم سقفه در دست دارد و آنگاه جبارت از دو جرز که روی آنرا چادر باریده کشیده که لبش رقیه گذاشته و سقفه هم در اطراف او تخته و روی ریش گلچین کار کرده و در وسط شکل جوی بطور مختصا کشیده که بدو بال و یکدم گفتن نموده و در طرفینش صورت شیر و گاو منقسم است در طرف شمالی سقفه که بتزلز سگوی زیر همه عمارت تخت جمشید است فلان سنگ بسیار است که تراشیده شده و ظاهر آن بعد خواسته اند جاری کنند این منقسم یک دلیل بزرگی است که و اینکه آنجا را شش زده منقسم نموده اند هنوز ناقص بوده و اطرافهای بدو بالی و دیگر خلوتخانههای هماعنی از هم مجزی و مشخص است و با کندگان آن ضرر جاسه در بزه مغرب خود سینه بوده اند

در تحقیق استخر

که قسمی ببلکه بزند که با منازل زندگان نشان قناسب باشد اگر چه رسم سابقین متعارف بود در هر جا شایع بوده لیکن در هیچ
جای دنیا شرایط آن مثل ایران شایع نبوده غالباً ملکه های دیگر متعارف را دور با استل خارج از حصار تصور و عمارات مکن خود
قرار میداده اند چنانچه در مصر که کسبندای اهرام و سردآبهای اموات را در میان رگستان اسکندریه یاد داشته جبال
آبی حفر کرده اند و لی متعارفندیم سلاطین ایران در واقع جزو حفر و عمارات منازل ایشان بوده و سگوه زینت مکان
اموات خیمه خسته و صفای حفر زندگان شده که باقتضای قدرت ملوک مستابع و خزان و زر و گوهر بسیار در آنها بخرج
و مصرف مبرق و مقبره متشابه در دانه کوه بود که تیر از حصار شرفی حفر است ایند و قبر را در سنگ کوه کنده تراشیده اند
و جلو آنها را حجاری کرده بودند و محبتن شده که هم آنجا سنگ کوه را تراشیده اند آنچه لازم بوده و از خلج سنگی بناورده اند
که لقب کنند بر مصالح بنای و حجاری مقبره ها از خاکه تراشیده اند از خارج چیزی بناورده اند چنانکه رسم قدیم و معمول
همه جا بوده اگر راه وصول باین مقبره با بلی سده و نبوده در ظاهر هم بر بلی باقصرند بسته و پله در آن نبوده که از آن بالا روند و با آن
آثار کبریا و بار بکی از کوه کنند دیده میشود باز وصول بمسجور مکن بوده مگر آنکه شخص برآمدگی سنگها را وسیله صعود کند بعد از آنکه
بالا میرود بیک سطح ایوان مسیری که بعد از آن از کوه طبعی تراشیده و بعضی را مصنوعی با سنگ ساخته و سنگها را
بدون ساروج روی هم گذاشته اند در انتهای این ایوان قبر است و ایوان در زیر و جلو آن بنیرله سکوی جلوه پاس
قبر است کوه را چنانکه ذکر شد خوب تراشیده اند و بوضع حفرهای ایران نقش نموده اند مثلاً در پامین بدنه کوه شکل سرور کا
سوزندار را نقش کرده و روی هر یک از چهار ستون دو نیمه کا و نقش کرده که شاخ دارند و پشت آنها هم منقل است
در روی شاخها را دانه مانند قطار بندی کرده اند در طرف بالا صورت مجید شیر نقش شده که هر طرفی به تیر
و ترفیق مختلف است فاصله باین امین دست تیر کل درخت بر نقش کرده اند بالا دست صورت شیر با نقش سر در نقش
کر نموده در آنجا روی یکسوی که باین دو قطعه سنگ برآمده واقع است اشکال مضامین مذهی نقش شده مثلاً در طرف بالا
شکل سرور در طرف زیر نقش صورت آدمی است که پریشانش میکند که با مثال پادشاه است این شخص سه پله بالا میسرود
و ایستاده گمانه در دست دارد و دست چپ را ای برای قسم یا پریشانش بوی آتش تبرک دراز کرده غرض از طرح
مجلس کو با اظهار مذمت آتش پرستی آن پادشاه است که در آنجا دفن است با بگو این مقبره از حقیقت نقش باقصرهای تخت جمشید
تفاوتی ندارد مثل و مانند هر قصرهای تخت جمشید است توی مقبره ساده و یکسوی بیرون است در غلظت واقع در وسط نقش دو
ستون وسط سرور است و این مدخل از پامین بالا باز نبوده بلکه در طرف پامین تنگدی داشته که آنرا هم بعد از دفن قبوت سرد
مجموده اند سرد آبه مقبره با آنچه دوست است در واقع کبیر دانه است در وسط یک تنگگاه برای جایی خوابانیدن قبوت در
سنگ تراشیده اند از دانه خوب کوه که سر از بر میوی یکت کوره جاوه و کبیر بوده با چند پله دیده میشود که در کوه کنند و آن
این پله با یک مقبره دیگر راه دارد این مقبره از مقبره اولی بقصر و زر در بالا دست واقع است وضع خارج
آن مثل مقبره اولی است ولی در خارج جاسی نقش قبر است در پای دیواری که بسوی سطح تخت جمشید بکجه بر آمدارد
در طرف جنوب قطعات ستون زیاد افتاده است نیز یکت سرور حوض و بچاه دیده میشود که خشکیده و در یکت در کوه که از جهت
شمال مشرق دور قطعه سطح تخت جمشید میگردد و کبیری مثل در تاشی که ذکر شد است دیده میشود که مجرود و بسیار عمارات است بط
و نقش جزا بایش را میتوان تشخیص داد و در حواله خرابه در هر سمت در کوه و دره آثارهای بزرگ بزحمت زیاد پیدا
که این زحمت زیاد که تصور نقش در خاطر این مردمان البته محال است و فوحش را چون آن مردمان بزرگ تحمل و مشول
بود و پاند و اغلب از این زحمت چند بدست آوردن مصالح عمارات بوده آنرا سنو نهائی که بدست آمده معلوم است

در تحقیق استخرا

۴۳ که ستمکار از بر منی خد از پانجامی گسندد اند و برای هر مصری که بخواند نزد قریب بانام جاری کرده عجب بجز آنست اینست
بند و بند از نصب بقیه جاری را تمام میگرداند . همه عمارت را یک طرح است نه اند و نام جز با خصوصاً از قطعات
کنایه است عظیم بوده و قطعات فوسلی که روی سکو کار کرده بودند گویا از کم قوتی مصالحی که در اینها کار رفته تا بود شده اند
و الاقدان آنها را می ندارد و از طرف استحکام جز است که هنوز جاری آنها باقی و سباب عبرت و عبرت است و حضرت
صانع بنا به جاری در این بنا مملو است و قسماً نکات ایند و صفت را با هم بکار برده اند که اگر بخوای ایند و از هم جدا
مخصل منافع هر دو صانع بود و فی الواقع در این ایتم جاری اسباب جلوه جاری و چهارشس با نیت متاری شده
و این چهار صنفی در این عمارت کرده که تا آخر دنیا با سبب اند و با آفرین عبرت و عبرت تمام است و ان جاری تا آخر
دینا بود و سیامان عالم بعد از دین آنجا بسیع میرا و صانعیک در دست عسر و تمام دنیا دیده اند بجای از خاطر کنند و میرا
فراموش نمایند و یاد از سلاطین عظیم بشان جلیل القدر بزرگوار با تمام با همت انصاری ابران کنند و جانیهای پاک و
روانهای فرخاکت از اند که خبر سرور و شادمانی دارند و بدانند دولت و عظمت ابران و ابرایمان چه قدر با تقوی و بر
و تربیت و سروری بر سایر دول و ملل داشته و آنچه اسکندر کرد امدی از جهات نادان و دور از تربیت بلکه با قوت
دور از تربیت کند و شوق بردار از اند و دارنده و سببها و غلبه بر ابران از آنجا بزند که او توانا کرد و بدیدم کفایت رجال
و حکام بلاد و عدم مساعدت بخت که سالها تخته و خورده و استراحت کرده و غرور جانی از سران و سرداران و اشراف
و اعیان و دوری و کت زده از امور بیک خود را ابران بشنول بوده و بکلیف سلطان پشمال چنین کار مانوده از غلبت
به اینها از امور مختلفه بدولت و سلطنت خود غفلت کرده و موقوف این بر ادانت و چندین زیاده بر اینها بر تطلب و غریب ملک
دولایت است که نادانیا بود هر دولت و مملکتی طور و پرورده آباد و مستور و مطلوب و متعزز و عزت و دوران کرد چه
پس مردمانش قبل بسیده و زنان و خزان و کسب و کسب و اسبابش نیت و تاراج رفته و گاهی هم مملکت
بخت کینه و کین نوز و معاندت و بی و جهالت و بر طغی و مملکتی استیلا با تده انفاست رکشته و آثار استبر برده و اسباب
غلبت نیت راج برده و در فاین دستن این دولتی را نمی نموده مال و مال را بجای رفته و رفته دیگر این حرکات مسانه و با
و رفاه نیت راجر ما شانه صیبت که باین شدت اندام و در بر آنی بار آورده و با قیامت داغ افکوس و حشرش بر دل تمام
مملوق آسینده دنیا با نده نام سبکی خنده خود کرد و چر این شدت با ده پرست و بیوش دست باشد که نداند
از چه کار و چه مثل گشتن میکند و چه جواب میشود و طرف گفتگو و شوری و مشورت بکنت و باکی در صحت و عدم امور
سلطنت دولت و مملکت و سلطنت عرف بزند و نندی و جمله در انجام کارهای بزرگ لازم نیست که نتوان سرگشته بپوز کرد
و عملاً و حکم در مجالس سلاطین و معاشران با اشخاص کج که نکات کرده اند انقصه از این عمارتها در قصد استنباط شود
یکی اظهار قدرت که آن از مجتهدی حیوانات عظیمه است . یکی طرف و جلال و شکوه و شوکت سلطنت
سلاطین که از سوی صغیر صورت پادشاه و طرازش در آن مرتسم است متفاد است در مجتهدی حیوانات نهایت عظمت
و در صورت اشخاص غایت عراف و بلند منظور شده که از ابد الوصف سخن بایه هزار کوزه تحسین است فاصد اینکه
عمار در نمودن حالت طبیعی بعضی سادگیها و نکات جزئی بکار برده که عالی از نازک و غرابت نیت بلکه ربا و
مبلوغ است در این مجالس و عاقبت مذهبی را نموده و صلابت و اجازت پادشاه را بملازمش رسانیده و انقصه
ایند و حالت شود نموده که این کت بنده و غار و سبکینه را اشار خود نموده اند حیوان گفت که با نای مجتهد
بهترین و مجتهدترین ایند قد بر خندان است و ابد آثار بیکه دلیل بر خلاف تمدن و بدتر سینی باشد و بدتر شود

در تحقیق اردشیر کوره

بگویم جمیع آثار باران و ارض است بر کعبه بازمی که در آن عهد سناب و غیره هم کمال ترفی در و اوج ماد داشته از به بالا ۳۳
ایک برای نجب ناظرین چهار مثل مهر بیا و هند بیا در بی زکیا و اشکال همیشه عجیب و غریب زرقه و عجز برای هندی و
مهر بر انداخته قبول بعضی با طره و کبر از دست نکات و رموز درست کاری زده که و بنال خود سدی و معطل
و اشتباه کاری باشد این مطالب از روی تواریخ مردمان با علم کامل که بدقت رسیده اند عرض شد و بعضی با دکارها
که مردمان بزرگ و سلاطین سترگ آنجا میادوست فرموده اند . . . تبارخ شوال آیات نصرت آیات بندگان
خلافت پناه پادشاه جهان احمد ل خواصن ایران و توران حسین امین و اهلطفه و الدنبا و الدین ابو الفتح سلطان ابراهیم
عنه الله علیه و سلطه این محل رقیب مکان میغ را مضارب میام دولت و مرا اگر اعلام سلطنت گردانید و کترین بندگان
علی الاطلاق کمال الدین ابان یعنی الله عزه که از بندگان درگاه است بکتابت بخروف شرف استفاده یافت عرض شد
گرمای زمانه که هستی را نمی بینم بقایه که صاحب دلس روزی برکت کند در حق درویشان دعا .

بسم الله الرحمن الرحیم ایران و ایران مدانی اگر بگویم که با بی از ایشان خبر ایران بنده بسنی زواد و
بست ایران زرو می کشد و چونان و پیمان و انوان بن بست کنی زرا یعنی کجا آن فریدون و صفاک و بسم
شاهان عرب خسروان عجم ایضا چهل و ناکرین گردن زان پس که بز ایشان بود اندر جهان کس نه آینه
ایشان بود ستا کرین گردن از ایشان هفت و ناک که بعد عمرشان در هیچ کاسه که گردن آن بیان بهر که گناهی
بهار الدوله و تنبیه الملک و عیاش الابرار و نصر بن محمد الدوله و تاج الملک عمر س که ایامه و ادام سلطانه و ذالموضع با
فایز عکرم عظیم و مع امیر الامراء منصور بن بهاء الدوله و تنبیه الدوله و عیاش الابرار که استن و تعین شاه
اردشیر کوره با جوره اردشیر یکی از آنکه های بزرگ ایالت فارس است که بلا و واقعه در آن شیراز
و سیمه و سکان و حمر و حار و براف و کام فرور و کارزون و غیره است که با هم اردشیر با کجا که یکی از
سلاطین عظیم ایشان ایران بود که آنده و کوره در حقیقت همه و قتی از پنج حصه است که حکا و ارداده اند و آن کوره اردشیر
و کوره استخر و کوره داراب و کوره شاپور و کوره قباد بوده است بقولی دیگر نیز چنین است که اصل فارس را
پنج کوره است کرده اگر چه سلاطین ایران اغلب بر اکثر سموره عالم سلطان بوده اند چون دار الملک بشیر وقت در
فارس بوده سلاطین فارس شهرت باقیه اند و نامها حقوق دیوانه ای با موجب عده شرط حضرت علی بن ابطالب
بوده نام زمان مستدر فیضه علی بن عیسی بفرمان او خراج بسته بشصده هزار تومان عالیله و بقولی شیراز از ظهورت بنا
بناده و بقولی فارس بن ساسور بن ساسم بن توح ساخته پس فر ابها بهر ساند بعد محمد بن یوسف سغنی را برادر
مجاج ظالم و بقولی مسزاده او محمد بن قاسم بن اسبے عمل شیراز را بنا نهاده با تمام رسانید و عهد الدوله در ظاهر
شیراز قصبه جبه سکنی لنگر زیت دادند و بر تبه محمود گشت که فوق ندارد که اکنون آثاری از آن نیست .

صمصام الدین بن محمد الدوله بجهت دفع احد شیراز را باره کشید و بعد از خرابی آن سوزان شرف الدین محمود شاه انجو تجیه
در تعمیر حصار آن سعی موفور نمود و باز خراب شد و شاه تجاج از اعمارت کرد باز خرابه عوام کونید شیراز بار و
و حصار بخود قبول بکنند امیر مهند محمد و نه دروازه داشتند ولی کوچه پایش بسیار گشت و نکت و بد است
خاصه در زمستان و هوایش مندل در روی بازار و بام و دیوار غلبا و فانت سبز و پر گل و بار یاقین است و در میان
تمام سبز و غرم میوه آبهای خوب دارد بهترین ایشان آب رنگا باد است که رکن الدوله حسن بن بویه اخراج
نموده که خواجه ازاده مسزاده اند خوش شیراز و وضع میانش خداوند کند از زنده ایشان زرنگا باد

در تخیل استوانه

۳۰ سد خوشنما که عمر ضری بخند زلالش سید عین شیراز را صغار عمر ولایت ساخته که مالاخرابست و مسجد نور انانک
سد زکی بناماده و دیگر فزارات و بقعه ای غیر که بسیار دارد با بجه از نو ایش قیروز آباد است که نوعی واقعه کرده و
تا دورش را کوی طبعی حصار شده و در وقت غلبه اسکندر بر ایران از فتح آنجا حصار آمده رودخانه که مشرف بر آنجا بود
بر کرده بشهر کشود تا تمام آن محوطه پر شده دریا شده و کلا انا ایش با چو انانک و اسباب و اموال غرق شد و سالها
دریاچه بود تا بعد از سیصد سال که از این قصبه گذشت اردشیر با بجان مملکت ایران را اتراع نموده متوشه و از بس بگو مگانه
بود خواست آنجا را مجدداً شهری بنا کنند چندی بیرون کردن آب آنجا با حکا و مغلثور و کهنشکو که کردند و چاره خواستند تا
کسی گفت باید راه رود را کرد پسند از موضعی معین آبش را خارج کرد پس خود مشغول او طلبان موضعی را نمود و چهار آن را
را کشیدند و جهت سوراخ کردنش در تبیلی و بند زنجیری بعبیه نمود و با جهای بزرگ آبی که از بالا کوه کوبیده محکم کردند و سنگ
تراشان با اسباب کار در آن نشسته او تخته مشول را کشیدن کوه و لقب زدن سوراخ کردن شدند و مرد آن جسد و
در بالا مویلب بودند که بعضی رفته و سوراخ پیدا شدن در تبیلی را بالا کشند که آب زور آور نشود و آنها را ببرد و تلف کند از
ضاد قی سوراخی پیدا شد نفسی آب فوت و مدت پیدا کرده زور آور شد که ابد فرصت نداد کسی گفت چهار تا و علامه جات
شد و در تبیلی را بالا کشند زنجیر در تبیلی و بند و تیغ هر چه بود و کند و پاره کرده همه را از هم کسینده اشخاص را ببرد و تلف نمود
بعد از خشکیدن آن مکان اردشیر آنجا را از شهری آباد ساخت .

شیراز شریف مشهور و معروف است و ولایت آن را نیز کشید کرده و در عهد الدوله دلی آباد شده ولی زلزله با خرابی
کرده و برخی گفته اند ابتدا ایش شیراز بن شهر سس بوده بعد از خرابی زلزله با زعمرو ولایت تغییر کرده و بنام سسر
عهد الدوله دلی بر بالای شهر واقع شده توصیفش زیاده بر اینست .

چون برود کار کاتبان پیش از آنکه قیروز آباد باشد و چو شهری بزرگ و آباد بوده و حصار محکم داشته
چون اسکندر رومی پارس گرفت ان شهر را متصرف توانست زیرا که بر کردار کرد و شهر کوه بزرگ لبندی حصار کوه و دیگر
باریک تنگی داشت در رود بزرگ بر آن کوه و شهر مشرف بود امر کرد از رود را اگر داسیده بشهر انداخته و لشکر کاتبان
تا بلب پرنده و دریایی شد و راه بیرون رفتن داشت شهر بنا تا تمام با جاندارش غرق شدند و سالها دریاچه بود
تا بعد از کشیر با بجان که آبادی آنجا میل کرده غزم جزم نمود و تبیلی که در بالای صفح شرح داده شد آب بیرون کرد
بعد از خشکیدن آنجا را از آباد و شهری بنا کردند .

استوانه چون دماوند در آثار البلاد (استوانه) فرموده در اینجا عرضی از آن میشود .
آثار بسیار استوانه فلک مشهور است به (دماوند) از اعمال رسی از قلع قدیم و حصون مسیحی جنبه که
فرا احدی اورا سحر نموده نادیده رکن الدین بن سلطان خوارزمشاه از بیم مغول در این قلعه محسوس است و این مایه
در سال ۱۱۸۵ هجری اتفاق افتاده در آنوقت دولت معروف رکن الدین افاد اردین و استوانه و با وجود
سختی و صحت اردین استوانه پسند رکن الدین افاد و ابایه همسنان خاطرش کرده و از صحت اردین گویند
که اگر کتب واحد و لیسه دلداری در آن باشد آب و مان داشته باشد بر او استخوانه غلبه توان کرده آن قلع را توان
گرفت باری لشکر مغول اطراف قلع را گرفتند و استوانه را چون علقه انشتری دور نموده میان داشتند آنچه
خیال کردند تا ببرد و لا در شان سبب استخوانه و تخیر آن قلع کردید غیر اینکه پسندم بسیاری جمع کرده پای قلعه فرس نمود
آتش افروختند چون نمائش از غرضین به الی کجکشان سنگهای مخیم بزرگ بر قطر بالای هم داشت و پهلوی کبک کار

در تحقیق الموت

کرده از زایش از تیر با سرب و بست و بند آهنی وصل و محکم نموده بودند از شعله آتش آسمانوزنگها شکستند و از هم شکافتند و غلغل کلی در استحکام و سعادت قدروی داده متولکها چون آشپاره از اطرافش صود نمودند بالا رفتند لاجرم رکن الدین و لیر شتره شیر دست نداده بندری با آنها جنگ نموده ناکشته شدند قبول فرسنگت انجمن آرا دادند فقه مشهور بست در حواله رومی و جبر همس غیاث کونند این فتنه از قلاع قدیمه و حصون محکم آبرفت و زباده از سه هزار سال شود که آباد شده و در زمان سلاطین عجم بنا بجای مصفاان مکران این حصیه بوده و حسن یعنی بزرگ است و معانی یعنی جوئوس بوده یعنی بزرگ زردوشینان خاندان بیک این فتنه را محاصره کرده و بر مصفاان غلبه نمود و او را مغرور ساخت و مملکت را از تصرف او بیرون آورد و در حیرت داشت که خاندانها را ببنیاد برده بخلیفه جدی عباسی داد که یکی از آن دو مادر منصور بن مهدی و نامش بحر بود و دیگری پسر می آورد باری این فتنه که ترغاب و باز آباد شده است سرخراب او بدست ابو علی صفانی بود که در ششمه ۳۵۰ سید و پنجاه سردار لشکر خراسان بود بعد با زبکی از سلاطین دیلمه ده بار فتنه را ساخت و ذقار بود و خرابین خود را در آن کشید و فتنه فخرش نمود تا بعد مستقر بخراب دیلمه و جمعی شد با همان ذقار و دغان و چند می بسیم فتنه بفرغ فاطمه بود. سلطان محمد بن جلال الدوله فکاه سلجوقی امیر سمرقند یا کنگر کوچک پاکتک بهر حال و بر امانور محاصره نمودن آن فتنه سرمود پس از طول و انداده فتنه رافیه نمود و بجای

در این ش ساخت

الموت فتنه محکی است درنا چه رود بار بار فتنه بن و در باری خرد در فتنه کوی که کود با و دره نامی صلب و سخت

در حوالی است که لقب جنین بر آنجا ممکن نیست و پیر هیچ نیر اندازی به آنجا نبرد و این فتنه جایگاه حکمرانان استعلیه بود سر و فتنه که یکی از سلاطین دیلمه حسابی برای شکار را کرده او در زنده دور شد و او را فتنه نمود تا باین محل رسید از شاهانه وضع این موضع و حصان پسندیده فتنه بنا نموده الموت نامیدند یعنی بطنم حساب راهنامه حساب و لفظ دومی است

حسن صبتاح مضمون باین محل است حسن مردی محکی هندس و مخم بود و خواب نظام الملک طوسی بجا نیکی است و ضبط است و در امرت داشته وقتی حسن بصره رفت و بر شتر غلبه تصرف دارد شده باذن او که خود را از اولاد محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق میداشت مردم را به پیش میخواند و بعد که سعادت آبران نموده برده بار رسید شخصی را بر شاه در نمی نشسته دید که بیخ پاشخ را سیرد با فو دگفت چه دعوت بخود بتر از این مردم نتوانم یافت و آنجا محل اقامت اعلمه و اظهار و ریح و تقوی نمود تا جمعی را فریفته خود کرد و من جوئوس که از جانب نگاه حاکم الموت بود به و غش نمود و ببردش کرد و مردم را بطبع و فریفته خود خست

در فتنه ارادتمندان حسن زیاد و دورش مجتهد و نفوس خود را از او شترده خدائی شدند علای اسلام که این بسندند و حکم بکنیزه اتحاد این قوم کردند و مردم را بقتل و غارت آنها داد استند تا نواد تا خوابید و فتنه و انقلاب بر پاشد و جمعی از انکار بود اعظم عالم بدستان قوم شتر بر زل است و دن تا اصل خود را گشته شدند از جمله اعظم و کرام غلبه شدند و خواب نظام الملک طوسی و عتاش و خونریزی و شوکت این طایفه بود تا فتنه و استیلائی منول که اطنی یافت چون یکی از جاعف منول را گشته پس لگرتا از متوجه آنطرف باشد و این طایفه را بر انداخت و اینطایفه مذکور نیز معروف بملاحه

استند و استیلائی فتنه کونید و هشت نفرشان در نواحی رود بار سکرانی کردند حسن صباح کیا بزرگ امیر رود بار که محمد بن کیا بزرگ حسن بن محمد محمد بن حسن جلال الدین حسن بن محمد علاء الدین محمد بن جلال الدین رکن الدین خورشاه بن علاء الدین در عهد رکن الدین با کوهکان از جانب منگوقاآن برادر خود بفتح و فتح ملاحظه مامور و منسوب و منکوب و معدومشان کرد و بجای از حالت حسن که مؤسس این اساس و مندرج این به معنا شده بود این است که خود را بود که بسیم محمد بن صباح عبیری برسد ولی از کلام خواب نظام الملک بر می آید که وی پیر صباح که مردی بجهنده

در تحقیق امویہ

۴۷ و فاسد انجمنال دوری بسر میرده چون معروف بود که هر کس در خدمت امام موفق قبا پوری تلمذ و تحصیل کند از میان انقاس او بدولت و ریاست رسد لکن از پیش حقن را برداشته بنیابور نزد امام موفق آورد و با خواجہ و عمر خاتم قبا پوری ہمدرس شد و بعد بستند که هر یک با بر اشتہار بر ریاست و دولتی رسند دیگر از اہم قسمتی دادہ شریک کند چون پس از سالها خواجہ نظام الملک وزیر الب اسلان شد عمر خاتم نزد او آمد و خواجہ بخواہش او سالی ہزارہ دہ دست نومان بطور مرسوم با ملک قبا پور نوشتہ عمر در آن خود و بنجیل علوم پر و ہفت و مخصوصاً بیت را کامل کرد اما حسن کلام بود اما زمان ملک و بنا بر پیداشد و نزد خواجہ آمد و خواجہ بنا بر معاہدہ کہ در میانہ بود اور بجنور سلطان برده معرفتیش خدمت مکنگاہ نمود و بعضی بے بافت و چندی کشید کہ بای سعادت و اعلیٰ در کار خواجہ کہ داشت در خدمت چہ در حضور و چہ بیاب از دست میداد و حفظ العین را بنا بر ملک شناسی خوب بعمل می آورد تا وقتی پادشاہ اتفاقاً جمع و تشریح کل ملک را خواست و پرسید چند وقت انجام شود خواجہ گفت تقریباً و اقل دو سال مدت میخواہد حسن چون در حساب ہم چهارتی داشت عرض کرد اگر تہ صبیح نویسندگان بن سپردہ شوند چہل روزہ بانام رسام الحق نوشت و تمام کرد و سلسلے بنا بر بعضی روایات و واقعات و قمری کہ ترقیب دادہ بود و باشارہ خواجہ از ترقیب انداختند بعضی نیز کونید بر حسب اتفاق دفتر دیگر گردیدہ از ترقیب افتادہ بر حال ہنگام عرض دفتر چہ مکنگاہ پرسید حسن عاجز از جواب آمدہ شد مندر شد لکن دیگر تو ہفت در دربار مہاندہ فہرہ را برتی آمد و با عبد الملک بن عطاش داعی استیعاب ملاقات کرد و تہیب اتنی عشری را ترک نمودہ استعیب شد آنجا و با ضحاک رفت چندی بہناج بعد با ذریہ بجان رفت و از آنجا بصر شتافت و مورد الطاف مستصر علوی شد و پس از سالی استغفر سپرد و بعد خود را معزول و سپرد بکبرش را و بعد کرد و باز در خفیہ حسن مردم را بہان سپر اول دعوت میکرد و سبب ہمین خدرو اتفاق بصر نیز تو ہفت زبست لایہ ابا بران معاودت کرد و برود بار آمد و علوی حمدی حاکم الموت را بعبید سے دہل و بسرودن کرد و خود حکمران مستقل ابن نولج کردید .

امویہ نیز اموی گویند بنام ثات و سکون و او نام تشریح بودہ بر کنار رود و چون کہ آسون نیز می گفتہ اند لکن از اجوزا جنوب باہر نمودہ آسون گویند حکم قنار کہنت چشمین چون شدہ اموی شد از ہجرا و ان چون در چون میان شہد اموی ہو این تحقیقات فرنگ انجمن آراست کہ نیز حکم رود کی بخار اسنے در تہیب و تہیب از تہیب امیر نصر ما مانے از توقف ہر آ برجت بخار کہ از طول مدت زبست سلطان از عشق صفا و خوشی آب و ہوا ی ہرات تا سنے امراد در را و خدام و چاکران و سنگت بے سامان از شدت لال باہان آمدہ خدمت حکم مقبل تعارف کثیری و مکتف ششکین خطیری شدہ مشروط حرکت سلطان بخار او حکم صاحب سخات مجتہان و آرای مسنیع و بدایع بود در شب در خلوت خاص و مجمع اہل اخلاص این قصیدہ را بعد از صرف جامی شراب ارغوانسے باو آزی مرغوب و سازی خوب بکوش شاہ رسا بسند کہ پوشش آبر و دل از بر ہسکی ر بود چنانچہ سلطان دیکر کث و در یکی نغمہ و عازم بخار شدند بوی موسے جو بیان آید ہے بوی بار مہربان آید ہے ای بخار اشاد باش و شادزی شاہ سویت میان آید ہے رود و چون باہر ہنار و خت مارا نامیان آید ہے رکت اموی و در شہنہای او زیر پیم بر میان آید ہی شخص ہین کلر کہ از شدت شہار بیان چند فردا کفا کردیم قصیدہ از میان رفتہ است باری دیکری گفتہ آرزود کہ خوشتر است ز آسون بی شہد کہ بہت رود و چون اینجا پیدا است کہ رود آسون همچون است و بیخ آرزو از کوه بطور اعنت کہ در شرف جہشتان واقع شدہ و آن کوہیت بلند و چون از نزدیک طرف شمالے شہر بیخ نامیان کہ شدہ در باہر اہل داخل میبود و سابقاً ہر خسند میر تہ و در زمان غلبہ متول بر خوار شاہ و قتل و صرف و خرق بران متول ہجرا

در تحقیق اموار

آزادانده به بجزه آرا انداختند و طول آرزو از سرچشمه دریا منهدمیل راه است و آتش بخوبی و خوشکاری وزعت ۴۸
و نفع گشت زاری معروف و مشهور است و همچون رابا آن دست و عرض و طول با بون نسبت دادن چنان است که بحر
قرره ابجزیره آبگون که بدو منسوب و رود سیخون از همان بطور واقع بخیزد و طول آن تا دریاچه پانصد و پنجاه میل
مسافت علی میگردد و آرا آن بزرگی معنی عبادت چون در حواله آرزو بداند و عتاب و فودارد آن بجزیره آرا آن
منسوب کرده اند چنانچه همچون رابا موی و حره با آبگون . افغانستان از طرفی محدود است باین رود آموی و لغها
جماعت و طایفه هستند که همشان را منصرف کرده برود و هو را زمین بنی اسرئیل بیرون رفتند و کستان افغانند و در کوهستان
آنها باشند بنا کرده و حیرت آمیزند بدین حکومت و سلطنت در هندوستان باقی و طایفه ایشان افزوده شد اکنون افغان
مکرم خوانین ایشان است شاعری به محسوب است افغان گفته افغان ز تو شوخ ناسلمان افغان افغان ز تو افت دل و جان
افغان پچه و در دست می نیت از دست تو افغان بچه افغان آمدن افغان بایران فراب کردن همگان بیکه کل ایران مشهور است
چون بسبب وقت فرسخ طول دارد و منبش از کوهستان فرودم است که در شرق بخشان است در نزدیکی شهر دانا
بار و در عتاب متصل شده و قدیش سرقد میان افغانستان و مکتب بجای است و پس از آن از مکتب تجار و جنون که گشته از طرف
جنوب دریاچه آرا آن میریزد و سابق شعبه برای ما ز در آن میریزد در شمال جنوب تمام زمینهای حاصل خیز آنجا را بواسطه
نمای زیاد از این آب مشروب میکنند و رود سیخون مجید و چهار ذوسنگ طول دارد و منبش از کوهستان چنان مانده است
و تمام این رودخانه از ایندانا آنها جزو مکتب روس این رودخانه از جانب شرق دریاچه آرا آن میریزد .

آرزوی گشت تو این فرسخها دریاچه آرا آن را چنین شرح میدهد در شرق بحر قرره با صله چهل و پنج فرسخ و منتهای طول آن
ست و هشت و پنجاه منبش چهل و هشت فرسخ و سطح آن هزار و سیصد و سی و یک فرسخ است بطور مربع واقع است
در شمال ز کستان در صحرائی مکتب زار و بزرگترین دریاچه است و آبش خندان شور است و جزایر بزرگ و کوچک بسیار
دارد از فرامین مال هزار سال قبل از این با بحر فرود صل و یکی بوده روی که با میریزد همچون کسجون است .

آهواز ابوزید گفته است این محل عبارت از ایالت مستبری که سارال که دار است با و دهند و کتب مغربه بسطورا
شاپور در خورستان دو شهر بنا کرده یکی را با نام خدای عزوجل و یکی را با نام خود بجهت سرود را با نام واحد موسوم کرد هر دو آباد
خواند و منی این عبارت این است که خدا و او با پوره عرب که باین شهر مراد و تجارتی بهم رساند سوق الا هو از گشتند
یعنی تجارتی با مع و بعضی براندا و کسبیکه آهواز را بنا کرد و در شیر بود و هر هزار و شیر نامیدند و در بعضی کتب بسطورا
که جهت شهر است میان بصره و فارس که مجموع را آهواز میگویند و مستبرین مهمل که به چندین رود مختلف
در این مکتب جاریست از جمله رود سوشتر که از این شهر میگذرد و بودای عظیمی میرود و بر آن دادی طی بر روی آن
که غریب بنامه و عیب بان است و روی آن پل مسجدی وسیع ساخته اند و در کناره این آب آسیابهای عیب و دو لایه
غریب ساخته اند و این آب در وقت تبا و سرخ رنگ است و در طرف آسیابان در با میریزد و یکی دیگر رود در میان است
آن نیز از آب سوشتر است و از عگر کرم میگذرد و در کنش سفید و در وقت تبا سفید تر میشود و شکری که در عگر کرم
محل سے آب بهترین مگرهای آهواز است و در آدی عظیم سابق الذکر شاد در آن محکم عیبی از سنگ ساخته اند با اندازه
مخصوصی که آبر بطور قاعده بنجدین بخش و منبت لغیم بگذرد و روی شاد در آن مسجد علی بن موسی الرضا علیه السلام
که در وقتی که از دیه بجز آستان تشریف میردند ساخته شده است تهری دیگر در این مکتب است که در اطراف آن از جانب
شرق از پشت شراب جریان دارد و در کناره آن آثار ائمه سلاطین قجق است بعضی گویند آهواز الشکر اسلام میرد

در تحقیق اهواز

۳۹ خروسی بن زبیر فرسخ کردند و عروس از جانب قبه بن خروان حاکم بصره باین فرسخ مامور شد بلا درمی گفته بعد از رفتن قبه بن خروان از بصره در پیش پانزدهم چری بن بصره بن سبب بر سوق الاهواز آمد و با بزرگ آنجا معاذا کرد و صلح نمودند یعنی قطع شد پس از چند با زامالی با عیبه شد از ابو موسی اشعری در وقتی که غلبه ناسی اورا حاکم بصره کرد در سلطنت پینده چری مجدد ابر سه سوق الاهواز آمد و آزاد شهر بریرا بطلب گرفت و قتل و اسیر و سب عیبه کرد و غلبه با ابو موسی نوشت شامی نو ایند آن ار لسنی را از روع نماید از آن را کینند و خراج برای آنهاست در وید بعد ابو موسی همه خورستان را منصرف شد احمد بن محمد مبداسی گفته ایل اهواز لایم ناسن مجمل ترین مردم اند و یکس بعد از اینان قوه نقل سبب ان مسافرت و اقامت در غربت و تحمل مخاسات و شد ابد از آن نزار و در شهر شهری که میردی همی از اهل اهواز ویده و شود که مخصوص جلب مال و طبع سفی در آن گرفتار زمت هستند در خاک اهواز صنعتی که قابل ذکر باشد بر رسم داد با محمود و سپندیده باشد نیست و از این جمله ایل آنجا به نصیب اند و کجا کجی سرخ در تمام این ایالت دیده میشود و هوایش مثال غرب است در وقتیکه در جانی ناخوشی نباشد خاصیت بجای وجود است باشد در این شهر بسیار است و ناز است و بد خوراکه باشد از بدی آب و هوا میشود بدلیل زیاد بدی آب و هوای اهواز در کوهستانش بار و آفتی بسیار است و تمامی بسیار دارد و در تراز برده و عقربهای خانه ناست که عقرب چهاره کونید و از عیوب است و کبر سوز در راه و در کسائی که بد و غلیظ آب است در حوالی شهر بسپاده و بهر آن مخلوط شود و آب باران و آن کثافت بجای ناست آب و آفتاب که بر آن آهاسی ناید تجار بد عقلی متصاعد میشود و هواری بکلی ضایع میکند و اسباب فساد و هوا می شود از مشایخ اهواز حکایت کرده اند که فایده نامی گفتند که چند طفل را دیدیم وقت تولد است داشته اند و بد تراز هم بسیار بدی و سورت بود و کف غالب نان برنج است و آنرا که ما کرم باید خورد و در بصره خانه یک توز است که همه روزه افروخته شود که نان تازه بتازه بپزند باین وقت صد روزی بچاه پشت سپند از تورد در خانه ما افروخته شود و حرارت و دود آنها هم مزید بر غلظت و حرارت و کافت می شود البته شهری باین جمعیت و آمد و شد تجار و مسافرن با فراسم بودن این جانی عمده هوایش چه میشود در آثار البلاد است که اهواز ناحیه است میان بصره و فارس که از اخوستان کونید و حرارت و میاه فراوان دارد و شکر و برنج و سیوه های زیاد دارد و تابستان بسیار بد و گرم است و کزنندگان برنده و چسبند زیاد دارد و کسبهای مثل زنبور و آوازشان چون عقرب است و کزنه اش دایم در عذاب الیم از بنای اردشیر با بجان است و خاک و سیسی نیز تابع است که تمام را خورستان نامند و از قرار سطور است مورخین ایران و فرنگ و یونان شهر مزبور از بلاد معتبره ایران و در الحکومه ایالت خورستان بوده . اردوان چهارم که از سلاطین ایران و از طغنه اشکانیان بود پای تخت اسوق الاهواز بوده و بعضی آثار از حشره های عمارات سلطنتی و پارچه دیوار باقی است که این آثار اتمام این سنگ ساخته بودند اطراف شهر سوق الاهواز صاف و کوه و دره ندارد و زمینهایش همه قابل کشت و تمام مستعد بر نوع کشتکاری است ولی امالیش از طایفه اعراب بادینشین و مطلقا در صد آبادی و زراعت نیستند فایده چنانچه باید از این اراضی مستعد فایده میشود و چسبندگی کمال بایه ثقیب در اهواز است سدی است که در قدیم ساخته و سبب بود و حال غربت کردری از سد که از آب خارج است و از همان قدر قلیل معلوم میشود که چه قدر خوب و متاز و بچه زحمت و با چه بایه علم این کار را کرده اند و کسبهای را که از خارج آورده اند و کار کرده اند چنانست از پارچه سنگهای مربع که از هر جانب است قدم الی ده قدم است و در زمان طغیان آب و جریان آن از سفی که از آن سد هنوز بجاست بوده و از مسافت بیدی صدای آب شنیده میشود کسبهای از حمزه بوشتر میروند بزرگ با کوهک و قی بجوالی سد میر سببند لایه شیبانی که بر آن عمل شده باید خارج نشود و کشتی را باد و شش در میان کنند

در تحقیق ابواز

و از سد بگذرانند و باین باب اندک اندک آنوقت مجده آبش را کشتی حل کنند و شب بیشتر برسانند و پیاده گشته باری سوق الاہواز از جنوب
 طول کبیر فرخ و نیم عرض سرج و پنج و پشیر آبادی شہر بطرف را مہر فرودہ و آثار فراسے در ہا نظر فر زیاد و زمین بارہا
 از سنگ و آہک ساتھ اند و در اطراف فراہبای شہر سنگمای دور بزرگ میان سوراخ دیدہ میشود کہ مخصوص قناری
 بودہ چنانکہ حال اہم درازندران موجود و معمول است و در نزدیکت ابواز بالای تہ عمارات فراہے است کہ اعراب قصر
 نیامیدند و در آن شہر اہل بعضی ستونہای مرمر بنیہ بستر ستونہای تخت جمشید دیدہ میشود و این قصر در یکت شہر سخی
 مشرق رودخانہ گزند آنجا یکت ابواز بودہ واقع شدہ چون در دو طرف سدا آثار آبادی بہت معلوم میشود این ہم سد
 و ہم قن بودہ بچہ بسور و مردم سد سوق الاہواز باید بعد از عصر اسکنند و چون باشد چرا کہ وقتی اسکنند
 از بابل شوش آمدار کنار شط گزند گوشت و جو و نمود و خما در تاریخ اسکنند اسم آن ثبت شد و حال آنکہ اصلا کسی از این
 شہر و این بنا و در آن بردہ شدہ و ذکر می از انہا بہت در دست معلوم نیست کہ باقی این شہر کیت و در چہ عمدہ ساخته شدہ
 بعضی از مورخین اہل از اجدادہ این است کہ بسبب بستن سد ابواز چہل فرسخ اراضی آن حوالے مشروب شدہ و بنگر
 زیاد می بعل سے آمدہ و قند و شکر تمام ایران و کل عربستان و تجارتین بلکہ ترکستان از ابواز میرقد و انکہ در عمدہ علیا
 عباس سے نہایت آباد بودہ از ہست کہ خلفا رقابت اہل آنجا را متحد بودہ اند و در حضرت مولی و بخرابے ہناد و اما
 متفرق شدند . در روز الصفا مسطور است کہ تدی در پہلوی ابواز بستہ بودند کہ بیت و چار ذرع عرض و بعد
 دو بیت و چاہ ذرع طول و چار ذرع ارتفاع از سطح داشتہ و نہرهای عرض عمیق کہ ہر یکت بنا بہ رودی عظیم بودہ از
 طرفین سد ہمین بیا رود برداشتہ بودند اوسلے بسوب جویرہ و عمرہ تا حوالی شط العرب و کہ جوہ و نا نومی بطرف فلان
 تا حوالے رود جراحی مسکی بچہ زراعت و آبیاری بودہ و بدین واسطہ اہل این مملکت بجائی رسیدہ بود کہ کسی ہزار دنیا
 از داخل آنجا در خدمت خلیفہ عباسی حاضر شد ممکن است کہ سد ابواز را سبب ہمیں بلکہ بابل بستہ باشد چرا کہ از فرار مسطور
 در تاریخ آن لکہ سدای بسیار معتبر در ہر جا بنا کردہ و آبادیہا در ہر جا کردہ بلکہ خود سبب ہمیں نیز در ضمن شرحی کہ در مفاہر
 خود ذکر کردہ مکتوبید من در بسور و دغانہای عظیم ہجران سد بنا ساختہ ام و آب از اطراف جاری کردہ ما یہ آبادی
 اہلاک نمودہ ام و پسیریکہ نوید این حدیث است کہ نسبت بابر عربستان ایران منصرف سبب ہمیں ابواز بابل
 نزدیکتر است چون شایستہ و محتاج باین سد بودہ میتوان گفت کہ از چنین مطلب ہمچنین بلکہ باد کا و تہ غفلت نہ استند
 و این سد را تہ است باری آنچه کان میرود شہر سوق الاہواز شہر معتبرے کہ شایستہ دارا کھلافہ کے باشد بودہ بلکہ شہر کھو
 مالک ایلانی ہسم بودہ چون بواسطہ این سد اراضی زیاد مشروب شدہ انواع زراعت ہا بوفور آنجا بعل سے آمدہ و کتبہ
 حاصل در سوق الاہواز جمع شدہ و بفروش میرسد و چون از ہر قبیل مردم از اطراف ایران و عربستان ترکستان
 چہ تجارت باین شہر سے آمدہ اند باین ہسم موسوم شدہ است و نیز ہمین کہ در اوقات مبنی این سوق دار بودہ چنانکہ
 الان بازار مکارہ در روستیہ

مردوت در تاریخ خود شط گزند کند می نویسد و در شرح حال کبیر و بزرگ چنین نوشتہ است
 کبیر و چہ سبب بابل از انبراہ باقون خود عبور سبک و خود باعل کند رسید خواست از رود خانہ عبور کردہ بہ نظر فر
 و سلے آب بندری زیاد بود کہ سبے امداد سفاین جو حال بود بہ تماشای مہر اخرا تہای خاصہ آب میداد سبب
 خاصہ شاہ را کہ لب شط آب میدادند از دست جلو دار خود را را بسندہ در آب رفت طیان آب اورا چاندہ
 کہ قنار موج سکاژہ کردید طلا ہسم بیاہ اورا نا بود نمود کبیر و از این قضیہ تا تم شدہ متغیر گفت قبل از فتح بابل

در تحقیق ایروان

۵۱ این شهر متبینه خوابم نمود نوعی اورا ذلیل کنم که نتوان اطفال از او پیاده عبور کنند لکن کمال درختی که بعد از هواز باشد
از در زده قشون خود را در همت نمود یک همت با نظرف شد همت دیگر را آن همت نمود و او ند و حکم کرد که در هر طرف
کعبه هشتاد تیر جدا کرده بجا بزند باینجه از دو جانب شط سینه هشت تیر جدا کرده بودند .

ایروان در کنار رودخانه موسوم با ایروان چای و از بناهای ایروان دوم است که بدون این شهر است از مشرف
کرده و از من راه شار ایبره میسان و اگر از کرده پای تخت او را که او حس بود نیز در میان تصرف نمودند شهر ایروان که در
بلکه واقع در اطراف باغات آباد زیاده است او بنا نهاده و الان در تصرف دولت روس است اما سله این شهر بیشتر از آنست
هسته علاوه بر رودخانه ایروان چای رودخانه کوچکی دارد شهر می شود و شب مدیده نشب شده باغات و عمارات تقسیم می شود
ایروان مذکور فسله در این شهر بنا کرده که دو آن چهار میل و دارای برجاست یکطرف قلعه که بجانب شمال مشرق میباشد
بواسطه نزدیکی برودخانه دیوار ندارد و از شهر قبوس هزار قدم فاصله است و کلبه بسیار و خوشتر است که سلاطین قدیم از شت
آنها ساخته اند معنی ایروان بزبان ارمنی منظر است و در تسمیه این شهر پان اسم گویند که گشتی حضرت نوح بعد از آنکه در فسله
آبوی خسرو آمد و آبی که احاطه با قطار و عطش از زمین نمود بدلول گردید با ارض ابعی بر زمین فرو رفت اول محرابی که بنظر
نوح آمد دشت ایروان بود لکن این اسم موسوم شد .

سازدن میسید ایوان شهر بزرگی است اما وجود اشجار و باغات زیاد که در داخل شهر غرس آباد نموده اند کیفیت است عمارات
عالیه ندارد اطرافش کوستان دور و خانه بچی بزرگ و موسوم بزنجی و بچی که بکن معروف بفرخ باغ و او سله از خارج شهر
دو دوی از وسط جاده میگذرد و در ایروان که در خارج شهر است نیز شهر کوچکی محسوب می شود اما سله قلعه از مسلمانان ایران
و سله از آن در فسله دکان دارند که روزنامه مشول کسب میزند و شبها چون در قلعه خانه و مغزلی دارند بشهر میروند و در
نهر سپاهی از جانب پادشاه ایران مامور با خلایق قلعه بودند و چند عراده توپ همیشه آنجا بوده و عمارت حاکم ایروان
در قلعه و از آنست عالیه و منظرش رودخانه رنگی است و چشم انداز بسیار خوب با صفای دارد و عمارتش در نهایت احکام
سازدن میگوید در این قلعه یک نارنج قلعه دارد که توپها بزرگ را آنجا کشیده اند در این شهر از آثار قدیمه بنا سله
بیار محکم برج مانند سلوم بنت که در پهنه ساخته شده بعضی خطوط در خارج این برج هست اگر چه شبیه خط ارمنی است و سله
از آنست حال این قلعه که چه نوشته اند و از چه عده است القدر معلوم می شود که اگر هم گمان آرمنی است زبان قدیم زبان است
غیر عالیه و در ده قسری ایوان در باچه شیرینی دارد و در سمت قطبیس مای غزل الالبسار دارد اما کتیرج دیده شده
در وسط حسیه بره دارد که در آن جزیره کلبه بنا شده است که هزار سال بشود بنا شده و در حقیقت رودخانه رنگی از این دریاچه است
از آنست راجعه این است که ایروان از شهرهای قدیم دنیا است و پشت دنیا هفت روی زمین است .

نیز عم بعضی از اهل خبر و سیر این شهر چندان قدیمی نیست بقت اینجه خرابیهای گفته که دال بر قدش باشند دارد و سلاطین
سوم پادشاه عثمانی در سنه ۹۹۰ منصفه نمود و جری ایوان از فتح نمود و حصار شهر از بناهای اوست که خراب شده و شاه عباس
بزرگ در سنه ۱۰۱۳ هزار و سیصد و این شهر را از عثمانی پس گرفت و در استحکام قلعه و باره کوشید مجدداً عثمانیها در سنه ۱۰۲۳
میت و چهار جری ایروان را محاصره کرده چهار ماه در این شهر نشستند و آخر الامر بدون شیل منصفه و در نهایت خفت برکشیدند
و بعد از فوت شاه عباس بزرگ که ایران باز قدری مرج و مرج گردید عثمانیها فرصت غنیمت شمرده قلعه ایروان را از دست
لنگر بان سلطی سرمدی گرفتند تا در زمان عصر سلطنت شاه معنی اول که سلطان مراد چهارم پادشاه عثمانی بود در سنه ۱۰۳۵
هزار و چهل و پنج جسدی که دیگر باره ایرانیان سزد در آورده و شمشیرها از بنام کشیده اند و تیران تیران ایروان

در تحقیق ایوان کسری

از گوشه و کنار چون شیران از کبکام بیرون آمدند سپهر را بر سر دست و پیکانها هم بسیر پریشان شدند و چون چندی بود و در میان بخود
 با ایرانیان مغزور شده بودند و در آبروان بوقت مجور شده ثابت و دو هزار نفرشان از دم کشید و بر آن ایران و تبر و تاجان
 تاجان کشنده شده فی الجمله از خواب غفلت بیدار گشته استباب و آناه خود را همیشه سروامی برهنه سوار کردند و آبروان و گوشه
 تنای به سر سهامی بدین کشتگان خیمه و خراگه پاشان را بر رویان بدست ایرانیان آمد در سنه ۱۱۳۳ هزار و صد و سی و چهار
 هجری که افغانه سلفی در ایران داشتند سلطنت خانواده صفوی را برهم زده بودند عسکر عثمانی که ممکنه آشته دیدند بعضی از
 با در اعتراف کردند و با سودی که ایران بگزارانند لکن از دستند نادر سینه که نادر شاه افشار با ضرب دست ایرانیان را
 بره میان نمود و مکتب فتنی بابشان داد و زبرد بریشان کرد باز آبروان جزو ایران شد در دو فرسخی آبروان کلیسا
 معروف با وجه کلیسا است و نزد آراخته از اماکن با تبرک و حرمت بوده و کوبند حضرت مسیح وقتی در اینجا یکی از پیروایان
 ظاهر شده و کلیسا است پهلوی هم که وسطی بزرگتر و مستقیم و دیوارش همه از سنگ ساخته شده مشهور است که از اعضای بزرگ
 آبی و حواریین بعضی پیروایان دین آراخته در این کلیسا بوده که بعد بیارگر بردانند و شاه عباس بزرگ نیزه که بر بدن
 مبارک حضرت مسیح زده بودند آن یک قطعه که در آرزو بر بدن و سپهر مبارک آن حضرت پیچیده بودند از آنجا بگفتای صحن
 آورده آراخته از اطراف عالم زیارت آنجا این در حوالی آبروان خرابه شهر است در میان آن خرابه آثار عمارت
 که ستونهای مرمر سیاه ایجادیده میشود و این عمارت را اثری و آذین آن که دو تبت و ششاد و شش سال بعد از میلاد
 حضرت مسیح وی سلطنت داشته بنا نموده و در طرف شرق دوازده منبر سخی کوه آغزی و دخت که عرب جوادی و فرنگیان
 از آرات کوبید از فرط لیدی او قاتی که ابرفت آن کوه در ده منبر سخی مثل دو فرسخ فاصله نماید از اشخاص کامل معروف
 این شریکی حاجی میرزا افاسی است که تمام صدارت محلی و وزارت کبری در ایران داشته و در مح آن بزرگوار گفته اند
 از فیروان پوسنی اگر نابغیروان روشندی نیمنی چون سپهر آبروان

ایوان کسری

از بناهای مظهر یادگار ایران است با قام مختلف اشخاص متفرق هر یک شهری از آن نگاشته اند
 از جمله در وقت الماس مرقوم است که بنای آن تمام از گچ و سنگ است و چون آنرا را ۱۵۰۰ صد و پنجاه گز نگاشته اند
 در صد و پنجاه گز مربع و در آنجا صدها بزرگی ساخته که بطاق کسری مشهور است و عرض صدها چهل و دو ذرع و طولش ششاد و
 ذرع و بندش ششاد و پنجاه ذرع و اطرافش عمارات و سراپه های عالی بوده والی اکنون آفریده بنای آن گچ و آجر با عینت
 و استحکام ساخته است و گویا که دید روزگار هنوز چنین بنای بخود دیده برای حسن عمل من که روزگار بسوز خراب نمی کند
 بارگاه کسری را . . . وقتی ابو جعفر منصور غنیه خواست بغداد را عمارتی کند بجایش رسید که عمارت بدین را خراب
 کرده و آجر آنجا را بجا برد و بجزر صیقل مورخین نوشته اند از شدت استحکام آن بنا اینمندی در غیر تقویق بماند از خارج
 زیاد و شیرت کم دست کشیدند و نیز چون عمارت بغداد را با تمام رسانیدند هشت دروازه بر آن قرار دادند بجهت خوب
 و نحه درامی بزرگ تنگ و غیر بماند ناسکی راه نمائی کرد سیلیمان بن اودین شهر شری ساخته بود و پنج دروازه آینه جدا جدا
 مرتب کردند و حجاج اندر دروازه مارا برده دروازه های شهر و اسطیثانده آنها را باید آورد و آنچه حشر کان برد که بتر از آن
 ندید امکان ندارد و معنی آدرشس چونند سپیل همین است و آدم فرستاده دروازه های شهر و اسطر را آورده در سینه
 پنج دروازه گذاشتند و نیز عرض کردند پنج دری از این در نهایت عظمت و اخبار ساخته یکی از فراع بسیار حصین
 بمن نشاند نامی ندارد از اسم باید که آوری نامور شده آند را هم بسم بغداد آوردند پس بعد از فکر
 زیاده خیالات چند گشتند انوشیروان درسی بسیار عالی و محکم بر قصر خود گذاشته آنهم لایق بنای تبلیغ است آد

در تحقیق ایوان کسری

رفته و آنرا هم آورد کار که اشتند دیگر که از جهت استیفاء و بر اینها با بوس شدن باب هشتم را با همگرا ان امر شد باقی
از اتفاق محسوس آن در و از ما در عرض و طول و ضخامت و استحکام با هم برابر شد بنده شرفی در میان نمی دید ولی ابوالفتح
بسیان منسوب بود هر کس بوزن هزار من و باب نهم شتر از من و کتب مقصد الوشیر و ان چهار هزار من بودند و نام باج و بهره
و جفت و بت و کثوره میشند و باب آهنی که در خود بنده داشتند بقدر دو هزار من بیرون آمد از جمله فراین که میتوان
در جهت ترقی صنایع و علوم را دانست بجهت پایه مایه با بوده این است که ابومطیع بلخی مردی حکیم و فاضل و جاهل بوده با حکما
اعلام و فضیلتی نام در آن زمان صیفا داشته و از علوم عقلی و نقلی و تجردی و تقوی با خبر بوده متعزیه هر گوشه میبسته
زهر خرنس خورشید یافته در نهامی مدبر در اقطاع و ارباع زمین کشته و هر گوشه جاز اسیر نموده و از آنکه جا با و کار
اجز بوده نادان او ان که در تلج ابوالعباس کوره حاکم شده بود که بنش با بوسه میل سامان می رسید ابومطیع ایندیش
از علوم صنایع کرده چیزی زینت دهد که نزد امیر برده هم بوسیله آن بنزد آنجا تقریبی جویده هم نامی گذاشته با
لاجرم در دستگاه از خوب و غیره باحت یکی از آنها که صورت آدمی بود و طبعی بگردن در جلور داشت و مرغی با لاس
سرش بود هر ساعتی که از روز بر آمد از مرغ بال زدی و خواندی و آن آدم طبل زدی که صداه صوتش بسیار دور
و نام مدت جنت و چهار صفت شبانه روز همین ساختی و کوشش بوسیله لنگری بوده که در خودش تعبیه کرده بود که دیده نمید
مجبسته دیگر نیز آدمی بود طبعی داشت چنان بود که هر کسی را که قویج یا رجه و مفصل درد میبود دست آن مجتهد را گرفتگی او
بندت طبل نواخته و مرتضی را حرکت جبین سخت دادی بعد از چند روز بگرار بجلی رفع مرض او کردیدی که با چشمه المکا
و الکتب سینه چیزی بوده باشد این تخته و صنایع را نزد امیر مکران برده چون او مردی حیث و مکت و متون المزاج و فای
بود چنانچه بخیل آل سامانش میگفتند و قارون انقوم مشرودن اتفاق بر آن رحمت و علم صنعت نموده اظهار کرد که هشال
این صنایع و کارها در سر کار مانی باید چه ساعتی این تصاویر در شرح از جمله مخطور است و از قبل مخطورات ابومطیع از
سخن فهم کرد که فهم و ادراک وی بجهت درجه و پایه است نهایت پریشان خاطر و آهسته منبر کشت آفرین و مثالها را در هم میگشسته
نزد آن طبل علاج امراض عصبانی را که کمال خود گذاشته بعد از ابوالعباس امیر تاش از دیوان سامانیان بگوت تلج مغز
کردید ابومطیع آنرا نزد امیر برده خبر آنکه خبر آنکه دیار بوی انعام کرد بسیار غدر خواته نهایت احترام و اغراض نموده و آن
اسباب در تزلزل بود تا وقتی متخیر کرمان شتافتند و با ابوعلی ایباس محاربه و جدال واقع شد و امیر تاش در مکرر گفته
و خرابین او بدست سپاه کرمان افتاد و چنانچه خواص آن اسباب میگشسته و از میان رفت و عوام آنرا اسبابا طبعی
مؤلف مرات میفرماید خود آن بنای طاق و ایوان کسری که بلندترین و بزرگترین ائمه عالم است دیده ام خبری که از او پدید
طاق ایوانت و بنایش با جود کج است و آجر آیش طولانی و یکی که در عرض طول و کبشیر عرض دارد

محمد بن حسن مسکود از کتاب نقل از ابن مقفع خوانده ام که ایوان در این از بنای شاه پورین اردشیر میباشد ولیکن موجب
موجب آن میگفت این مقفع خطا کرده بلکه بنای آن که از ساپور اردشیر بوده ابوجعفر منصور خراب کرد و اینکه باقی است احوال
از خسرو پرویز است بگویند چون طینه خواست بعد او را بنا کند اراده نمود که ایوان را خراب کند و مصالح آنرا برده
صرف بنای بنده نماید در این باب با خالد برکی شورت نمود خالد با کرد مقصود گفت این کار تو از بابت نفسی است که
هتوز هر چه در وجود تو باقی است خالد عرض کرد نه چنین است که از بابت نصب عرض کنم بلکه از این است که میخواهم با
بنای آن باشد و علت آن ولایت کند بر کمال و بزرگی آن دین منی که با بنیای این چنین ائمه عالی معنی را منقرض نموده
و پرازداخته آدمی استناده این حرفها کرده ام بدم آن بنای عظیم نمودند و در کج زحمت خراب کردن آنرا کشیدند

در تحقیق ایوان کسری

دانستند چه بنای است و بنا چیست. و خارج و رحمت فراب کردن ربابه از مصالحی است که از خرابه آن بدست می آید باضافه ۵۰
 به همیشه خواستند دست از خرابیش بکنند باز خالد عرض کرد حال که پیش که ایشان دست نکشید و تا آخر خراب کنید و اول
 خواهند گفت بنا یکدیگر از ساختنش عاجز ماندند و بنا نهادند و با تمام رسانند غلبه در بدم و خرابیش در مانده و عاجز شدند و
 آنکه خراب کردن برات از ساختن سهل و آسانتر است و این ننگ در دو دمان غلبه خواهد ماند لکن اسبها و زحمت و نسیج
 کراف تمامه خراب نموده آن غیر از این بنای بر سر و پا است جمعی گویند همین بنای عظیم رفیع است خالد هم این حرف را گفت
 ولی زحمتی و مخارجی هم صرف شد دیدنی شود دست کشیدند بین تفاوت ره از گواست تا کجا جمعی بزیانت و مخارج زیاد
 بنایی برور کار میکنند زنده و حیوانی کنند نوعی ساخته شود که بیشتر بماند و عمر کند و جمعی دیگر زحمت می کشند و خراب می کنند که
 اینگونه بنا را سبیل و بران خراب کنند آفرین بر پروردگروه که اسباب قیامند گانند .

مع الفقه بنا بر قول موبد موبدان ابو جعفر ایوان شاپور بر خراب کرد اما بقول بعضی دیگر که گویند ابو جعفر قبول ثانوی خالد نیز
 استناده کرده و دست از بدم ایوان کشید همین ایوان کسری است که بر جا در پاست ولی سعوی این قصه را نسبت به مبرون
 میدهد مگر دیده و شنیده شده که کسری همیشه خواستند ایوان را باز در آورند و خانه تا در شبهای حول و خوش را فریده آن
 بسیار محقر را بهای کراف و قیام زیاد از قدرش داده تا صاحبانش فرزند و راضی و شاکر باشند مگر محقر مترس و محقر سبیل
 عمارت داخل معین باغ و عمارت که از پره زنی بود از فروش آن ایوان نموده که من میسایگی پادشاه و را بجای ندم
 کسری را از این حرف بسیار خوش آمد و سخن سنجیده حرفی نگفته امر فرمودند او را و خانه او را اجالت خود بگذارند و ایوان را
 بنا کنند و منزل بسیار مهم گنند و قیام آنجا دیدم قبه کوچک محکم در آنجول بود که مردمان آنجا از این قبه ایوان
 چنانند و میخواستند خانه همان مجوزه معروف است از شاه و استماع این خبر تعجب کرده و استم فویک بایز بر رفق و مدار
 و هر بانه و عدالت را نسبت بریت و زبردست خود مبدول پیدا شده اند چگونه متاصل و منقرض شده اند و چیزی با
 متاصل و چراغها را خواستش نموده مگر طلوع آفتاب نبوت حضرت نبوی .

از خرابی که در مطاوی نظم و شعر مورخین سلاطین عجم و قتلای محکمت جم دیده میشود متفاو دیگر بود که عقیده همه بر این بوده است
 که طاق کسری از بناهای انوشیروان داد که است به درهوک ساسانیان این پادشاه بوسف عدالت و نیکو کار سنی
 معروف طبر فارس بے گوید جزای حسن عمل بن که روزگار بسنور خراب می کند بارگاه کسری را و حکیم خاقانی
 شیروانه و ناید آن ای دل عبرت بین از دیده نظر کن مان ایوان مداین را استینه عبرت دان الا افرقیه
 بنایش از آجرهای بزرگ در طرف شمال و جلوه درج منسرخ دور تر و این قصر صد و شصتاد قدم ارتفاع دارد و در وسط طاق
 معروف بنا شده که شصتاد و شش قدم دهنه و صد و چهل و شش قدم طول و شصتاد و پنجاهم ارتفاع طاق بوده قطر دیوارها
 که طاق را روی آنها زده اند بیت و سه قدم و شش طاقها دارد که هر طرفی چهار بالای این دیوار منور چهار طاق است
 که محض از برای زینت جلوه عمارت نباشد و با اصطلاح غالبه سواد و تماشایه در آن اوقات در این طاقچه ایوان محسوس می باشد
 میکند ارده اند متغ ایوان بخش خورده شگافی برداشته جزوی خرابی در جسد ایوان رویداده و این شگاف از استرا
 اعاذت از جمله آثار است که در ولادت با سعادت حضرت سید المرسلین است چنانچه جناب شیخ سعدی فرموده است
 چو صفتش در انوار دنیا فاد و تزلزل در ایوان کسری فاد و در طرف شمال و جنوب ایوان سلسله محل تصور و این
 پایه است که بجای سندان شده در طرف غربی اماره و علامت دیوار است و محفل است که این عمارت مستقی با این
 دیوار می شود باری اگر چه در بنای ایوان کسری روایات مختلف است ولی آنچه بنظر صحیح می آید این است که ایوان را

در تحقیق ایوان کسری

نوشته‌گران بنا کرده و خسرو پرویز نام نمود و تفصیل آنجا نوشته‌اند و آن بعد از غلبه بر رومیها و تصرف شهر سلوکس که از بناهای سلوکس
 یخا نور سردار اسکندر بوده خواست از خود بنائے در مقابل این شهر در طرف راست و جلوه نماید با این غزبت شهر طیبون
 در اعراب مداین فرقیها اکثر میون مسنامیند بنا کرده اگر چه مداین صبیح مدینه است و سلاطین ما ساسانی چندین شهر در
 مدینه ساخته اند که عرب آن شهر را ناما مداین گفته اند ولی چون طیبون پای تخت بود از ابا نژاده عرب مداین نامیده
 آنوشبروان چون مقابل شهر سلوکس انبهر را بنا نمود شهر سلوکس رفته رفته فرا بشد و طیبون آباد و احوال در مقابل ایوان کسری
 انطرف و جلوه آثار خرابه شهر قدیم سلوکس پدید است و از این شهر طیبون آثاری پدیدانیت فرجهان ایوان کسری که شهر
 بطاق کسری شده است و آنچه از این کنون بر پاست طاقی است که ارتفاعش میت و میت ذرع و طولش سی و پنج ذرع
 و عرضش میت و دو ذرع می شود و گویا این ایوان که احوال برقرار است و تعمیر عمارت دولتی بوده اکنون بعضی بارها
 که اینجا تالار خستگاه بوده چیزی که در این بنا علاوه بر عظمت غزابت کلی دارد این است که در سقف تنوره زیاد کار کرده
 و فایده آنها را بر کس حدیثی میزند و زده می شود که تر قوه هو بوده باشد که در شدت حرارت هوا اینجا تنوان زبست نمود و آنچه
 در ایوان و غیره چه بای بزرگ و سر تیر باد الوار و حال کار کرده اند چه خوب درخت کاج است از خرابه شهر طیبون
 معلوم می شود که دلیل عمده که بناهای بزرگ و عمارات عالی و شهرهای باین عظمت و بران شده اند این است که غالب
 اینها را از عمارات سیلانی از خشت خام و گل می ساختند چنانکه شهر بابل و قیو امینکه جزئی خرابی روی داده و کینه
 متفرق شده اند تمام آبادی خراب و برود و بران می شود که نشسته از این بیشتر مصالح شهر بنیاد را از طیبون و سلوکس
 بردند این نیز سبب عمده و مدد و براسنی و انهدام شده مسودی کوبیدن از بنا پورا و دشان ایران چه ساسانیان و چه
 آنهاست که پیش از ایشان بوده اند در الملک و طیبون داشته اند که غزب مداین است شاپور شهری در طرف شمال
 طیبون بنا کرده و موسوم با ایوان کسری نموده و خسرو پرویز آن شهر و قصر را با تمام رسانید .

بعضی بر آنند که این بنا از اشکانیان است که قبل از ساسانیان شهر طیبون تقبلایش می آمده اند چون پادشاهان محکم تمام
 سال را در یک شهر زبست می کردند و از فضل رستنان با نیز از اشکوش و بابل آمده در اینجا بسر سیرده اند و تا نسبتا از اجداد
 و بلا فایده یکدیگر اشکانیان هم سببک ایشان حرکت مینموده با نیواسطه بعضی طاق کسری را در شهر طیبون بنا نموده
 با اینکه وضع بنائے طاق از حقیقت و صحت و خطر جدا و در محبوب بودن هوای اطوری دارد که حاجت به تعلق
 دیوار شهر از خشت خام و قطره ارتفاعش زیاد بوده و برسم بنائے قدیم هر چند خشت که بر روی هم میگذشتند بجهت استحکام بنا
 کبک لاجن و تعمیر روی آن رنجیده پرده می کشیدند و با خشت پیچیده اند آنچه از دیوار شهر نزدیک و جلوه بود با خشت پخته بنا
 کرده و بوض آبگ و گچ نیز مصرف رسانیده اند شهر سلوکس قدیم که از آن آثاری معتبر باقی نمانده است شهر از غزبت و از
 و علت باقی ماندن آثار این شهر و از طیبون همان علتی است که برای دیرانی آنها ذکر شده احوال اعراب خرابه ما
 سلوسی را اسوار می نامند و چون اسوار صبیح تور و تور و پوار شهر را گویند و نیز آثاری از این دیوار شهر باقی است باین
 اسم نامیده باشند و آن قدیم اسوار بوده و آنچه مورخین بویانسنی در باب این شهر نوشته اند بعینه نقل می نمایم تا فی الجمله
 بصیرت پدید آید . . . بانی این شهر سلوکس بجای آورده که سلوکوس فلاح باشد که سردار اسکندر بود
 و بعد از فوت اسکندر بجای او سلطه در سلطه سبده و دوازده سال قبل از شیخ در ایران و عربستان و قسطنطنیه و سلطنت
 یافته در الملک را از فرات سوا کرده و از وسط این شهر گذرانیده و مصالح این شهر را تمامه از خرابه های بابل با بجا
 کرده و وضع شهر بشکل مناسب بود که با بلبای خود را باز کرده این شهر آنوقت از انطاکیه و دمشق بگرفته بود

در تحقیق ایوان کسری

مجلس شورای تنی مرتب از سید نصر ابرار این شهر مقصد بوده وقتی که اشکانیان بر اولاد سلوکوس نجاور غلبه کرده مالک عراق عرب شدند تا اینکه قیصر روم نزاران لشکری از زینب الکبری بقصد جنگ یکی از سلاطین اشکانی ب عراق عرب کشید و کوی سردار قیصر کجنت شهر سلوس اورشله صد و شازده بیدار میلاد آتش زد و همت دیگر را سوز که سینه یکی از قیصره روم بود در سنه ۱۹۸ هجری بود و همت بیدار میلاد خراب کرد و همت وقتی که لشکر پور شهر سلوس را اعانت بکردند چهارم رسیدند که کسندی در اعانت بود و در ایوان بر آن نصب بود و زحمت در راه گشته داخل شدند باز در ایوان آمدند و دیدند که بزمن فرار داده اند یعنی نود و نه در اینجاست است بزحمت زیاد از راه گشته داخل شده دیدند هوای بسیار غنی از درخت خارج و منقاد شده و بعد احوال طاعون سختی کرد که آغواغون نافرمانستان سرانگ کرد و خلق بسیاری کشت و کوبیدند که در علم سحر مهارت کامل داشته اند طاعون را در سردا بطلم کمرده با آذریچ و در آهنی مجوشش داشته بودند اگر چه این قول خبیث و از عقاید باطله عوام است چون نوشته اند ماقدی داشته ولی نه چنین که بیان کرده اند .

امایه این شهر که پرستش انواع رب النوع می نمودند با بود و بیای این شهر صد او تی داشته اند در کبر و زنجاره هزار نفر از آنها رگشته اند . نزد الملک که از وسط شهری گذشته غیر مجری داده موافق نقشه شهر سلوسی را در دو طرف و جدا کرده بودند و همت محمد شهر در طرف شمال بوده و همت دیگر در جانب جنوب و احوال در حواله که خرابه شهر طینون است آثار قدیم شهر سلوس بر پاست با شاد باند و شهر توام بوده اند اگر در زبکی شهر طینون خرابه شهر کسرم دیده میشود ولی نمک که کش شهر صیحه بوده و از محلات خارج شهر طینون بوده است اعراب در زمان خلفا شهر سلوس را خرابه بران می گشتند و بنامی شهر طینون ابرام اشکانی کرده و خسرو پرویز عمارت عالی که از جمله همین طاق کسری است در آنجا ساخته

پادشاهان اشکانی در عرض سال اگر چند ای و طینون نوقت می کرده اند عظمت شهر بر چه بوده است بطور پور قیصر روم بعد از فتح این شهر صد هزار نفر اسیر طینون را برد و در خسرو پرویز بر دیوارهای ایوان تمام پرده های مرصع و در آنجا آویخته بودند و در زیر ایوان سرد آبهای متحد بود که تمام از طلا و نقره و مسکوک و شمش و ظروف و اسباب و آلات و جوهرات و آویزات کر اینها بود ولی از زحمت ایوان کسری در وقت و دولت و کنت عجم عرب کتایلو کاسیکه مراد و معاطله با عرب پیدا کردند همه آباد و متمول و مستقی شدند بعد از آنکه سعد و قاص مداین را فتح کرده شهر طینون و ایوان کسری را متصرف شدند از غنای که بکنت لشکر اسلام آمد موافق مسطرات و عقیده تمام موزین بکث باسط بود ابریشمی که شستند که در شستند که با شستند ارض در شستند ارض بود چون بچه کلزار اطرافش از زمره در صبیح باقیه بود سبز و قشیر بجوهرات الوان باغ و چین کل و ریاضین طرح نقش کرده بودند و بجهت ارض از آن بجوهرات الوان گل داشت و وسط طرمی دیگر اطراف نوعی دیگر چون در زمستان می گسترند یک لاله زار و باغ کلزار بهار نروغرم سیب و در مجلس را که به سننای ریاضین از ناز و انواع اشجار و شاد از جوهرات سیب و در صبح کرده بودند و بگرون میگرد و ناظر اجیره و مات و حیران می ساخت و بهار شناسان می آمدند این بساط را که از آن این بجهت بر دند قطعه قطعه نمودند و تقسیم کردند و قطعه هم خدمت حضرت امیر فرستادند حضرت از این پست هزار درم فرد بجز تقسیم کردند و بجهت پانزده هزار چشمه و بهر معنی و مطرب و باز بگرد اینجا بودند که بهترین و صاحب حسن ترین و با جمالترین توان و جواری ایران و عربستان و ترکستان و هندوستان و ارمنستان و هر کس که جوی بودند از آنجا بجز زینت و با سواد جوهرات با وجود این نغزات خسرو پرویز هیچیک از اینها میل نداشت که خلق مغرط به ایران خرابه را طور رئیس قیصر روم که قجم شیرین می گشته داشت و بالعکس (ایران) شیرین چنین خسرو

در تحقیق ایوان کسری

سلطان جوان میل داشت و مایل فرما بود نهایت نجابت و غلو طبع است

در تاریخ یونان در بنای ایوان نیز این روایت است که بنای طاق را ملک داد که پوئشیران عادل نمود و در سقف ناقوسی او تخته بود درشته آن ناقوس بود که سر رشته خارج از عمارت در جلو خان بود عارضی که در بار پادشاه میباید سرشته را گرفته حرکت میداد ناقوس صد کرده انوشیروان خبردار شد که مظلومی است او را احضار کرده به نفس میرسد . در تواریخ است که وقتی بیرون الرشید تماشای ایوان رفت بود کنار و جداره داشت روزی در خرگاه خلافت نشسته بود شب که دو نفر از خدام با بسم صحبت میکردند یکی از آنها گفت بود هیچ میدانی که کسری این بنا را چه این عظمت درخت بنا نموده خیال داشته که از فرط غرور با سامان مسدود میاید بیرون الرشید از استماع این حدیث زبا تشنه امر نمود بگویند این کلام صد تا زبانه زود و گفته است طبقات سلاطین و احوال نسبت در رابطه است که نصب که بجز او ایوان یک از یک سلسله محبوب میزند و من راضی شدم امدی اسم بگیر از پادشاه تا از ابله قدیم شراب صدمت بزبان آورد و این کس نسبت پادشاه بزرگی به انزاعی کرد و حسد او نبود مقدر و مستوجب بیست شش کاش اگر در عهد اسکندر رینو و یا قدرت بر سخنش نه باشد در عهد او جعفر منصور و نوکل عباسی میبودند و از صحبت تجاوز میکردند موافقه بل سبب آستان میفرمودند بی طبعا مختلف است یکی آبادی کند و اجبای نفوس و علم و فضل و مستنایع نماید و کتب نفیسه جمع آوری کرده گنجینه بنا بر پا کرده خط کشید یکی اگر بر این مندم بزود قتل و قطع نفوس و قطع و قطع میکند و نمیند و دقیقه های کتب و گنجینه بنا میوزان و بابت رود و در با مسبر بود . همه آمده استونی در ضمن احوال در این مینسرا به جمهورت پیداوی شهرت کرده و اگر آباد خوانده و جمشید انشیرا ایام رسانیده بنسبون گفت چون معظم ترین در این سبده بود آرا این کفشد و نام در این سبده از انبیرانند قاصد روتبه عنوان تهر و ان در این سبده هر جهت شراکتون خرابت و جمشید در این از کج و سنگ و آجر الوان همه رنگ قطره ساخته بود اسکندر زینت این بنا با از ملوک نفوس آتاری بس عظیم است باید باشد و برجت ریاد و عمارت بر باد داده حسد ابرودند و در آب ریخته این پادشاهان طویل العید عظیم الشان جز رعایت احتیاج و راحت و رفاه عام نمیداشتند نامی از ایک و سنگ و آجر که هستند ندانند نام نیست که اسکندر زومی که است که ابد الله هر از دلای پیشان خاطر در ایشان زود چرا که از اول دنیا الی بوم اکتبام دو پیداشد که کجسند و اسکندر کرد باری ابرو شبر با بجان تجدید عمارت شهر کرده و در الملک خود ساخت و خواند که بی را هم بزود دست نداد و بجز خبری است و اکثر کاره نیز بهای پای تحت قرار دادند و شاپور ذوالاکتاف در شهر عمارت کرد و ملک داد که انوشیروان عادل در بنای ایوان کسری را ساخت .

در تحقیق یوان کس

و بسیاری از اطفال را بستن بیدار بگذرانید و از کشیدن اتمام دقیقه عمل و نامرعی که پشت در عرب پیری ستم عمره بن نیم نام ۵۸
بنا پور گفت سبب مبالغه در قتل عرب چیست پادشاه در جواب گفت سابقا این قوم بملکت ما آمد و قتل و خرابی بسیار کرده بود
و نیز همچنان موبدان و سپهبدان ملک جز داده اند که روزی طایفه عرب بوجد صاحب دهنی مستند گشته بر عجم یانید و ملک را
قتل و غارت خراب و ویران نمایند عمر و گفت آن زمان که عرب بملکت عجم تاخته خرابی کردند فی الحقیقه عهد فرمان فسرمان
نوبوده و در واقع که گشته با وجود این بجز او سزای خود رسیده اند و آنچه خبر داده اند که چنانچه بعد آید و بملکت و سبب
و دست تصرف بدولت و رعیت دراز کند اگر مطابق واقع باشد بر تو واجبست که بحال رعایت و احسان در باره
این قوم نمائی تا باز ماندگان و تلج ایشان بزور وقت غلبه شرط احسان بجای آورند اگر آنچه پیش مطابق واقع
باشد پس قتل اسبدر بگناه و در بختن خون این سبندگان لایق دولت و مروت پادشاه نیست تا پورا بخیر سجده و ر
سمع قبول شنیده دست از خور بختن باز داشت و بدار الملک خویش بازگشت در روضه الصفا از مروج الذهب نقلست
که تا پور بکرات در ایام جهانمانی با قیصر روم محاربات و منازعات کرد که نیند وقتی بغیر لباس خود بختن و شخص
بخط طایفه رفته بود و مجلس قیصر او را شناساند و کرده دستهایش با جام شتر محکم کردند و همراه آورده بعضی هند
و بلاد خورستان اسخر سازت تصرف شدند و خرابیها را سببند نامشی که مخالفان می مست شراب بودند بدیر روغن
کسانی که در کین انتظار وقت بودند دستهای او را گشوده صاحب تخت و تاج و تاج و تاج کت عجم را بر بردند و خود را
بحد و ملکت رسانیدند غلظت کوس شادی با وج طر بجان نامیدر رسانیدند و سپاهی کرد آورده بر قیصر روم تاب
و طاقت مقاومت نیاورده از دم تیغ دبیران ایران بزمب شده که تخته قیصر و بعضی از امرای کشور و سران لشکر
و دستگیر شدند تا پور قیصر اسیران ایران آورده و با وی عهد کردند که بسبب خرابی و ویرانی که در ملکت کرده بغیر آبادی
و خرابی رعیت را از عهد برابند و قیصر کرده استادان بنا و مزاران نو آید و اسباب کار از زمینیل از روم آورده
تا هر خرابی و خرابی که در مدت حیات تا پور و اسپینای قیصر بملک ایران رسیده بغیر و ملاخ کند و اصلاح نماید ابل روم
در معموری ابن مرز و بوم میل و حکم تا پور کوشیدند چون بدستور سابق بل بهتر از اول از عهد بر آمد قیصر را غلت داد
روان نمود که پسند قیصر ده سال مجوس شاه پور و از کت با بوس دور بود . و قهره اسیری قیصر و ساختن شاه دروان
و بل شوستر را در باره تا پور بن اردشیر دختر زاده اردوان نوشته اند که پس از در افسر بر سر که نشسته ابواب عدل و احسان
بر روی عالمان گشاده در وقتیکه از ده سال از پادشاهیش گذشته بود لشکر با ناکه کشید و با قیصر مجادله و معاف نمود و یوان
قیصر و ناقصای روم شکست با فایز کردید تا پور او را با ایران آورده امر نمود که اگر طالب جان و مایل سلطنت و امر و فرمان
بسته بیدنا دروان و بل شوستر را بسازی قیصر چون شده کت و افسر بکده و عهد بخشش جان سر شنید بجان منت داشت
امر کرد از ممالک روم و فرنگ مزاران هندستان قابل و اسباب و عمل کار با ایران آوردند و تقبیلی که در جای دیگر شرح
داده ام بوجب حکم بوزیر منسیران عمل نمود و بجز به انجام داد پس از فراغت از خدمت مرض بملکت خود که مملکت
شادان بولایت روم رواند

نزدان شربت از این سبب عراق عرب بیان جدا و واسطه بشرف و معاذ حضرت امیرا خواجه حسنه و
اسحاق اتفاق افتاده بود .

نماند شهری بوده از بلاد حبش در حدود همان بی نامور و آبادان ایچک کونید از اقیه حضرت نوح است خلاست چنان
لغت فارسی است و نوح عرب است در آن طرف و او راغ با خشنده آجا آید اگر در آن طرف راوند و او را کونید

در تحقیق باب الالبواب

و نیز شهر را گویند پس نیز آوند معروف و موسوم کرده اند و نامانده شده
باب الالبواب در بنه شیر و البته این شهر در کنار دریای خزر است .
استخری گوید شهر است که بسیار آب دریا وصل به یوار آن میشود در وسط اسکله است که دو سه از ده سوی دریا بسنگ سخت
و با سرب محکم نموده و داخل را گردانیده و آنجا اندود در شهر آن دور بجز این کشیدند که دخول و خروج به اذن ممکن است
این شهر از اردبیل بزرگتر است و ساختن ده میل مربع است و زراعت بسیار و میوه کم خوا که آنرا از نواحی می آورند و دیوار
طولانی که در میانی است که ابتدا میوه از کوه برای محفوظ و محروس بودن شهر ساخته اند در ای از کوه به بلاد سلیمان ندارد
هر اگر خطوط طرق محو و خراب شده و مسافت میان کفر و اسلام بسیار است و علاوه بر آن دیوار مطور منسیر قطعه از آن که خراب
شده است به ما فخر طولانی در دریا کشیده شده که گنبد تا تو اند نزدیک شوند و این دیوار محکم از بناهای عالی و آثارند این
انوشیروان داد کرد است و این شهری از سردهای عظیم و ثور عظیم است زیرا که دشمنهای زیاد از طوایف مختلفه با این شهر
دور آنرا داشته و دارند جمعیت و نوستان زیاد و پهلوی شهر کوه عظیمی است معروف بکوه ذاب یعنی کوه گرگ که هر سال بهر
زیادی بر این کوه بسج نمایند که اگر دشمنی بر ایشان روی کند و محتاج باشد شوند بهر چهار آتش زندانی آذربایجان و
ارمنیه را خبر کنند و معروف است که در بالای کوه یک قدمه متصل است بباب الالبواب و دیوار مذکور روی آن ساخته شده زیاد
از هشتاد فرسنگی دارند که زبان کید بگردانند و سلاطین هم در حفظ این دیوار و مواظبت این سرد کمال اهتمام را
داشته اند و دقیقه از وقایع محاربت آنجا را فرود که از بسگردند و لوازم و تدارک و مصالح از تهیه حاضر در تمام موجود است
زیرا که بعد از آنکه این سردی است پر خوف و خطر و غفلت از آن مورث صدمه و ضرر کلی است و از عا که خاصه حاضر خود
که آنها طایفین داشته و مستحفظ و ساطلون برای آن تخاب میگردند و سران سرداران است از امدون و مختار میگردند
که به قدر بتوانند در آن زراعت و آبادی کنند و البته دیوار از این بگردند و محض آباد داشتن است و چنانکه باید محکم و
محروس بوده تا از لشکر اعدای این باشد . از طوایفی که مخصوص حراست این شهر بودند یکی طایفه تبرستان بودند
و یکی طایفه قبا که یکی جماعت لرگی که نهایت شدت و بیست راداشتند و نیز طایفه شیروان و غیره که جمعیت کثیر از دیگران
بودند و بهر فرقه نامور بکفایت و مرکز می نمودند بودند و جلالت و جماعت دیگر اصحاب با طهارت
تا بجا بباب الالبواب فرستاد و اسکله دریای خزر است که طوایف نر و سر و سر و سندان و جده آن و کرج و غیره در آن کاف
ساکن اند و آن پاره های بسیار بیابان و علف کتان مخصوص حوالی این شهر است سکه آنرا از آذربایجان ارمنستان
این علف را نمی شناسند زعفران خوب بهل می آید نزدیک شهر در طرف ولایت اسلام قصبه مستط است
پهلوی آن ولایت قوم لرگی میباشند و مردم این طایفه بنده قامت و قوی و در زراعت تا بهر در آنجا و ولایت است
بزرگ برستان که مردمش بنده قوی و خوب هم زراعت میکنند لکن مردم قوم لرگی که عدد ایشانند و خاکشان بهر
و بالادست ایشان قلیه قبایل بسیارند و خاکشان سخته ندارد و علاوه بر قصبه مستط نیز در کنار دریا شهر شایران
که کوچک و محکم است و در اطراف آن قصبه واقع باشد در باب دیوار بزرگی که ذکر کردیم اعتقاد است مختلف است
از جمله . ابوالعباس طوسی در باب بنای آن دیوار بزرگی بنویسد در وقت خلافت خود مصور از ما سوال کرد
که آیا میدانید چه استخوانش در آن دیوار باب الالبواب را ساخت بانه جواب گفتند اطلاع نداریم مصور گفت تو
قرار که مملکت ایران از آنجا همدان متصل متصرف شده بودند انوشیروان که برادرش سلطنت جلوس نمود و چند نفر
رسول نزد پادشاه این قوم فرستاد و در امر ایرای خود و شکاری نمود و نیز بهر خود را به پادشاه فرستاد

در تحقیق باب الالبواب

که اتفاق در میان حاصل و محکم گردد و متقابله ختم خویش بپوشند خاقان پادشاه این قوم قبول کرد انوشیروان یکی از کبیران
صاحب جمال و خوش حسن را از حرم بجای دختر خویش با دیای ممتاز نزد خاقان ارسال داشت و نیز خاقان دختر خود را بر
انوشیروان فرستاد و بعد انوشیروان خواستش کرد که با خاقان ملاقات کند خواستش مقبول افتاد بیک محل مناسبی را مهین
نموده هر دو پادشاه همبگیر ملاقات کردند و چندی با هم ماندند انوشیروان روزی با یکی از صاحبان خود سفارش نمود
که سبب نفرین و عجزی نخب کند و بار دوی دشمن که شبانه در خواب بودند باز و حسب الامر چنین کرده معمول داشت روز بعد
خاقان از انوشیروان جوایز علت و جهت این رفتار شدوی تجامل کرده گفت اطلاقه دارم باید تحقیق کرد از تحقیق هم
معلوم شد تیر سه دقه دیگر بار دوی خاقان تا خستند خاقان متعجب شد و از آن امر نمود که همان سلوک را بار دوی
انوشیروان سلوک و معمول دارد انوشیروان از اینکار سخت متعجب شد با خاقان شنیدی کرده غیر سخن را اند خاقان گفت
نوزاد در بر خاش ممانه میکنی و حال آنکه بجای رتق و شکر نوشته اند و بگرم چندین خدنا خد و من حوصله کردم آنگاه
انوشیروان گفت این تصرفات از کسای است که میخواهند وفاق را با بنایق بدل کنند من بیک تخلفی تو میکنم اگر تیر سه
طرفین راستیچ و فواید حسنه عاید شود خاقان پرسید آن کدام است ایشان گفتند مرا بکنداری دیواری بود و ازه غنچه سینه
در سره ملکین سبازم تا کسی با ابازنه تواند داخل و خارج شود خاقان پسندید و بجاگذاخت و رفت دلی انوشیروان در اینجا
بماند و از سنگ و سرب دیواری ساخت که سبب ذراع طول داشت و از تفاعش مجازی رؤس حمال بود و دیوار را با
استاد داد و محکم کرد از قرآب دیوار مثل دیوار سنگی کشیده و در نمای آینه برای آن قرار داد و بعد نفر سپرد و حال آنکه
این محل قبل از کشیدن دیوار صد تیر از نفر عارس و حافظ لازم داشت این کار که پایان رسیده امر کرد و بخش را روی دیوار شده
که شرف بدیاب بود که از ده بر زمین بر خاک افتاده پروردگار را حمد ثنا و سجده شکر نموده پس معلوم میشود موه و نیزه این بنام
بوده باری گفت حالا مقصود رسیدم و بعد ما جو انم بر احوست زندگی کنم چون راه وصل از خشکی بدیاب معتد بود این دیوار
ساخت و تا باینکه عبور از آن دیگر معتد و بر باشد بر دیوار با سنگ تراش ساخته شده و هر قطعه از آن کمتر از چهار سینه است
مذارد و سنگها را با قرآب آینه وصل کرده فاصله را با سرب آب کرده پر کرده مهنت فرسخ طول است انوشیروان
مهنت راه ساخت در برابر آبی شهری عظیم بنا کرده و حافظ که آشته کونید بالای دری که بیابان معلوم است و در سنون
گذارده روی آنها محبت کبیری است در زیر آن و قطعه سنگ که صورت دو ماده و شیر بر روی آنها نقش کرده اند و در حواله
نقش اند و شیر مردی دیگر نقش کرده که پامین پای او شاسله ساخته که خوشه انگوری در دهان دارد در غایه استیلاز و
نهایت استادی . نزد یکی شهر آب انباری است از سنگ تراشیده میخورد که آب پامین میروند و نتواند بردارند
و در طرفین دیوار و شیرینی است . در باب فتح باب الالبواب را لکوعوب و عکرا اسلام نوشته اند سلمان بن ربیع
بابی در زمان خلفه ثانی لشکر به آنجا کشیده تا بشارت درود غایب بجز رسید و آنطرف رودخانه با لشکر خاقان دو پارشد
سلمان چهار تیر از تیرهایش کشته شد چون مقابل بعد از قتل ایشان چون میانم آوار از ایشان مشاهده نمودند آن
عظیم در میدان جنگ افزودند او آزار دهن کردند و جسدهای آنرا نیز در تابوت گذاشتند در معبد خود نهادند و در اوقات جنگها
تابوت را بیرون آورده باز میکردند و طلب باران کرده باران می آمد در جای دیگر نوشته که ابوسوسی اشعری بعد از
فتح اصفهان در سال نوزده هجری سراقین مسر را بطرف باب الالبواب فرستاده سر کرده و عطا به لشکر او عبد الرحمن
ربیع بود بعد از کشتن و کوشش بسیار شهر را تصرف کردند .

در آثار البلاد است که باب الالبواب شهر عجمی است در کنار دریای خزر که با سنگ ساخته اند و نفس مستطیل و طولش در

در تحقیق باب الابواب

اجه نش فرسخ و شش فرسخ و دروازه نامی است و بر جای زیاد دارد و در هر برجی مسجد است برای مجاورین و کتاب علوم
و این شهر از بنای انوشیروان عادل است در پهلوی او کوهی است که دماغه او پیش آمده است .

در آثار الاول است که باب نام چهار موضع است اول شهر کوچکی است نزدیک علب ثانیه فیه است از قریه جناب را
ثالث اسم کوهی است در نزدیکی حجر در خاک بجرین رابع این است که باب الابواب گویند و شهر است در ساحل دریای خنجر
که صورتیست در انت جهت دفع اثر آن که در این زمان عثمان پسر ابی اسود و زبیر بن عوف و سلیمان بن ابی حفصه
آنجا را مستوح نمود و در آنجا خانه ساخت و این شهر را انوشیروان در شب ساخت اینگونه فتح و از قهار است بگونه بنای

عظیم و فتح و دره دانه آن علیل و فرو کرده است مملکت و طوایف کثیره را و دیواری عظیم از این شهر انداخته و بقدر کجیل را
در میان دریا برده که در این مسافت باب دریا داخل شده و از انبوی دیوار بیاید و کشیده می شود و دیوار در کوه فتح از بالای کوه
و پائین و منجاب آن جبل مشرف است و در او می شود و طبعه که بلبرستان بنامند در هر میل مسافت یک دروازه از این ساخته
و طایفه را مستحضر گذاشته و کوه فتح زیاده از دو ماه راه است و در حول و حوش آن طوایف مختلفه ساکن است که سده اش
صد و اند .

بابی باب الابواب از شهرهای غیره است در بالای کوهی که مجاور است ساخته شده معروفست
که اسکندر روی بنای انوشیروان و انوشیروان دل حصاری بر آن نهاده فولی هم است که اسکندر در بند بنامده بلکه در پیش
از سردار انوشیروان بنامده در صدر اسلام اعراب آنجا را فتح نموده اما لے آن آثار از منی هستند مسجدی بسیار عالی در آن
بنامده بندرگاه در بند منسی نامیده است که کشتیهای نو آنجا آمده لشکر اندازند و باغات خوب در حوالی در بند است
میو جاتش خوب و زعفران مرغوبست و آن دیوار سابق الذکر که از خارج قلعه این شهر تا کنار دریا کشیده شده در قدیم در آن
آهنی بان نصب بود و بنای آن دیوار را انوشیروان برای دفع و منع ورود طایفه خزرج که در آنوقت وحشی بودند و سرحد ایران را
مخوش میسکردند نمود گویند این دیوار در تمام طول کوه ققاز منتهی میسیر میاید و مسافر که از خارج میآید در بند داخل
شود و آنجا دیوار خرابه سگی که از دیوار شروع شده چیزی بنظر نمی آید از آثار تازه که در این شهر است اطلاق کوچکی است

که بزرگسیر امپراطور رومی در ۱۱۳۵ هزار و صد و سی و پنج که بجز ظاهر بقصد حمایت سلاطین صفویه و در باطن بخایل متعجب
ققاز آمده بود در آن سنندل کرده داخل شهر در بند بسبب مشرق زمین آثار او ضایع فرنگی در آن گسترده می شود و آثار
منده و کاروانسرای وسیع دارد و دو کاخین دار التجاره روستا در کنار در بند و در ۱۲۳۵ هزار و دویست و چهل و شش
هجری یکی از صاحبان نظام روس موسوم به مارتیس که این دیوار مسطور را از آنجا تا منی سیر نمود در این
منه اجاری بر شش خود زبان روسی نوشت که زخمه آن این است .

خرابه این دیوار گفته که دنیای مدبر این منته دنیا که آنوقت بسیج بیاح و مورخی ندیده و شنیده بود سوامی که مشهور
این دیوار با سلاطین فارس با از پادشاهان است و مقصودشان از این بنا منع دخول طایفه وحشی در مملکت خودشان
بوده طایفه وحشی که آنوقت بوده اجداد او بوده اند همیشه از این اطلاق لفظ (ما) چه اجداد شما که می و از طایفه تربیت شده
آنقدر بوده اند مقصود اجداد خود من است شما که زبان نام را خوب میاید کتاب در بند نام را مطلقا گویند یعنی در آن
کتاب نوشته شده است که این دیوار را اسکندر با انوشیروان بنا نهاده و آنچه معین است این دیوار را
از دریای خنجر شروع و به دریای سیاه منتهی شده در عظمت دیوار شک نیست در باقی خلاف است هر که بوده الان
در قبر و زبر خاکت و میداند که در آنوقت آثار بخی میویسیم و یاد می از او میگویند نه شازمیت درختس پیدا کردن با سینه
نجد راه بر سید و نه من دروازه آبی بنامند که ما تو انیم با سوده کی با سینه مانده طایفه دیوار را سیر کنیم و بدیم

در تحقیق باب الابواب

بر ایند که یکی از روزها با حاکم در سبند و بخت از سلطانهای فوج ساغلی شهر و محلی از بوالسوسان که میل نمائند از شهر بیرون
رفتیم میدانند که از زمان بکر کبیر چند دفعه در کوهها ایندیوار که بنام مجایب و خرابی ایتدی و بناست سبک کرده اند پس لازم شد که گفت
مجایب و خرابی دیگر دیوار از کبیر بنام امطالو کندگان است و عظم اقدامات حکما و بزرگان پیش را دادند .
(۱) اول از این مجایب دیوار شهر ایلی است که در صفحه (۲) شروع است (۳) دوم کتبه بران مصر است (۳) شماره
بود که در اسکندریه کناره رود واقع شده بود و چراغ موسوم بقبر بگری شبها بالای آن روشن میشد که سخانی که به بندر کاد می اند
راه کم نمیکند (۴) چهارم کتبه که در جزیره را در بوده این کتبه بیکل فرزند زوئیر بود که کار پس حکیم تا کرد تا سی پس در سب
مید دو آرزو سال از مس انجام داد و دو پای او را در طرف بالای مکانی نصب کرده بودند که زیرش داخل بندرگاه و خان
مرتفع بود که چهار تایی بزرگ از میان دو پای او میگذشت و نام محرف (۵) پنجم کتبه خود زوئیر است النوع بود و بزرگترین کتبه
که فید باس چهار ساقه بود از (۶) ششم کتبه (ایان) در شهر (آفر) که به (ایسلکت) معروفست و در روزی که کتبه
نوشته در (۳۵) سبده و پنجاه شش قبل از میلاد (اسس ترا) نامی که مرد کنای بود بجهت شورش خود این کتبه
با عظمت را آتش زد بعد از آن با بساخته و قطین امپراطور روس بازو برش کرد (۷) هفتم کتبه عدل پادشاه کبری در
سبده و پنجاه و سه قبل از میلاد فوت شد زوجه او (ارمنیز) که خواهرش نیز بود و کتبه زیاد داشت در شهری کرمانس که به
مرد هفت کتبه چهره نو هر برادر خود است که در عظمت در حداد مجایب عالم محبوب میشد باری اول دفعه که در سبده در سبده
آمد سیر این دیوار را نموده اند در ۱۲۲۲ بوده هزار و هفتاد و بیست و ده مسی که بکر کبیر خود آنجا آمده بود دفعه دوم کتبه در کوهی
بود که در ۱۸۱۹ هزار و هشتصد و نوزده بسیاحت آمده بود سیم دفعه ما بودیم که در ۱۸۳۲ هزار و هشتصد و سی و دو این سفر را
نموده ایم مکان کتبه که این سفر را طولانی و مشکل و پر خطر بوده برخلاف اول جایی را که سیر کردیم و نزدیکت بشهر بود
ستاری بود موسوم بچار دیو که از در سبده تا آنجا سه ربع فرسخ مسافت بود آنرا از کوه داخل این معناره بشود معلوم میش
که چنانکه مکان از اسرار دیو کوبند شاید چون در جای سختی واقع شده باین قسم موسوم شده در سوابق ایام اشعار
و در وان و قاضیان طریق در این عار منزل و پناه داشته اند بالاخره رسیدیم به دیوار آنچه معلوم شد این دیوار
از خارج فسله شروع شده و بطرف مغرب تمتد است چه از محل خیال و چه در عمق دره تا بر جای کوچک باین دیوار
استوار است که در فاصله نامی غیر معین بدون تزیین و قاعده بنا شده است ولی آنچه ما حدس زدیم در این برنج
از طرف راست بنا ریکرده اند و در وقت لزوم سنگین دیوار آنچه لازم است حرب و دفاع بود موجود و حاضر بوده و آن
باشند هر کجا سرازیر است از بالا که شخص ملاحظه میکند ایندیوار بطوریکه بر تپه بر تپه و بقدره تپه است تراز تپه دیگر
تا جایی از دیوار که باز بخت مستقیم میرود این قسم کوبانجه رحمت عبور نمودن روی تمام ایندیوار است و ارتفاع برنج
باشند دیوار زیاد از زمینی نیست هر قدر که از دیوار باقی بود اسیر کردیم بیشتر زهنتیم شاید قدری برهنتیم تا بتیاسیم
مسودی گوید انوشیروان در باب الابواب دیواری بنا کرده که طول آن چهل و سنگ و فاصله هر سه میل در کوه
از این نصب کرده و مقصود منع طایفه شش بر قتل و زانی که بود که بجای ابران حمله نیاورند و خرابی رسانند .
در ۱۲۲۱ هزار و دویست و یکت هجری در زمان الکسندر اول امپراطور روس لشکر آمد دولت فتح ششروان
نمود و مغرب زیت زبانیف در اخبار بطرز بویغ این شرح را بخارود .
غریب از ششروان بیاد که به میردم و انشیر از دست حسینعلی خان بکیرم منقلب چون خانه از غزای نیست
بکاریم سردار مزبور باطنبسان قول حسینعلی خان حاکم باد کوبه که با و پیغام کرده بود که تیا نیز و یکت من آمد

در تحقیق باب‌الابواب

۳۳ کتبه شهر را بنویسند که سردار نام از روی خود با دو سوار خارج شده نزدیک فلو آمد خان منور کلبه شهر را با و تسلیم کرد و پیر
مین کتبه از آن اسلحه ایروان که غیرت وطنی او مانع از وقوع قضیه بود کلوله بسینه سردار روی زده از پا در فرسنگد و در پستان
بای او بسند در شهر با کوبه کرد اسبند کوبید علیان اسلحه در بند که آنوقت در با کوبه بود فخرک ابن عمل بود و از آنجا متحلاً
به بند آمد که آنجا از حمله قشون روس محفوظ بدارد و لشکر روس اسلحه ساخت یافت ارمانه شهر در و از راه را کتبه
شهر استلیم سردار دیگر روس نمودند و از آن سبب این شهر در تصرف روسی ماند و دفعه دیگر بعد از آنکه بطر کبیر در بند را
تسخیر نمود در ۱۱۳۷ هزار و صد و هفت و هجرت هجری هنگامی که نادر شاه افشار بنحیر که در حستان که آنوقت در تصرف عثمانی بود
لشکر کشید و عباد پاشای سردار عثمانی را در حواله ایروان متقول لشکر عثمانی را متفرق ساخت شهر در بند را که در
از زمان متصرف بودند خود خانه کرده رفته کویار و سها از زمان بطر کبیر تصرف داشتند .
بعد از اینکه نادر در سفر فراتان سر باز زد از مصاحبه عثمانی و ایران در کشت بافتن شاه طهاب از تسخیر ایروان در نجاب
نادر خود پیامه با حمد پاشا والی هند آفریقا که نامه باسلامبول سلطان محمود خان کرد که با ممالک آبر از استر و ساز
یا عرب را آماده باشند و خبر حرکت خویش را اطلاع داد و مراجعت از کشت افغان فسخ بر آن بدون درنگ تهنه عثمان
جنگ پرداخت سپاه برداشته تسخیر بخدا و حرکت نمود اگر چه احمد پاشا و اسلحه بغداد در حسن اداره ملک داری و نظم و نسق
پناه کشته از اقران استیاز داشت و بهین سبب نادر نیز تهنه متغول دیده بود باز معلوم بود که اگر طوپال عثمان با لشکر
بر ارض عثمانی که کاپیش صد هزار نفر لشکر کشیدند بدو هی نیز رسید بر خفاقت و شجاعت او فایده نترت نمیداد و در شنیده
بیزم محارب با طوپال عثمان حرکت نمود و در آورده هزار در و در عباد که گذشته برعت گذشت و حواله لایه لایه لایه
و از روی عثمانی نیز نزدیک افتاده بود جنگی سخت روی داده و روی خون جاری گشت تا آنروز بدان نوع حسرتی برگز
میان ایران و عثمانی واقع شده بود و اول غلبه ایرانیا زانکه یک حمله حصر را بر میت داده از پیش برداشتند ولی پیاده
نظام عثمانی پای فشرده دست از حریف بردند و مردان کار بر انزای انداختند فوجی از اعراب که بی آفتاب خورده
و سختی و صحرانوردی بود و نادر از ایشان چشم داشت مدد بود بر یکطرف لشکریانش حمله بردند و دلیران کار کرد
تمام روز در آفتاب سوزان عربستان کبیره در اشتغال داشتند از شدت گرما و فرط عطش دستشان از کار شد خود را
نیز در میان میدان جلادت اسب نازی و بین رشادت تیر اندازی دو مرتبه میان دشمن پیش کلوله خورده بر زمین افتاد
و عمار روی گمان برده نادر گشته شد روی از میدان بر کاشت جلوه آری کتل بدگ و خیت رسانده نادر سوار شده بود
و سبیده و یکضرب سر عمار را بردارند اینها هم بسم دست داده اباب سخت لشکران نادر شد و سبب فتح عثمانی
گردید و با وجود این سببها کرد که جلوه پیر تیار بگیرد و چاره نشد باز خود در وقت ساعت دیگر با بعضی دلیران و سواران
خاص خود با دریای لشکر دست در کرد و کوشش بود و جلوه آری لشکر را داشت تا بجای سپاهش متفرق و فرار بان
دورتر شده خود را بجای برسانند و حتم چنان تعاقب توانند و خود بهمان آمده هنوز خبر رسید ادیان زبیده شهر بان هم
بر لشکر بیرون تا خود متفرقان کردند و نادر خوب پل این نهریت کرده و پنهانی عاقلانه بجای نمود چنانچه عوض آنکه نشینند
عجین کرده تشریف و خلعت داد و آنچه از نفع و جنس و دواب ایشان ضرر رسید بود هم را با لمضاعف از خود داد
با حسان خویش بهره در ساخت و از کشیدن انتقام از دشمن نذر نکرده و در حین نمود این رفتار سبب سپهر
وی شده از اطراف و اکناف ایران لشکر بدو می شناسف سه ماه گذشته که مجدداً نادر با سپاهی پیشاپیش
بجای هند اداره و زو طوپال عثمان کوششهای بیخ در دفع نادر کرده و سینه لشکر سواره با استقبال وی فرستاد

در تحقیق باب الابواب

یکت خط و لیران تار بودشان از هم کسبه متفرق نند و طو پال عثمان باز بر سر قدر تو انت لنگر بیار است اول عا کر عثمان از ۳۴
 سکت سواره پای سپه و شاتشان از جای رفته بود هر چند سر عسکر خواست تحرکت نابر غیرت این کذ مکن شد در اول
 پراکنده شدند و جمع آوری و جلو کسری ایشان از خبر قدرت خارج نند و خود طو پال عثمان چون درخت روان بود خواست بر
 سوار شود که جاسنی بر برد که یکی از سپاهیان ابراسنی را خیم بر لباس و زینت کراهنای ادا قاده و راه ناخت و بجزه کارس
 بساخت و سوار را جدا کرده خدمت آورد بر دنا در کشته وی احترام زیاد نمود امر کرد تا جسدش را با سرش بشکر گاه عثمانی
 در ستاده نفس او ابر حجب معمول مدفون سازند و نادر بجا صره نهد و حرکت کرد در این اثنا خبر باغی گری محمد خان لویج، قاریس
 نادر نادر مصاحبه سرسری کرده بجانب فارس حرکت کرد بنور ناپره طغان فارس نظر سابق بود متسید ریال دولت عثمانی
 از مصاحبه سرسری باز زده جدا شده پاشا و اسلحه ممر را با سپاهی فرادان چون یک بیابان با شمت و شناده آمد و انجیران
 و جنگ را با و گذار شده اند و نادر با ستلاص ارتبه و کربستان بی برود آبس از آنجا تلبیس و کتبه و سپردان را محاصره کرد
 و جدا شد پاشا نزد یکی فارس را لشکر گاه ساخته و اطراف آرد در اتفاق و خندق و سطر اسلحه و سوار بیل مسخر ساخته در صحرا ای
 از اعمال ابروان منسور زیاد و لشکر با نادر مصاف داده صد و هزار سوار و تسیا و عثمانی بود و سپاه ابروان که
 و تسبیح بود نادر نظر سپاه داده بهترین وضع صف آرائی کرده فصیح ارعت عدد سپاه خود و کتات و منج و هم را در فرا
 دست بودن اطراف را بر آن دست داران لشکران خوانده ابتدا خود با جمعی ابران خاص شمشیر و کتان بره را انداخته که بجز
 کرد بر لب عثمانیان حسد برده به طرف روی آورد چون اجل محتم و قضای بهرم کسی را با او سه باری باعث و نیزه می نهاد
 بود سپاهیان کسین دیدند محله بردن الضافار و کار حسین سردار لشکر کت و در تیر ختم کنی در طرف مدت خود ندیده و پرورش
 محوره باری رستم نام یکی از سپاهیان نادر جدا پاشا را کشته سرش را نذر نادر برد چون بنور تیز عرب کرم بود نادر امر کرد
 سر سر عسکر را بر تیره کرده در جای بلندی نصب کرد خیم لشکران عثمانی که بر سر و آرزو افتاده بهر بیت نند متفرق کرده
 صحرا از گشتگان لشکر عثمانی به سر و سر و آرا مال شده پس از این فتح کتبه و تلبیس منکر گشت رجال دولت عثمانی که حال بی
 سوال دیدند از کرده نام و از کشتن عهد پشیمان شده و از مصاحبه دادند بر جان عمود و شرط سابق که قبیل نادر با پاشای بغداد
 مغر شده بود را نمی شنیدند فارس ابروان با مسیح ممالک که از نند سابق در این صفحات با دولت ابروان بود بر او اکتفا
 کردند پس از این فسخ بود که در صحرای عثمان آن انجمن قسرها نند و ایان حکام و اشراف و اعیان ممالک ابروان را کرده
 اسباب نا بگذاری فراهم آورد

ابو شبروان مختف نوشتن روان است نام پادشاه عادل ابروان که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در زمان او متولد شد حاج
 فرموده اند آن دولت در زمان ملک عادل گفته اند نوشته است بر جام نوشتن روان که پانده ابدات نوشتن
 و او نا قیاسی بزرگ و داد کرد در عدل سید بل بوده و پادشاهان نامت او میکرده اند و در بارگاه او دست است
 و جب که تسیا بیکه نهند و سلاطین و لات هر کدام کرسی معین داشته برای بود زجه حکم در پیشخت کرسی زترین بیکه داشته
 و پس از وی کرسی موبه موبه ان بوده و بعد چند کرسی جده مرزبانان بزرگان معین بوده و کسی را قدرت نبود بر جای دیگری
 بنشیند و مکان دیگری کزیند و بر هر کس که پادشاه چشم کرمی کرسی اورا از ابوان بر کرمی کایز بودی و او در این
 مرد که را بر انداخت شیخ فرموده قارون بلا ک شد که چهل خانه کچ داشت نوشتن روان مزد که نام نکو گشت
 وزیر شنیدم که در وقت تزع روان بهر چنین گفت نوشتن روان که حاضر کند اردو در پیش باشم ندرین
 آسایشین تو پیش باشم

در تحقیق مابیل

۶۰ از آن جمع بزرگ است طایفه مشهورست در ترکستان که آثار و منقول مبارز آن طایفه اند و زبان ایشان همین است و ترکمانان و تخمینیان
ترکمانی گفتند که بتاریخ و قنارت تاخت می آورند و ترکمان نیز طایفه مشهورست از استرآباد و کرکان تا خواندم و از آنجا
تا بلخ و بخارا و سمرقند و مردم سراسر ایلاتشان در صحرای خمر و خرگاه و الایقین سیلاق و قسلاق گسند و خدین بزمه اند یعنی از این
در اذربایجان سالها سلطنت داشته اند چنانچه در تواریخ است .

آثار نام طایفه است بزرگ از ترکستان اصل آن از اولاد آثار خان برادر منول خان اولاد این و بنی اعمام کید کپر و بر و سپه
نده اند و ولایتی وسیع پیدا کرده اند و نام آن نام ترکستان حد شمالش ولایت طالق در روسیه و شرقیه و چین جنوبش ابر
و کابل حد جنوبش دریای خزر و انولایت پنج قسمت شد بخارای ترکمانه ترکستان پنج خواندم و قزو و مسک و تار
و قزق که هر خبری نیز گویند از آنجا تا چین نیز دشمنانند خاصه شیخ فرموده حاجت بجای برکی داشت نیست در پیش صفت
باش و کلاه شتر دار که در سینه پیکان بر تار به از نقل ماکول ناخوشگوار .

مابیل نامیه است که کوفه و حله از اقطاع است اخص کوبه مضمود از مابیل عراق است و بنی کونید در آن مجید و نام و ظهور
دیگری گفته کوفه است ابو منکر کوبه اول طایفه که در مابیل منزل کردند که آنیون بودند و بنی کونید است اند اول کسی که مسکن کرد در حوض
فوح بوده و بعد از طوفان در مابیل اینده و عمارات ساخت و با کسانیکه همراه او بودند در زمین جهت طلب قسطنطنیه سیر کردند تا بجا
رسیدند و اقامت نمودند و نواله و ناسل کرده جمع کشیری شد پادشاهی میان ایشان بیداشت و شرف بنا کردند و ساکنان منقل
به جود فرات شد بطوریکه ساکن منقل بدجله ناز بردست گسر رسید و ناپست کوفه آمد محل موضع ایشان از اسواد کونید و سب
سبب این بود که یکی از پادشاهان ایشان اسواد نام بود به ملک را بنام خود خواند و لشکر این ملوک کله آنی بودند و ملکشان
مصون برقرار بود تا و جنگ در آنجا است برین ملوک ایشان کارزار نمود و کارزار کرده و بسیاری بخت آنوقت ذلت برایشان
طاری و سلطنتشان منقرض کردند . ملوک اول یعنی ملوک نبت و فرعون ابراهیم در مابیل منزل داشتند و نیز
بخت الله که بنجده ارباب سیر یکی از پادشاهی است که تمام روی زمین را مسخر کرده بعد از اینکه با بنی اسرائیل کرد آنچه کرد
و مابیل آمده در آنجا ساکن شد . ابو منذر هشام بن محمد کوبه شهر مابیل و از ده قسطنطنیه در ده آورده و فرخ و دره و از ده
اران پسروی کوفه بود و وسط فرات از میان شهر عبور میکرد بخت انصر بمابیل اینکه مبادا تار شهر را وقتی خراب کند چرا
آبر گردانیده و در این محلی که الان جاریست جریان داد و گفته است شهر مابیل را بپوست بنا نموده و اسم آنرا از نام شهر
فتن نمود زیرا که مابیل بطریقه اول اسم شتری بوده و بعد از بنای شهر هر قدر توانست از علما و فضلا از اطراف جمع
کرد و بر این شهر کرد آورد و برای ایشان و از ده ضرر بعد در قوج و از ده کاژ استخوان بنا کرد و هر قسری را بنام
یکی از قوج موسوم کرد و در نهایت مسوری بود تا هنگامیکه محراب ایشیه عاتیه عالم اسکندر خراب نمود و چون بنی
آثار ماسی عظیم دنیا و بران و سبب نمود .

در نبت الطوب است که مابیل یکی از دین سبب عراق بوده که پیش عرض شد و در کنار فرات بر جانب شرق
از بنای قیان بن انوش بن شیش بن آدم است ظهورت پیدا می آید و از او باره عمارت کرد و شهری سخت بزرگ
و وسیع بود و در الملک نزد و سخاک علوانی شده در آنجا سخاک فتلو بنا کرد و موسوم بگنک دره نمود که اکنون از ده
یعنی مانده در آن شهر بقول عوام جادوهای بسیار بوده اند و بعد از سخاک ملوک گمان آنرا در الملک کردند بعد از
آنکه خنده اشکند روی مجدد اعمارش ساخت باز فرزند و از نواح شهر حله شده بر سرتی که فله است شهر
بوده چایس عین داشته که کونید بحس آرون و مروت بوده با صلاح نورات مابیل شهر بزرگی بوده و اوضاع در

در تحقیق بابل

شخصات این شهر را بدینست شش ساله جنوبی کرده است در کتابی که در عهد پیر فیض مرقوم است در سال اول پادشاهی کورش
که فوج کبابه و کس و هم کجیزه گویند پادشاهی فارس استند محض ظهور از کلام خداوند سخنان آرمیاه نامه بجان روح کورش شد
و برابر کبیر انبیه تا فرمان صادر نمود در مالک خود مستشرق کرد که کورش ملک فارس میزاید خداوند تعالی خدای آسمانها
مناسی روی زمین را این داده و مرا امر کرده که در اورشلیم خانه خدا او بسازم از شما میان قوم کبیت که خدا ایشان با او باشد
که تا در پیاده بر آید برای خند او خدا را اسرائیل خانه بنا کند مردمان ساکن مکانهای اورا بطلا و نقره و مس و طلا
اعانت نماید سوای آن هر ایانی که بر ادب داده می شود پس روئسای اجداد پیاده و بن باین کابنان مناسی که بجه
خدا روح ایشان را بکعبه بود برخواستند که خانه خداوند که در اورشلیم است بنا نمایند و کسایک در اطراف ایشان بودند
بطرف طلا و نقره و مس و آب و تخمهای قبیله کف کردند و تیر به ایامی ارادتی تقدیم نمودند
ملک کورش طرف خانه خداوند که بخت امیر از اورشلیم آورده در ساجد خود گذاشته بیرون آورد و بدست خوانده دار
و شمس بصر میسر و پیاده شد و نعلیم و نخل داد که شماره واحد هر یک معلوم میباشد لشکری طلا سے طرف
لشکری نقره هزار طرف کار دیت و نه عدد کارهای طلاسی طرف کارهای نقره چهار صد و ده عدد
سایر طرف هزار باره تمامی طرف دیگر چهار و پانصد عدد اجمالی مناسی آلات و اسبابی که برده بودند آوردند
با مختصر دویم پادشاه امانی که آذانی و بابل در ششده ششصد و بیست و سه قبل از میلاد بجای پریشست که غیر فقه است
مختر ساخت و اورشلیم که بیت المقدس باشد و در طرف باعاشیم پادشاه رود او بود گرفت و او را که بخواست و دقایق این شهر
بپرداخت در ششده ششصد قبل از مسیح به باین بسیری برد چندی بعد مالک اورا بوی داد و بشرایط زیاد تحت اورا امان
و از او کرد در سال سجد همین پادشاه بنای یاغسکری در کوشی را که کرده در یکی از جنگها مستول شد و پسرش بجای او سلطان
کرد مختصر ثانی لشکر بر سر او کشیده و در پای تختش محصور او را در شش و زده سالش را بده پس از نقره و دیگر از امانی بیت
المقدس و بیکر نموده اسیر بابل آورد و جمیع دقایق و جزایر این عجز را غارت نمود و عوی پادشاه معزول را با او
روداد او سه سببای پادشاه منصوب باهما بجان خود متفق و طاعتی در مختصر پادشاه بابل بایست شدند و بخت انصر لشکر
کبیری حبس آوری نموده را با براه و امانت و محاصره شهر بیت المقدس که معروف ترین محاصره است بجل موجب حرا
و در اسف اینتر کردید و بعد از اسبلا غلب بود بهار ایابل بسیری برد

از فصل بیست و چهارم کتاب دومین طوک ترجمه توریه

در ایام نبوکدنصر ملک بابل برآمد و بود باقیم مدت سه سال اورا خدمت نموده و پس از او برگشته عاصی شد و خداوند
خو بجای کلدا نیان ارببان و پسران عمو را نیز بر ضد خود باقیم بگرفتند بود آن فرستاد تا آنکه آهنگ را
موافق کلام خند اوند که پیران گفته بودند هلاک سازند و خنق واقع شد این جنگ کناه این بود که خون سبکنا مانای که
در بخت بیت المقدس را پراز خون ساخت بود باقیم با پسران خود خوابید (مرد) پسرش بود با کین بجای او پادشاه
شد و ملک مصر از ولایت خودش بیرون نیامد زیرا که ملک بابل از شهر مصر تا نهر فرات آنچه منسلن مصر بود تصرف
کرده بود و پیران کین در سن سجد سالگی بجای پریشست و سه سال در بیت المقدس سلطت کرد و مادرش کشتنای دختر
آلتان از بیت المقدس و مثل پسرانش برادر نظر خداوند مرکب میشد در آنوقت لشکر بابل به بیت المقدس
آمد و شهر را محصور نمود و پیران کین ملک بود با مادرش و بندگان سرداران و خواجگه پسران از ملک بابل
رفتند ملک بابل آنها را در سال هشتم پادشاهی پذیرفته و تمام خوانده های خانه خداوند خانه ملک را بیرون آوردند

در تحقیق بابل

مردف طلا که میان در خانه خداوند ساخته بود گشت ساکنان بیت المقدس و میسروران شجاعان بعد رده هزارگی
 اسیر کرده بابل برد و نیز تمام و آنچه اسیران سواى ادنای قوم همه را اسیر کرده و برد بهو یا کین نامدش و زنان و حواجه
 سرایش و برکان ولایت و مردمان جنگی و هفت هزار نفر اسیران هزار نفر تجاران بابل با سیری رفته ملک بابل
 بهو یا کین جنای را بجای او نصب کرد و او را صد قیاه نامید در آن زمان صد قیاه میت و کینا له بود بازده سال سلطنت کرد
 اسم او در صد قیاه موقل و مشر بر قیاه بود و صد قیاه نیز چون بهو یا کین اعمال در آن نظر خداوند مرکب شده ملک با
 عاصی شد

از فضل میت و پنجم کتاب دومین ملوک در دهم از دهم ماه سلطنت صد قیاه بنو که نصر ملک بابل خودش و تمام لشکرش به اورشلیم
 آمد و شهر را محاصره کردند تا سال یازدهم از سلطنت صد قیاه شهر در بند محاصره بود و نهم ماه در شهر محلی اشتداد یافت
 و اهل ولایت گرسنه ماندند و شهر مستوح شد تمام مردمان جنگی از راه دروازه میان دو دیوار که بهلوسه باغ ملک بود فرار
 فرار کردند و ملک براه بیابان شده لشکر کلدانیان اورا تعاقب کردند در بیابان سیر بجو در حالیکه لشکر بانیان از دورش پراکنده
 شده بودند او را دستگیر کردند و در پناه نزد ملک بابل بردند پسران او را در پیش گشته و خود او را کور کردند و در نجسیر
 بابل فرستادند . در هفدهم ماه نو زرادان سردار سپاه بنده و حواص ملک بابل به بیت المقدس آمد و خانه
 خدا و خانه ملک را سوزانید و نیز خانه های بزرگ را آتش زد و حصار شهر را از اطراف و همزمان نو زرادان میسندم
 نمودند بقیه قوم که در شهر مانده و فرار باسای که نزد ملک بابل رفته بودند نو زرادان اسیر کرده ادنای ولایت که
 با جنابان تا کستان را در میان پشند را کرده و کلدانیان ستونهای برنجی و در پناه برنجی و در حصار بیابان و کنگیر با و خانهها
 و تمامی مردف برنجی که با آنها خدمت میکردند برداشتند تجردان لشکرها آنچه از طلا و نقره بود سردار خاص و
 این طرفها بوزن در سینه آمد بندی یک استونان بسجده ذبح بود و تاج بالایش که از برنج بود و از اطراف
 مشبک بود سه ذراع بندی داشت در استون دمی نیز مشبک بود سردار سپاه خاص کاهن بزرگ و کاهن دومی
 و سه کهنان خواجگه اسیران و مردمان جنگی بود و پنجاه شاخص که ردی ملک را امید بند و کاتب لشکر که سان ملین
 ولایت را امید به شصت نفر دیگر از ملین ولایت که در شرافت شدند گرفت و در پناه نزد ملک بابل آورد و آنها را در پناه
 در ولایت حاکم گشت که تباہ را بر قومیک در زمین بود و باقی مانده بود اسلے کرد قوم در حصار نزد کلدانیان آمدند
 از برای ایشان غنم خورد که از زندگان کلدانیان ترسید و بولایت خود ساکن شده و ملک بابل خدمت نماید
 در راه پنجمین اسیران آید و نفر دیگر که تباہ و پسرانش رگشتند و تمامی قوم از کوچک و بزرگ و سرداران لشکر
 چرا که از کلدانیان نیز رسیدند در سال سی و هشتم اسیری بهو یا کین از راه دو از دهم بر ذریعت و پنجم که خانه
 سلطنت او بل مردوک بابل بود و در آن خیس بیرون آورده کلمات خیر آمیز با و گفت و او را از لوسکه که در بابل پسر
 بودند با لاریت بند و در تمامی عمرش همیشه در حضور ملک بابل با ریحوز و راتبه که از جانب ملک بابل با و او همیشه
 مدت العمر روز بروز میسر بود

سابق فصل سے و پنجم کتاب بر قیاه در راه دهم از سال نهم سلطنت صد قیاه پادشاه بود و او بنو که نصر پادشاه
 بابل لشکر بیت المقدس کشید و آنجا را محاصره نمود و در نهم ماه از راه چهارم سال یازدهم سلطنت صد قیاه
 اورشلیم را مفتوح ساخت تمامی سرداران لشکر داخل شهر شدند در دروازه میان نشستند و صد قیاه با مردان جنگی
 شب از راه باغ شاه و دروازه که میان دو دیوار بود میسردون رفته فرار کردند و براه بیابان رفتند لشکر کلدانیان

در تحقیق بابل

ایشان از جانب منوره در میان بر توجیه قیامت ایشان گرفتار شد او را در پناه زمین ماه نزد ملک بابل آوردند ملک بابل
پسران صد قیاه را در پیش نظرش گشت و تمامی اشراف بود در این تخت و صد قیاه را گور کردند و بجهت برداشتن بابل او را تخریب نمود
کد ایجان خانه سلطان خانه ای حبسی را همه سوزانید حصار او تسلیم را غراب کردند و نیز بنو زرادان غنی که در شهر باقی مانده
بودند و فرار بابل برده مردمان غنیر که چیزی نداشتند در زمین بود آه تا کستانها و گشت زار را با نهاد
ملک بابل بنو زرادان در باب بر تپه امر کرد که او را حفظ کنند و ضرری با او مرسان هر طور بگوید در حق او کین پس بنو زرادان
صح مناسبه روزگار بر تپه را از جناب محبس پرده آورده که تپه سپردند تا او را بخانه آورده میان قوم ساکن نمود
و دیگر مورخین کتب عامان قدیم از خود بر دوت و اکثر آنکس بویانی که طیب خاطر و شیر کبابی پادشاه ایران بود در سنه ۳
چهار صد سال قبل از میلاد و بر در مورخ کلداسه که در سنه ۳ سبده و پنجاه سال قبل از میلاد بوده و تاریخ بابل را شرح
نوشته تا او در دست یافت که مختصری است و اختلاف در بابی شهر بابل نموده اند
مگر این طیب میگوید سیرتیس اگر چه نام بابل را بنا کرده ولی حصار شهر و عمارات سلطنتی از بناهای اوست و نیز تپه در رو
شطران کشیده و داخل شهر از دو طرف دیواری از سنگ و آهک کشید که از طغیان آب حصار بماند تا او را در نیاید بعد از
انجام بل در دو انتهای آن چشمه حکم در وسط شهر بنا نمود که همان چشمه سلطنتی بود و برای آنکه از عمارات جنوبی بنگار رود
و کسی او را نه چید آب فرات را بر پا کرد و امیند در زیر بچرای فرات و الا سنی ساخته و بعد از اتمام دو باره فرات را
بجای خود انداخت و برج بابل که بعد بکوس بوده او بنا کرد . بر دو تپه جنوبی که یکی از تحت الفضا بعد از تپه
شهری عریض حصار کرد و فرات و در جل را هم وصل نموده و مقصودش این بود که علاوه بر اتصال نهرین در طغیان
آب چون شط فرات با نسبت ارتفاع تر از دجله است آب آن بیا بیل غزالی نرساند و در دجله جسد شود باز آنچه تحقق است
در شهر بابل چاه کوچی نزدیک بوده که اغلب آنها کنار شط منتهی شده . شهر فیلادیفی یکی دینار در این عصر از رو
همان نقش قدیم بابل بنا کرده اند خانه های بابل اغلب سترتبه و چهار مرتبه بوده است علاوه بر محلات داخله بابل
زیاد داخل شهر بوده و این اراضی باره میدانها و زراعتها هم بوده که از دو عام مردم و اتصال خانه ها یکدیگر بگوش
احداث امراض مزمنه کرد و یا اینکه در وقتیکه دشمنی شهر را محصور نماید آلات و احجام اطراف بتواند از خارج داخل
شوند و در شهر مانده داشته باشند از آن خانه ها عظمت شهر باید جمعیت شهر در وقت آبادی ششصد الی هفتصد هزار نفر
باشد یکی از ایند عالی این شهر بعد بل بوده است که در طرف شمال شط فرات واقع بوده و مرتفع بود و در تپه صلعی دوت
ذرع و برجی در وسطه داشته که صد ذرع ارتفاع او بوده و شکل مخروطی داشت مرتبه روی هم ساخته بودند که تا شکر
ببالای برج میرفتند از خارج و شبیه بناه ترمین روی مرتبه فغانی این برج رسته خانه اناسی بابل بوده در
مراتب تختانی در جدار که از سنگ بوده نو آبرج ابام و قانون همه قتی بختی که خط مندا اول الفضا بوده منشور شده
علاوه بر این در آن حیوانات و نباتات که قبل از طوفان بوده اند در عصر دیگر وجود داشته و انالی بابل آنها را از
زمین بیرون آورده عبره لناظرین که داشته بودند حکمای بابل من حضرت منق و مختصر با کمال عز و رفعت سلطنت با
مرایای تخت بابل با سینه فاضل بود از اینکه بر آبداسی را انسانی است و هر آوی ر حنیفه خاکه بعد از در گذشتن
دی کجیز و شاهان ایران بطرف ممالک نازده که بابل بود شکر کشید و سپهر تحت الفضا که آنوقت پادشاه بود و عهد
بعین وقت مشغول از امور ملک فاضل زوجه او (ن نوکر بس) که تکیه اختیار سلطنت با او بود و شکر جده و غای
و منابع با شکر کجیز و حاضر کرد کجیز و دو سال تمام محاصره داشت حاجت که از محاصره و سستیهای شهر بابل با کوس

در تحقیق بابل

۵۹

کرده و در صد و این بود که از این خیال منحرف شده بنا بر سن مساوت نماید در این حال یکی از اعیان بزرگ باقی ماند تمام هم که
بانی و مالک شهر پیش و سرور پرده هستند کعبه و فست عتبت دیده برای فزات را بغیر داده فزون حوز را از داخل آب شهر
داخل نمود و این واقعه در سن ۳۳۵ هجری و شش قبل از میلاد بود و شهر بابل مستوح گشت و باقی تخت پادشاهان ایران
تا در زمان سلطنت داریوش که امالی سورش کرده وی ترک این شهر کرده کم که شهر خراب گردید و سکنه اش سلبوسی رفتند بجز
آنجا را هم حل سلبوسی کردند و مدت آبادی این شهر این عظمت چندان نبوده و وقت سال بعد از میلاد مسیحی توانان که باقی ماندند
غولیه که از این شهر عظیم خرابان بعد از آن حصار شهر و دیگر چیزی نماند سلطان اشکانی انواع وحوش و سباع دره وسط شهر بابل در حصار
کرده بودند تا آه و آنگاه بسیاری کرده شکارگاه عظیمی شده بود و در وقت میل شکار و تخیر داشتند آنجا میرفتند .

این بیانات از روی سفرنامه و سیاحت نامه مبارک العجرت است که

بابل از شهرهای بزرگ روی زمین بوده است قلعه این شهر قبل از خراب شدن بمقادیر شش قدم عرض و سیصد و چاه قدم ارتفاع داشت
و گرداگرد آن در قسریخ بوده هر دو ترس که در سن ۳۳۵ هجری قبل از تولد مسیح یکی از مورخین نامی توانان است نوشته است
که این بنای عظیم را دو ملکه بزرگوار بنا نهادند یکی سیرامیس و دیگری نیکرئیس و شطرات از وسط این شهر میگذرد و مردم بواسطه
قائین از جانبی بجانب دیگر عبور مینمودند و از آنجا که سیرامیس رودی فزات نامی بنا نهاد از سنگهای بسیار بزرگ که هر یک از
آنها را با این سرب با دیگری وصل میکردند و دریاچه بزرگ که هم در طرف مغرب شطرات ساخته بودند و چنان بنظر آید
که مقام آن در چین جاسطی که الآن با قاف هندیه است بوده .

سلسله دریاچه پشته از ذریع مرتفع و غمش سی و پنج قدم بوده که در فصل کس آب فزات که بعضی مواضع سوار میشده
از آب دریاچه آن اراضی را مشروب میکردند و بجز از این بنای که سلاطین سلف در این شهر نموده اند آن بوده که از
بالای بابل دو شهر بزرگ گشته بودند که در هنگام چهاراب فزات را از آن دو شهر داخل دیده مینمودند و بنده استیاط
و اهتمام حلاوه بر این سدی بلند از دو طرف رودخانه با اجرو قیر بسته بودند که شهر از آسیب سیل محفوظ ماند بزرگ
و عظمت شهر بیرون از تصور ایشان است و از جهت برج و گنبد و جوهرین زمینهای دنیا بوده چنانکه میگویند از هر دو از تخم چهار
تخم قره و چهار صد حسره و حاصل برید استند و بر فرض سیصد بار و وقت یا صد یا بجز شهر این عظمت و اعتبار چنان خراب
و ویران شده که چیزی از آن مشاهده نمیشود در خرابی چند دیوار باقی است که باقی حیرت و عبرت است و تخت بنی نوع انسان آن
تا کس نماند است حکام و بزرگی آنرا کما هو حق تصویرینش بد چنانکه الآن قریب دو هزار و پانصد سال است که این شهر خراب
و ویران افتاده از سبب آنرا خوب ساخته اند که با سوزن زان گشته است و اگر بخواهند آجرهای را از دیگری جدا کنند
خورد میشود و از هم جدا نمیشود و لای آجرها عرض کل ساروج آنگ و کج با سینه تخم و آنگ چیزی ساخته اند و کار
کرده اند در حسره که با شکل یک سیر بسیار ظریفی از سنگ کوب و یکدیگر در عرض و نیم ارتفاع و دو دو در طول در رو
یک سنگ پن ساخته اند در نهایت خوبه که کوپاردی آسنگ خوابیده در هیچ جای دنیا اینطور جاری دیده شده و شهر
خط که الآن چهار چهار عمارت و چندین کاروانسرا و مسجد و بازارهای بزرگ و طویل دارد با طره محکم و سایر مقامات و
لوایم تمام از آجرهای یکت دو خرابه آنهاست چنانکه یکت آجر فوند اردو کوپارد آن عصر طریب در بابل نبوده با طعم
نداشته اند یا رسم حسین بوده که هر کس ناخوش میشده او را در مبار عامه می آوردند و آدمی پهلوی او می ایستاد
ببارین بخت این مریض فلان کس است و فلان مرض حاضر او شده هر کس دوائی می گفت معمول میداشتند هر کس
میغدی افتاد و مریض از آن رو بهیودی سینها و بیمار را در میورد بود که مقضیل آن سالچه را نبوسد و بعد از برساند